

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب حاضر اولین بار در سال ۱۳۶۹
توسط یکی از موسسات فرهنگی به زیور
طبع آراسته شد و اینک پس از
تجدیدنظر بنا به تقاضای شماری از
علاقمندان و به مناسبت روز جهانی
قدس سال ۱۳۷۸ (رمضان سال ۱۴۲۰)
برای دومین بار منتشر می‌گردد.

تصویر آینده

شمس‌الدین رحمانی



پاییز ۱۳۷۸

رحمانی، شمس‌الدین، ۱۳۲۴ -

تصویر آینده / شمس‌الدین رحمانی. - تهران: مؤسسه فرهنگی، پژوهشی
ضیاء اندیشه، ۱۳۷۸.

۱۵۶ ص.: مصور، نقشه، جدول.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

چاپ دوم.

۱. صهیونیسم. ۲. پروتکل سران صهیون. الف. عنوان.

۹۵۶/۹۴

ع ۳ ر ۱۴۹ / DS

۱۳۷۸

۷۸ - ۱۶۸۰۴ م

کتابخانه ملی ایران

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیفا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

عنوان کتاب: تصویر آینده

نویسنده: شمس‌الدین رحمانی

ناشر: مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه

طرح روی جلد: مجید قادری

چاپ دوم: پاییز ۱۳۷۸

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: اسپادانا

چاپ: گلپان

صحافی: نصر

قیمت: ۹۰۰۰ ریال

ISBN 964-91720-1-7

شابک ۹۶۴ - ۹۱۷۲۰ - ۱ - ۷

حق چاپ محفوظ

تهران، صندوق پستی: ۵۴۴ - ۱۴۱۴۵

فهرست

۷	جهان در آینده به چه شکل است؟
۹	نقبی به تاریخ
۱۶	فرآن کریم و طبقه‌بندی گروه‌های سیاسی - تاریخی
۲۰	قوای سازنده آدمیزاد
۲۲	نیروها و قدرتهای موجود در جامعه
۲۴	توده مردم
۲۵	مؤمنین
۲۶	زورگویان و قلدران و قدرت‌طلبان
۲۷	مزوران فریبکار و نیرنگباز
۴۱	یهودی و صهیونیست
۴۶	نژادپرستی قوم برگزیده

فاشیسم و بزرگی صهیونیسم.....	۵۱
وضع جهان در قرن نوزدهم.....	۷۱
پروتکلا.....	۷۹
پروتکلا در ایران.....	۸۱
نقد و نظر.....	۸۲
مقدمه سرگئی نیلوس.....	۸۳
مقدمه ویکتور مارسدن.....	۸۵
نقد هنری فورد.....	۸۸
نظر روزه گارودی.....	۹۰
نظر آباابان دربارهٔ پروتکلا.....	۹۲
نقشهٔ اسرائیل بزرگ.....	۹۷
خلاصه‌ای از پروتکلا.....	۹۹
برنامه‌های تازه: کمیسیون سه جانبه.....	۱۱۱
کمیسیون سه جانبه.....	۱۱۸
تصویر آینده.....	۱۳۹

جهان در آینده به چه شکل است؟

این، سؤال وسوسه‌انگیزی است که هم افراد را به جواب می‌خواند و هم مشربها و ایدئولوژیها را. هم رؤیاانگیز است و خیال‌پرور و هم قابل تعمق و استدلال؛ و جواب به این سؤال، از یکسو اقناع و ارضاء یک خواست و نیاز درونی عمیق است و از سوی دیگر نشان‌دهندهٔ بینش و درک جوابگو. گرچه ترسیم آینده مورد سؤال است ولی این آینده، قطعاً بر شالودهٔ گذشته بنا شده است و لذا از نوع جواب به این سؤال می‌توان دریافت که اندیشه و اعتقاد جوابگو نسبت به گذشتهٔ تاریخ بشر، چگونه است. این تصویر و تصوّر از قالب گذشته و آینده، با نوع ایدئولوژی؛ و جهان‌بینی تغییر می‌کند. جهان‌بینی و ایدئولوژی است که تصویر آینده را ترسیم می‌کند آنچنانکه با همین جهان‌بینی و ایدئولوژی است که می‌توان گذشته را تحلیل کرد. بنابراین تصویر آیندهٔ جهان برای افراد متفاوت، با اعتقادات مختلف، گونه‌گون است. افراد معتقد به خدا و معاد یک‌جور تصوّر و تصویر دارند و منکران اعتقادات دینی جور دیگر. تکنوکراتها و اصحاب علم تجربی، یک نوع دنیا را می‌بینند و اهل تصوّف و عرفان، نوع دیگر. ما به هر اندیشه‌ای که اعتقاد داشته‌باشیم بر طبق همان اندیشه و با اصول و مبانی آن، آینده را ترسیم و تصویر می‌کنیم.

طبعاً ما، علاوه بر اندیشه و اعتقادات خودمان، می‌خواهیم بدانیم که دیگران چگونه با این مسائل برخورد می‌کنند و برای شناختن و حتی متمایز کردن این «دیگران» باید سخت بکوشیم و با دقت و توجه آنها را بشناسیم؛ مبادا که آنها خود را با تحریف و جعل بشناسانند و ما را همراه کنند.

در مجموعه حاضر کوشش شده که حدّ و مرز «ما» و «دیگران» در طول تاریخ و وضع و حال این دو طرف در زمان ما مشخص شود و بالمآل اینکه آنها و ما چگونه به آینده می‌نگریم و چرا اینگونه. امید که مفید افتد.

نقبی به تاریخ^۱

از لحظه‌ای که شیطان وسوسه‌ها و دسیسه‌های خود را نسبت به آدم شروع کرد، فرزندان آدم دو دسته شدند:

یکی آنها که فریب نیرنگهای شیطان را خورده و به راه او می‌روند. و دیگر آنها که خود را حفظ کرده و راه الهی فطرت خویش را می‌پیمایند. البته چنان نیست که این دو گروه کاملاً دو طرف یک خط باشند، بلکه در وجود هر انسان هم، هر لحظه آن وساوس و دسایس و این جهت‌گیری و جبهه‌بندی وجود دارد که آدمی گاه بسوی الله و گاه به سمت ابلیس است. و هر چه درصد کارهای الهی آدمی بیشتر باشد، به بهشت نزدیکتر است و هر چه اعمال شیطانی او فراوان‌تر باشد، به جهنم قرین‌تر. بنابراین در یک جامعه، عده‌ای صلحا و نیکان و پاکان و رهروان راه الهی‌اند؛

برخی اشقیا و پیروان شیطان؛

و اکثریتی هم در نوسان بین این دو قطب.

بارزترین و مشخص‌ترین خصیصه رهروان راه شیطان، خودخواهی و

۱. این مقاله نخستین بار در صحیفه - ضمیمه روزنامه جمهوری اسلامی - شماره ۳۱ مورخ ۶۴/۸/۲ چاپ شده است.

هوئ^۱ پرستی است. در واقع شیطان، با همان روحیه خودپسندی و کبر، شیطان شد که خود را از آتش می‌دید و آدم را از خاک^۱؛ خود را برتر و بالاتر و بهتر می‌یافت و او را پست‌تر و حقیرتر و بنابراین به آدم حسادت کرد و کینه او را به دل گرفت و پس از نافرمانی در برابر خداوند، تصمیم به گمراهی و فریب آدمیان گرفت و طبیعی است که درست از همان نقطه شروع خود، حمله نماید. یعنی تحریک خودخواهی و خودپسندی و شهوت‌پرستی و برتری‌جویی و کبر و حسادت و کینه.

چنین است که می‌بینیم هر کس که هوئ^۱ پرست‌تر و خودخواه‌تر و خودپسندتر و متکبرتر است، به شیطان نزدیکتر است؛ و درست در جهت عکس، هر کس که به خدا نزدیکتر است، از خودخواهی و هوئ^۱ پرستی و شهوات دورتر و از آن دسایس شیطانی، مصون‌تر است. افراد خودخواه و هوئ^۱ پرست، همه چیز را برای خود می‌خواهند، همه حقوق، آسودگیها، لذتها، قدرتها، شهرتها امکانات را؛... انسان خداجوی حق‌پرست، نسبت به خود هم مثل دیگران قضاوت می‌کند. همه چیز را برای همگان می‌خواهد و همه را برای خدا.^۲ حتی از حق خود می‌گذرد تا دیگری را کمک کند و یاری نماید، و این حرکت را باعث رشد و تعالی خویش می‌داند.^۳

۱. سوره ص، آیه ۷۶. قابل تأمل است که هم شیطان خود را از آتش می‌داند و هم جهنم سراسر آتش است و هم آتش جهنم را خود گنهکاران تأمین می‌کنند.

۲. حکیم سنائی می‌گوید:

هیچ خودبین خدای بین نبود مرد خوددیده مرد دین نبود

۳. برای تفصیل دقیق این مطلب می‌توان به کتاب «تکامل اجتماعی انسان» از استاد شهید مطهری - دفتر انتشارات اسلامی؛ صفحه‌های ۵۵ تا ۶۰ - رجوع کرد. همچنین کتاب «سنت‌های تاریخ در قرآن» از آیه‌الله شهید محمد باقر صدر، صفحه‌های ۲۵۰ تا ۲۵۳. در تفسیر المیزان - جلد ۳؛ صفحه ۲۴؛ انتشارات محمدی - می‌خوانیم که روزه تنها عبادتی است که فقط ترک بعضی از اعمال است و خداوند روزه را مخصوص خود قرار داده است. این، شاید نشانه اهمیت نفی خود است.

گفتنی است که در جوامع به دور از اعتقادات مذهبی - اگر چنین جامعه‌ای وجود داشته باشد - باز هم عده‌ای از افراد، به دلیل نزدیکی به فطرت خویش و درک و دریافت طعم شیرین حق‌خواهی، سعی می‌کنند از خودخواهی و خودپسندی به دور باشند و لاجرم با هدف‌های نفسانی خود، به نفع دیگران، مبارزه و معارضه می‌کنند؛ اما مطمئناً دقیق‌ترین و کامل‌ترین راه نفی خود و دوری از نفس‌پرستی و خودخواهی را باید در یک نظام الهی و اعتقاد مذهبی جست. فقط در این نظام تربیتی و اعتقادی است که بطور کامل «خود» و «من» نفی و نابود می‌شود و فرد به اوج‌اعلای انسانیت و نوع‌دوستی و رحمت و شفقت می‌رسد.

و اما، خودخواهان و شیطان‌صفتان اگر قدرت اعمال خواسته‌ها و خویهای خود را داشته باشند، با زور و قلدری و بی‌هیچگونه شرم و ملاحظه، به حقوق دیگران تجاوز می‌کنند. اما اگر قدرت نداشته باشند و در عین هوی‌پرستی، ترسو و ضعیف هم باشند،^۱ به تزویر، دورویی و فریب و دزدی و ... دست می‌زنند.

حالا از یک جای دیگر بررسی کنیم:

انسان، هم بعد حیوانی دارد و هم خصایصی ویژه خود که حیوان فاقد آن است.

حیوان، در هر لحظه و در هر حرکت، در برآیند، دو نیرو رفتار می‌کند:

۱ - کشش غریزی به سوی جلب منفعت، به عنوان عامل محرک.

۲ - ترس از خطر، به عنوان عامل بازدارنده.

اگر غریزه و محرک، قوی‌تر از ترس باشد، حرکت حیوان به سوی ارضاء

۱. علی‌السلام می‌فرماید: بالاترین ترس، خودپسندی است. نهج‌البلاغه ترجمه فیض الاسلام؛ صفحه ۱۱۰۵.

گریزه است و اگر بعکس، ترس نیرومندتر باشد، حرکت به سمت فرار و نفی گریزه است.

یک عامل اضافی در انسان، هوش و حافظه و درک و فهم و خلاصه «آگاهی و علم» است. انسان اگر فاقد این خصیصه باشد، مثل حیوان رفتار می‌کند، و اگر صاحب این خصوصیت باشد، آن را در خدمت یکی از دو عامل ارضاء گریزه یا ترس قرار می‌دهد.

قدرت شهوات و غرایز یا شدت ترس، بسته به نیروهای بدنی و نوع تربیت است و کار فهم و علم، دقیقتر کردن و مستمر نمودن و وسیعتر کردن این دو وادی است. آدمهای شهوتران و پر انرژی اگر با هوش هم باشند در این مسیر قویترند، و افراد ترسو و فراری؛ اگر هوشمند باشند مواظب‌تر و حسابگرترند و خلاصه هوش و علم، ممدّ و مؤید یکی از دو طرف گریزه و ترس است ولی یک عامل دیگر که در انسان هست و در حیوان نیست، ایمان است. «ایمان» به هر دو عامل گریزه و ترس، اندازه و جهت می‌دهد و به همین دلیل مقدّمه اراده و عمل جهت‌دار است.^۱

حالا از این چهار عامل - شهوت، ترس، علم، ایمان - بسته به اینکه هر کدام در چه درجه‌ای از ضعف یا قوّت باشد، حالات مختلف و متنوعی را در فرد انسان باعث می‌شوند.

از مجموع آنچه که تا اینجا مورد توجّه قرار دادیم می‌توانیم آدمیان را به چهار گروه تقسیم کنیم که هر کس، بسته به درصد بیشتر صفات و اعمال و جهت‌گیریهای خویش، در یکی از این چهار دسته قرار می‌گیرد:

۱. شهید صدر - در کتاب سنت‌های تاریخ در قرآن، صفحه ۲۹۴ - فکر و اراده را دو عامل مشخص انسان می‌داند، به عنوان عناصر اساسی تشکیل دهنده ضمیر انسان و محتوای درونی انسان سازنده تاریخ.

- ۱ - نیکان و پاکانی که خداجویند و خود را نفی کرده‌اند و ایمان برتری دارند؛
- ۲ - مردم عادی که در حدّ وسطند؛
- ۳ - هوئی پرستان زورگوی قدرت طلب و سلطه جو که شهوت بیشتر و ترس کمتری دارند؛

۴ - خودخواهان مزور، فریبکار و دغلباز که شهوت بیشتر دارند ولی از یک طرف گرفتار ترس و بزدلی هستند و از طرف دیگر، باهوش و زرنگند. از آنجا که یک فرد تنها همیشه خود را برای زنده ماندن، ضعیف می بیند و تنها راه تقویت خویش را در همراهی و همکاری با دیگران می یابد، هر کس برای همراهی و همکاری با دیگران، کسی را انتخاب می کند که همان هدفها و سلیقه های خود او را داشته باشد و چنین است که افراد هم فکر و هم هدف، دور هم جمع می شوند و «فرد» تبدیل به «گروه» می شود.^۱ همینطور تقسیم بندی افراد در طبقات چهارگانه فوق، شامل طبقه بندی گروه ها هم می شود. گروه های همسان، با هم رشد کرده، جامعه را می سازند و جامعه در طول زمان، موجد اخلاق و فرهنگ خاص خویش می شود، و بدینگونه، حتی فرهنگها هم دارای همان تقسیم بندی چهارگانه است:

- ۱ - فرهنگ حق پرست خداجوی عاری از خودپرستی.
- ۲ - فرهنگ عامیانه ای که مخلوطی از دو وجه الهی و شیطانی است.
- ۳ - فرهنگ هوئی پرستانه زورگوی قدرت طلب و سلطه جو.
- ۴ - فرهنگ مزورانه دغلباز فریبکار.

تاریخ هم همین جریان روابط و فعل و انفعال این چهار فرهنگ و زد و خورد این چهار گروه، در طول زمان است. برای آنکه مطلب روشن شود، طرح

۱. در جلد دوم تفسیر المیزان، صفحه ۲۵۴ ذکر شده که: تاریخ یعنی رشد فرد به اجتماع و اجتماع به نوع.

زیر را می‌توان مجسم نمود:

یک روستایی ساده‌دل و زحمتکش، پس از فروش محصولش در شهر، با سه نفر برخورد می‌کند. یکی شخص گردن‌کلفت چاقوکش زورگویی که می‌خواهد یقه او را گرفته و دعوایی راه بیندازد و پولش را به زور از او بگیرد؛ دیگری جیب‌بر رند و زرنگ و حقه‌بازی که در پی فرصت است تا با کوچکترین غفلت آن روستایی بیچاره، جیبش را بزند و فرار کند؛ و سومی، مرد پاک و صالحی، که خطر را احساس می‌کند و مدام می‌خواهد از آن روستایی حراست کند و از چنگ آن دو نجاتش دهد.

طبیعی است که آن دو، به شدت از این مرد صالح متنفر و منزجرند و به هر وسیله که شده می‌خواهند او را از روستایی جدا کنند و در این راه ممکن است هر دو، با هم همکاری نزدیکی هم داشته باشند؛ اما اگر خدای ناکرده موفق شوند، آن وقت خودشان با هم می‌جنگند، چون هر یک می‌خواهد تمامی غنیمت را خود ببرد. طبعاً آن گردن‌کلفت می‌تواند دزد را بزند و از میدان بدر کند ولی این یکی هم بیکار نمی‌نشیند و از آن جاکه باهوش‌تر و مزورتر است به حيله‌های گوناگون دست می‌زند. گاه روستایی را بر علیه او تحریک می‌کند و زمانی خود را دوست آن قلدر قلمداد می‌کند تا سر بزنگاه استفاده خود را بکند. آدم مزور نیرنگ‌باز گرچه زورش کمتر از یک چاقوکش گردن‌کلفت است ولی امکان توفیقش هرگز کمتر نیست.

البته قضیه به همین جا ختم نمی‌شود، هر لحظه ممکن است یکی، دو تا و یا هر سه نفر همراه آن روستایی بر صحنه باشند که به هر حال در هر وضع خاصی مسائل و وقایع خاصی هم رخ می‌دهد.

و این جریان تاریخ بشر است. در سراسر تاریخ، قلدران و زورگویان، دزدان و جیب‌بران، قصد خالی کردن جیب و بردن اندوخته و بلکه همه زندگی و

هستی مردم عادی را داشته‌اند و مردمان صالح و خداجویان، به امر خداوند و به انگیزه فطرت پاک خویش در برابر آنها، به کمک مردم آمده‌اند و بسته به اینکه کدام گروه چقدر در صحنه بوده و چقدر قدرت یا فریبکاری یا ایمان و علم داشته است، حوادث رنگارنگ تاریخ رخ داده است.

حال با این گروه‌ها در طول تاریخ بیشتر آشنا بشویم:

۱ - توده‌های مردم که همیشه مشخص بوده‌اند و اصلاً دعوا بر سر سرنوشت اینان است.

۲ - خداجویان و صلحا و نیکان که هر چه به خدا نزدیکتر شده‌اند، از خود بیشتر دور گشته‌اند و به خلق بیشتر کمک کرده‌اند. مردان مؤمن متقی عالمی که هم در برابر زور زورمندان محکم ایستاده‌اند و شکنجه و تبعید و قتل را تحمل کرده‌اند و زیر بار زور نرفته‌اند و هم با دانش و تیزهوشی و درایت خود، هرگز فریب مزوران و دزدان را نخورده‌اند. از این پس هر جا «مؤمنین» می‌گوییم مقصودمان همینان هستند.

۳ - قلدران و زورگویان که در طول تاریخ بیشتر با نام «اشراف» مشخص شده‌اند. یعنی کسانی که باتکاء قدرت خویش، مردم مستضعف را تحت سلطه درآورده و آنان را مورد بهره‌کشی قرار داده و در راه مطامع، منافع و قدرت‌طلبی‌های خود، بکار گرفته‌اند.

۴ - گروه چهارم هوای پرستان فریبکارند. تاریخ بشر دقیقترین جلوه و نمود این گروه را در قوم یهود نشان داده است؛ چرا که اینان اولاً با احساس برگزیدگی قومی و نژادپرستی شدید، خود را از دیگران برتر و بالاتر و باهوشتر دانسته و آنان را پست و حقیر و بی‌مقدار می‌دانند و جان و مال و ناموس و همه‌هستی مردم غیریهود را ملک خود می‌شناسند. ثانیاً برای تحصیل این غنیمتی که آن را حق مسلم خود می‌دانند قدرتی ندارند. لازمه نژادپرستی،

بسته بودن فامیل و نژاد است و حاصلش کم بودن نسل و قلت نفرات. چنانکه امروز در مقابل پنج شش میلیارد نفر جمعیت دنیا فقط پانزده میلیون یهودی وجود دارد. این قوم نژادپرست ضعیف طبعاً به سمت تزویر و فریب و دزدی پیش رفته و در طول تاریخ در این زمینه از دیگران پیشی گرفته است.

قرآن، یهود را با صفت ترسو معرفی می‌کند و از مشخصات انسان ترسو، مکر و حيله و خیانت است تا بدینوسیله صفت شجاعت و دلیری را جبران کند. هر گاه در میان ملت‌ی، شجاعت از بین برود، ناگزیر حس جبن و بیدلی بر آنها سایه خواهد افکند و این نیست مگر به سبب علاقه مفرط آنها به دنیا و تمتع بیش از اندازه از شهوات و لذائذ مادی زندگی این جهان.^۱

ذکر این نکته هم ضروری است که تقسیم‌بندی گروه‌های اجتماعی، منحصر و محدود به همین‌ها که با نام و نشان ذکر شد نیست بلکه مثلاً یهود به آن دلیل که فعالترین نمونه و الگوی هوای پرستی همراه با ترس و تزویر است مورد توجه قرار گرفته و ذکر گردیده و الا منافقین هم به عنوان مثال در بسیاری از خصوصیات شبیه همین گروه مزور است.^۲

قرآن کریم و طبقه‌بندی گروه‌های سیاسی - تاریخی

سوره حمد، ام‌الکتاب است و فاتحه‌الکتاب و خلاصه همه قرآن و تمامی کتابهای آسمانی، و هر مسلمان در هر شبانه‌روز، حداقل ده بار باید آن را با

۱. یهود از نظر قرآن؛ عقیف عبدالفتاح طباره؛ ترجمه علی منتظمی؛ انتشارات بعثت؛ ۱۳۵۳؛ ص ۱۱۸.

۲. برای دریافت قرابت فوق‌العاده یهود و منافقین می‌توان به تفسیرالمیزان، جلد ۳۸، در توضیح سوره حشر مراجعه کرد.

توجه بخواند و در هر نماز واجب و مستحب دیگری هم سوره فاتحه باید حتماً خوانده شود. اینهمه نشانه اهمیت این بخش از قرآن کریم است. در این سوره مبارکه، به سه گروه برمی‌خوریم:

«انعمت علیهم»، «مغضوبین» و «ضالین» و در عموم تفاسیر، آنها را به مؤمنین، یهود و نصاریٰ تفسیر کرده‌اند.^۱

در تفسیر مغضوبین به یهود ایضاً آیه ۱۴ از سوره مجادله و آیه ۶۰ از سوره مائده نیز مؤید است.^۲

در آیه ۸۲ از سوره مائده، گروه‌های مؤمنین، یهود، مشرکین و نصاریٰ را می‌یابیم، با این توضیح که یهود (و بعد از او، مشرکین) بدترین دشمن مؤمنان هستند و نصاریٰ نزدیکترین کسان به ایشان.

آیه ۱۷ از سوره حج: مؤمنین، یهود و صابئین و نصاریٰ و مجوس و مشرکین نام برده شده‌اند.

در آیه ۶۲ سوره بقره چنین می‌فرماید که:

کسانی که ایمان آورند و از یهود و نصاریٰ و صابئین هر کس که به خدا و روز آخرت ایمان آورند و عمل صالح کنند، جزو رستگاران هستند و ترس و اندوهی بر ایشان نیست.

در پانزده آیه اول سوره بقره سه گروه مشخص می‌شوند: اول مؤمنین و متّقین، دوم کفار، سوم آنها که «با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌کنند» و «در دل‌هایشان

۱. توجه به این نکته ظریف هم مفید است که مسیحان گمراه، لابد به دست یهود باید به ضلالت افتاده باشند که این قضیه را هم در اعتقاد آنان به تورات تحریف شده توسط یهود می‌توان دید که آن را کتاب مقدس خود می‌دانند و هم دهها مورد دیگر در طول تاریخ و مثلاً نقش امروز دربار واتیکان که عامل اجرای نقشه‌های سرمایه‌داری صهیونیستی غرب است.

۲. رجوع شود به تفسیر المیزان جلد ۳۸ صفحه‌های ۳۹ و ۴۰ و قرآن ترجمه معزی سوره حمد.

مرضی است» و «مفسدند» و «مؤمنین را سفهاء می‌دانند» و آنها را «استهزاء» می‌کند. این گروه را بعضی از مفسران منافقین دانسته‌اند و بعضی یهود.

در سورهٔ واقعه آیات ۷ تا ۱۱ سه گروه ذکر می‌گردند: اصحاب میمنه، اصحاب مشمّه و سابقون. در اصول کافی از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌شود که فرمودند: سابقون، پیغمبران مرسل و غیرمرسل هستند، اصحاب میمنه، مؤمنین حقیقی‌اند و اصحاب مشمّه، یهود و نصاری.^۱

در قرآن گروه‌بندی‌های دیگری را هم می‌توان دید مثلاً «مستضعفین و مستکبرین» و یا گروه‌های «مؤمنین و کفار و منافقین».

در هر حال از این موارد معدودی که تنها به اشاره و گذرا ذکر گردید و با نگاهی سریع به سرتاسر قرآن کریم به گروه‌های چندی برخوردیم که عبارتند از: ناس، مؤمنین، متقین، صالحین، مغضوبین، ضالین، کفار، منافقین، مشرکین، مستضعفین، مستکبرین، یهود، طاغوتیان، نصاری، صابئین، مجوس، مستهزئین، ملاء، مترف و...

در این مجموعه چند گروه کاملاً مشخصند:

۱ - مؤمنین و متقین و صالحین و... کسانی که در مسیر الی‌الله هستند.

۲ - ناس یا مردم که مستضعفین هم عموماً از همین گروه‌اند.

۳ - یهود، که چون خود را از دیگران کاملاً جدا کرده و معتقد به برتری نژادی خویش است به هیچ روی نمی‌توان با دیگران مخلوطشان کرد.

۴ - سایر گروه‌ها که نه از توده مردم و مستضعفین هستند و نه مؤمنند و نه از یهود. اینها در یک طیف گسترده گاهی با نام نصاری مشخص می‌شوند و گاهی در قالب کافر و مشرک و طاغوتی که با یکدیگر خیلی نزدیکند و گاه با

۱. اصول کافی؛ ترجمه فارسی، جلد سوم، صفحه‌های ۳۸۴ تا ۳۸۷.

عنوان منافقین و مستهزئین که با یهود قرابت دارند.

از سوی دیگر در تاریخ اسلام می‌بینیم که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنین با گروه‌های کفار، یهود و منافقین مقابل و رو در رویند.

امروز هم جمهوری اسلامی به عنوان گروه مؤمنین با دو نیروی دیگر مقابل است؛ یکی صهیونیسم بین‌المللی و حامیان امپریالیست آن در دنیای سرمایه‌داری غرب به سرمداری آمریکا؛ و دیگری کفار و مشرکین دنیا. دیگران همه از اجزاء و اقمار و دنباله‌های اینها هستند.

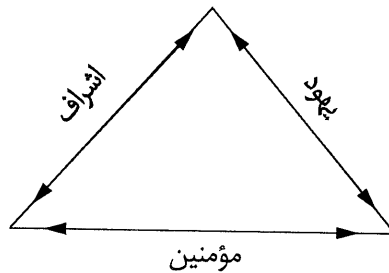
در جریان انقلاب مشروطیت هم سه گروه دست‌اندرکار بودند: مؤمنین و در رأس آنها شیخ شهید آیت‌الله فضل‌الله‌نوری؛ اشراف قاجار^۱ و حامیان اشرافی روسیه‌تزاری آنان؛ فراماسونها و غربزده‌ها و مزدوران انگلیس که سرخ همه‌شان در دست یهود بود و چنانکه می‌بینیم، در این موارد هم باز همان چهار گروه بر صحنه‌اند. بهر حال این چهار گروه را می‌توان با طرح زیر نمایش داد، که در آن هر گروه داعیه رهبری یا هدایت و یا سلطه بر مردم را دارد.^۲

۱. تذکر مجدد اینکه مقصود از «اشراف»، آن گروه خودخواه قدرت‌طلبی است که نه از توده محروم مردم است و نه از مؤمنین و نه از یهود.

۲. استاد مطهری در کتاب سیره نبوی (صفحه ۱۷ - سه نوع رهبری سیاسی - اجتماعی نام می‌برد که دقیقاً همان انواع مؤمن، زورمدار و تزویرکار است؛ اگر چه که در صفحه ۱۹ هم گروه‌های دیگر و راه‌های حکومتی دیگری را ذکر می‌کند که در واقع به همان سه گروه نخست تحویل می‌شود ولی نام و دسته مشخصتری دارند:

[حضرت آیه‌الله مشکینی بیان صریح‌تر و واضح‌تری دارند که در خطبه اول نماز جمعه قم - ۶۲/۶/۲۵ -] روش انبیاء و روش دیکتاتورها و ثرواندوزان را در برخورد با جامعه تشریح کرده و گفتند: روش انبیاء روش پدر دلسوز و مهربان است و روش دیکتاتورها، روش استبدادی محض است و روش ثرواندوزان، استثمار محض.

کیهان شماره ۱۱۹۶۹؛ مورخ ۶۲/۶/۲۸ صفحه ۳.



ضمناً باید توجه کرد که این سه گروه، هر سه با هم مخالف و مقابل و دشمنند. دشمنی و مخالفت گروه مؤمنان با آنان که کاملاً روشن است، چون دو مسیر مختلف و دو دید و دو برخورد و دو هدف متفاوت دارند.^۱ اما دشمنی اشراف و یهود هم واضح است چون هر یک از آن دو، می‌خواهند منافع و مطامع و اغراض خود را ارضاء و اقناع کنند و دیگری را مزاحم و رقیب و در واقع دشمن خود می‌دانند.

اکنون لازم است خصوصیات هر یک از گروه‌های فوق را بررسی کنیم، ولی به ضرورت باید دو موضوع را قبلاً در نظر داشته باشیم:

الف - قوای موجود در وجود آدمی که سازنده روح و روان است؛

ب - نیروها و قدرتهای موجود در جامعه انسانی.

الف - قوای سازنده آدمیزاد

چنانکه گفتیم در انسان علاوه بر دو خصیصه حیوانی غریزه و ترس، دو ویژگی منحصر به انسان هم وجود دارد که یکی علم و دانش است - که هم ارضاء غریزه را می‌تواند دقیقتر و وسیعتر تأمین کند و هم عامل ترس را ممد و

۱. در سورة فاطر آیات ۴۲ و ۴۳ نفرت استکبار از مؤمنین به روشنی و صراحت ذکر شده است. نیز رجوع شود به سنت‌های تاریخ در قرآن، صفحه ۲۳۸.

مؤید باشد - و دیگر ایمان است که ترس را زائل کرده و غریزه را کنترل و هدایت می‌نماید.

در معارف اخلاقی اسلامی، برای انسان سه قوه قائل شده‌اند: قوه غضبیّه، قوه شهویّه و قوه فکریّه.^۱

و اما آن سه قوه، بسته به اینکه در حالت افراطی یا تفریطی یا اعتدالی باشد، حالات مختلفی را نشان می‌دهد.

حالت اعتدالی در قوه غضبیّه، شجاعت است در قوه شهویّه، عفت است؛ و در قوه فکریّه حکمت.

حالت افراطی در قوه غضبیّه، تهوّر است؛ در قوه شهویّه، حرص است؛ و در قوه فکریّه جُربزه.

حالت تفریطی در قوه غضبیّه، ترس است؛ در قوه شهویّه، تنبلی است؛ و در قوه فکریّه، کودنی.

مجموعه متعادل قوای فوق، «عدل» است که در مقابل ظلم کردن و ظلم پذیرفتن قرار می‌گیرد. همه خصوصیات اخلاقی آدمی، از همین ریشه‌های اصلی به وجود می‌آید.

در این طرح به روشنی می‌توان دید که زورمداران و اشراف در قوه غضبیّه، در حالت افراط (تهوّر) و در قوه شهویّه در حالت تفریط (تنبلی) هستند بعکس، یهود در قوه غضبیّه در حالت تفریط (ترس) است و در قوه شهویّه در حالت افراط (حرص).

از نظر قوه فکریّه، زورمداران در حالت تفریطند و گولی و کودنی و کم

۱. تفسیر المیزان؛ جلد ۲؛ صفحه ۲۴۱. در معراج السعاده - باب دوم، فصل اول - چهار قوه گفته شده: قوه عقل، قوه شهوت، قوه غضب، قوه وهم. یعنی قوه فکریّه به دو بخش عقل و وهم تقسیم شده است.

فهمی؛ در حالی که مزوران فریبکار، در حالت افراط و جریزه و زیرکی و خدعه و نیرنگ.^۱

اما مؤمن باید در هر سه قوه در حال اعتدال باشد؛ در قوه غضبیّه، در حالت شجاعت، در قوه فکریّه در حالت حکمت؛ در قوه شهویّه، در حالت عفت. بنابراین:

مؤمن؛ شجاع و حکیم و عقیف است؛

اشراف؛ متهور و کودن و تنبل اند؛

و یهود؛ ترسو و با جریزه و حریص.

همه موارد فوق را در طرح زیر می‌توان جمع کرد:

قوای اخلاقی وحالات	حالت افراطی	حالت تفریطی	حالت اعتدالی
قوه غضبیّه	تهور	ترس	شجاعت
قوه شهویّه	حرص	تنبلی	عفت
قوه فکریّه	جریزه	کودنی	حکمت

ب - نیروها و قدرتهای موجود در جامعه

در یک جامعه، چهار عنصر اساسی وجود دارد: توده‌های مردم؛ قدرت حکومت و دولت و ارتش؛ علم؛ ثروت.^۲

رهبری و نظام حکومتی، آنگاه می‌تواند مستقر و پایرجا باشد که بر این

۱. در فرهنگ عمید برای کلمه «جریزه» این معانی را می‌خوانیم: زیرکی، شایستگی، لیاقت، توانایی برای کار، فریب، خدعه.

۲. از آیه‌الله حاج شیخ محمدشریعت اصفهانی نقل می‌شود که گفته‌اند:

هر جامعه‌ای دارای چهار عنصر اساسی است: علم، مال، قدرت، توده.

چهار عنصر تسلط داشته باشد. از سوی دیگر، کسانی که هر یک از این چهار بعد را در اختیار داشته باشند، در جامعه دارای نقش و اثرند.

زورمداران و اشراف، اساس وجودی خویش را بر کسب قدرت گذارده و بقیه عناصر را از این طریق به دنبال خود می‌کشند، در حالیکه مزوران و فریکاران، با تصاحب ثروت، بنیان هستی خود را پایه‌ریزی می‌کنند، اینان، البته برای تقویت و حفظ موقعیت اقتصادی خویش از علم هم بهره می‌گیرند.^۱

اما اساس کار و حرکت مؤمنین، توده‌های مردمند. مردم در اثر ایمان و ایثار و وحدت، با هم متشکل شده و بزرگترین و اصلی‌ترین نیروی اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

باید توجه کرد که علم، وقتی در خدمت ثروت‌اندوزی مکاران قرار می‌گیرد، عنصری خطرناک و ضدّ مردمی و شیطانی می‌شود و هنگامی که در جهت صلاح و خیر عموم مردم و زیر سلطهٔ ایمان و اعتقاد واقع می‌شود، موهبتی است کم‌نظیر و بهترین وسیله برای خدمت.

گروه مؤمنین، مردم را با دو نیروی «ایمان» و «علم» تجهیز می‌کنند.^۲ ایمان، برای مقابله با قدرت زورمندان؛ و مقاومت در برابر وسوسهٔ خناسان و تحریک شهوات است؛ و علم، برای کشف توطئه‌های مزوران مال‌اندوز. و به این دلیل است که به قول استاد شهید مطهری، دو بال ضروری

۱. علمای صهیونی، در پروتکل اول از مجموعهٔ پروتکلها می‌گویند:

دانش و ثروت دو شرط اساسی برای تشکیل آریستوکراسی ما هستند. ثروت را در اختیار داریم و دانش رهبری را حکمای پیشین برایمان فراهم آورده‌اند.

رجوع شود به کتاب صهیونیسم چه می‌خواهد؟

۲. انسان و ایمان؛ شهید مطهری؛ قسمت اول مقدمه‌ای بر جهان‌بینی؛ صفحه‌های ۲۹ و ۳۵.

پرواز آدمی به سوی فلاح و آزادی «ایمان» و «علم» است.^۱
 اکنون می‌توانیم آنچه را که تا کنون گفتیم جمع‌بندی کرده و خصوصیات کلی این چهار گروه را یک جا مورد نظر قرار دهیم.^۲

۱- توده مردم

اینان از نظر علم و ایمان، در حد ضعیفی هستند و در حالت فردی، ترس هم دارند و دچار وابستگی‌های مادی به زندگی نیز هستند؛ قدرت عاطفه و احساسات، در آنان بیش از استدلال و منطق است و لاجرم تحریک‌پذیرند و به آسانی به هر دو طرف خیر و شر می‌روند.

در عین حال به فطرت خویش نزدیکند و اگر در کسی صداقت ببینند و یا گروهی را مخلص بیابند طرفدارش می‌شوند. و این هم به آن دلیل است که چندان گرفتار تکاثر و شهوات نیستند.

چنانچه رهبران مؤمن و عالم نداشته باشند، گرفتار زورگویان و فریبکاران می‌گردند. یعنی به دلیل ترس، تن به قبول ظلم و زور می‌دهند و یا به علت جهل، دربند مزوران دغلباز، گرفتار می‌شوند؛ فاجعه‌ای که در سراسر تاریخ، آکنده از آن است.

وقتی مجتمع بوده و وحدت داشته باشند، چنان قدرت عظیم و الهی می‌یابند (یدالله مع الجماعه) که هیچ نیرویی، قدرت مقابله و پایداری در برابر آن را ندارد و بزرگترین لطمه برای آنان، تفرقه و پراکندگی است و همچنین جهل و بی‌ایمانی و شهوت‌آلودگی و مال‌پرستی و چالوسی و... که همگی مقدمه

۱. تزکیه و تعلیم هم در واقع همین معنی است.

۲. در باره این نیروهای چهارگانه اجتماع و آن انواع سه گانه حکومت رجوع شود به کتاب نظم نوین جهانی؛ شمس‌الدین رحمانی؛ انتشارات پیام آزادی.

تسلیم به دو گروه زورمدار و مزور است و نیز نتیجه آن.

۲- مؤمنین

اساس حکومت را بر ایمان و تقوی می‌گذارند و هر کس که متقی‌تر است در مقام حکومتی بالاتر و دارای مسئولیتی بیشتر است. یعنی سلسله مراتب حکومتی بر اساس تقوی و ایمان و خلوص و زهد است و علم.

رهبری در این حکومت، الهی و پدرانۀ و همراه با مهر و محبت است. هدف حکومت تأمین قسط و عدل برای عموم و بر اساس دستورات الهی است، تا امکان رشد و تعالی برای همگان فراهم گردد.

مردم را به چشم مستضعفین و محرومین نگاه می‌کنند.

محور تبلیغات فرهنگی آنان، ترویج ایمان و اخلاق است.

از علم برای رشد آدمی و اثبات حق و دین استفاده می‌کنند و نیز برای باطل کردن سحر و جادوی تزویرگران.

دین را همانگونه که خداوند و انبیاء دستور داده‌اند بکار می‌گیرند و در راه آن حاضر به فداکاری و آماده شهادتند.

قدرت را محصول ایمان دانسته و در خدمت رسیدن به قسط و عدل می‌دانند. برای مقابله با مزوران و فریبکاران، ضمن توسل به علم و دانایی و هوشیاری، فساد و استثمار را تقبیح کرده و ریشه و علتش را قطع می‌نمایند.

زور و ظلم را نمی‌پذیرند و با تقویت ایمان و فداکاری و جهاد، در برابر آن می‌ایستند.

زورمندان و نیرنگبازان را محدود کرده، خلع سلاح نموده و از بین می‌برند و در عین حال در بازگشت و توبه را هم باز می‌دانند.

زنان را در جامهٔ عفت پوشانیده^۱ و به دیدهٔ «ناموس» می‌نگرند و با احترام و علاقه به «مادر»، آنان را حفظ و حراست می‌کنند. در اقتصاد، با تحریم اسراف و تکاثر و قرار دادن مالکیت در انحصار خداوند، ثروتها را در خدمت محرومان می‌خواهند. هنر و ادبیات را وسیله‌ای برای رشد و تعالی روحی آدمیان دانسته و در خدمت دین به کار می‌گیرند.

۳- زورگویان و قلدران و قدرت‌طلبان

اساس حکومت این گروه بر قدرت است و ارتش. هر که قوی‌تر است در رأس حکومت قرار می‌گیرد؛ و رهبری، با قدرت و استبداد اعمال می‌شود. سلسله مراتب حکومتی بر درجهٔ قدرت افراد و مقام آنها و اطاعت کورکورانه زیردستان مستقر است.

شکل حکومت، نظامی است و هدف آن، تأمین قدرت؛ و لاجرم با استبداد و خفقان همراه است.

مردم را به چشم ضعفا و رعایای حقیر و قابل ترخم می‌بینند و آنان را مواد خامی می‌دانند برای ایجاد قدرت.

محور فرهنگیشان، نظامی کور همراه با متابعت از مافوق و رعایت دقیق سلسله مراتب است.

علم، اگر برای ایجاد قدرت نظامی باشد، مورد حمایت آنهاست، و الا تفنن و تجملی است مخصوص «بزرگان».

دین را تا آنجا مورد قبول و حمایت قرار می‌دهند که توده‌ها را سربراه و

۱. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بهترین صفت را برای زن، عفت و برای مرد غیرت ذکر می‌کنند.

مطیع بار آورد و قدرت حکومتی را تثبیت کند.

قدرت را اساس عالم دانسته و آن را محصول موهبت خلقت یا طبیعت برای خود می‌داند.

در برخورد با مزوران و نیرنگبازان، هرج و مرج را تقبیح کرده و فساد و بی‌نظمی را نفی می‌کند و اگر وضع مساعدی پیش بیاید، از قتل‌عام آنها هم ابایی ندارند.

در برخورد با مؤمنین کجدار و مریز رفتار می‌کنند. گاه فشار و شکنجه و خفقان و گاه تحمل و غمض عین. بهر حال آنان را فقط تا موقعی که قدرتشان را مورد مخاطره قرار ندهند تحمل می‌کنند.

زنان را برای ازدیاد نسل می‌خواهند و بخصوص برای پسر زائیدن؛ و از سوی دیگر برای عیش و عشرت؛ و چندان احترامی برای آنان قائل نیستند. اقتصاد را در خدمت قدرت می‌خواهند و مشکلات آن را با زور و استبداد حل می‌کنند. در عین حال گاه هم با دست و دل بازی و گذشت و سخاوت، با ثروت برخورد می‌کنند.

هنر و ادبیات را در خدمت تأمین قدرت و حماسه می‌خواهند و یا برای تجمل و تفنن و زیبایی.

۴- مزوران فریکار ونیرنگباز

این گروه، حکومتشان براساس هوشیاری افراد است، هر کس زرنگتر و سیاستمدارتر و پشت‌هم‌اندازتر باشد، در رأس حکومت قرار می‌گیرد. مهمترین صفت را برای حکام خود، «رهبری داهیانه»! می‌دانند.

شکل حکومت را با ظاهر دموکراسی و لیبرالیسم می‌آرایند و تظاهر می‌کنند و به این وسیله مردم را استثمار و استحمار می‌نمایند.

بالا‌ترین گروه‌ها را اول ثروتمندان و سپس هوشمندانی که در خدمت سرمایه و خدمت باشند می‌دانند.

هدف حکومتشان، تأمین ثروت است و سلسله مراتب آن بر میزان قدرت اقتصادی است و یا هوشیاری برای تأمین ثروت. مردم را «عوام‌الناس احمق بدبخت» دانسته و مواد خامی برای کار و تولید ثروت برای خود می‌خواهند.

محور فرهنگی و تبلیغاتی راه علم و دانش و تخصص و آزادی اجتماعی و رفاه قرار می‌دهند و همهٔ اینها در خدمت پول.

علم را در خدمت سرمایه و ثروت می‌دانند و وسیله‌ای برای تحمیق و تحقیر مردم و ایضاً برای نفی دین و اعتقاد مذهبی. دین را به هر شکل ممکن، نفی می‌کنند و اگر نتوانند، آن را تحریف کرده و بصورت پوشالی و ظاهری در می‌آورند.

قدرت را محصول اقتصاد و دانایی می‌دانند. تکنولوژی را تشویق می‌کنند. برتراند راسل به عنوان یکی از فلاسفه و ایدئولوگهای این گروه، در کتاب «قدرت»، نیروی معنوی و قدرت روحی را نفی می‌کند بخصوص اگر شکل اشرافی و نظامی یا دینی و روحانی داشته باشد.

در برخورد با زورمندان و برای درهم‌شکستن قدرتشان، آزادی و دموکراسی را تبلیغ کرده و استبداد را فقط تقبیح می‌کنند و برای از بین بردن آنان، به جاسوسی، ترور، کمکهای اقتصادی و تبلیغات اجتماعی متوسل شده و از ترویج فساد و فحشاء و مواد مخدر و قمار و شهوترانی و مصرف‌پرستی و تفرقه‌اندوزی و... استفاده‌های فراوان می‌برند.

در برخورد با مؤمنین آنان را ارتجاعی و بدوی و خرافاتی دانسته و تحقیر و استهزاء و نفی‌شان می‌کنند، و در برابر آنان علم را عَلم کرده و تخصص را

تشویق می‌نمایند. بهترین نمونه را در این‌گونه زمینه‌ها، تشکیلات مخفی و مخرب و جهانی فراماسونری ارائه می‌دهد.

زنان را وسیله عیاشی می‌خواهند و بهترین ابزار برای فساد و تباهی و ضعف جامعه.

در اقتصاد، مالکیت انحصاری و ثروت را برای خود می‌خواهند و فقر و گرسنگی و کار را برای مردم و تجمل‌پرستی و مصرف و انقیاد اقتصادی را برای کارگزارانشان.

هنر و ادبیات را پلی می‌دانند برای خدمت در تأمین مطامع خویش و فساد و انحراف جامعه.^۱

✱

✱

✱

قطعاً برای گروه‌های فوق، صفات و مشخصات دیگری هم می‌توان نقل نمود، اما به هر حال آنچه مهم است، این است که با همین مواد ذکر شده می‌توان در طول تاریخ، هر گروه را تشخیص داد. البته با این توجه که حکومت مؤمنین و جامعه دینی در طول تاریخ بسیار نادر بوده است (و بهترین نمونه آن و بلکه تنها نمونه آن، حکومت پنج‌ساله حضرت امیر علیه السلام است) در حالی که اغلب صفحات تاریخ و بیشتر وقایع حیات بشر، جنگ بین دو گروه زورگویان و تزویرپیشگان است. (سزار و ناپلئون و هیتلر و تزارهای روس و چنگیزخان و استالین و... نمونه‌های زورمداران و قدرت‌طلبانند و حکومت‌های انگلیس و آمریکا و سوسیالیست‌های امروز فرانسه و حکومت‌هایی که در اختیار فراماسونهاست و... نمونه‌های تزویرگران و فریبکاران که همگی در اختیار

۱. در مقایسه نحوه برخورد یهود و اسلام با مسائل سیاسی و اجتماعی و در توجه به اخلاق و شرف و وجدان در این وادی، رجوع شود به «سیره نبوی» از استاد شهید مطهری؛ صفحه‌های ۳۹ به بعد در قیاس با مندرجات پروتکلها در کتاب صهیونیسم چه می‌خواهد؛ صفحه‌های ۶۸ و ۶۹.

کامل سرمایه‌داری یهود است.)

این دو گروه زورمدار و مزور از نیروی مردم استفاده می‌کنند اما آن را از خود مردم پنهان می‌دارند.

زورگویان با ایجاد ترس و تقویت غرور و حماسه در مقابل دشمن، مردم را بسیج می‌کنند. اما زردوستان و نیرنگ‌بازان از جهل مردم و از فساد و تباهی و سستی آنان استفاده می‌برند.

از سه وسیله زر و زور و تزویر، اولی و سومی، مال مزورهایست و دومی از آن زورمداران. چنانکه از سه شیوه استبداد و استحمار و استثمار، اولی راه و روش زورگویان است و دومی و سومی از آن تزویرچیان. البته هر دو طرف از شیوه‌های یکدیگر نیز استفاده می‌برند و اینها که گفتیم راه و رسم غالب و محوری آنهاست. به عنوان یک نمونه تاریخی، می‌توان تفاوت کیفی استعمار اسپانیا را با استعمار انگلیس و آمریکا مورد توجه قرار داد.^۱

ولی مؤمنین از یک سو با شناساندن ارزش واقعی مردم به آنان در آنان شخصیت و اتکاء به نفس و صبر و حماسه ایجاد می‌کنند و از سوی دیگر، با ایجاد اعتقاد و ایمان، آنان را منظم و فداکار بار می‌آورند. و در هر حال با

۱. در حالی که در اواخر قرن پانزدهم، اسپانیا و نیروی دریایی و جریان عمل استعمار، در آن کشور به دست مسیحیان متعصب اداره می‌شد و با سلطنت فردیناند و ایزابل از یک طرف اشرافیت مسیحی قدرت می‌گرفت و از سوی دیگر یهودیان تاجر پیشه مورد خشم و غضب بودند، در هلند و انگلستان قرن شانزده، در واقع یهودیها بودند که قدرت استعماری را در دست داشتند. نوع عمل اسپانیا در جریان استعمار، با قدرت نظامی و لشکرکشی و نیروی دریایی مشخص می‌شود در حالی که هلند و انگلستان و آمریکا، با جایگزین کردن قدرت پول و اقتصاد و دوز و کلکهای سیاسی و تفرقه‌افکنی و تزویر، اهداف خود را از پیش می‌بردند. آمریکای لاتین در قرن نوزده، صحنه مقابله رو در روی این دو نوع استعمار است. اسپانیا، بیشتر به دنبال ترویج مسیحیت و اعمال قدرت و حاکمیت خود بود تا بعد استفاده اقتصادی هم ببرد؛ در حالی که انگلیس و آمریکا- یعنی یهود- از همان اول کار دنبال پول و بهره و استفاده بودند، به هر شکل و شیوه ممکن.

انگشت گذاردن بر فطرت آنان، آنها را برمی‌انگیزند. حضرت امام در پیام سال ۱۳۶۲ به حجاج بیت‌الحرام در بند ششم از تذکرات و رهنمودهای خود فرمودند:

از جمله چیزهایی که برای قیام مسلمانان و مستضعفان جهان علیه چپاولگران جهانی و مستکبران جهان‌خوار، لازم به تذکر است آن است که نوعاً قدرتهای ستمگر از راه ارباب و تهدید یا بوسیلهٔ بوقهای تبلیغاتی خودشان و یا بوسیلهٔ عمال مزدور بومی خائشان مقاصد شوم خود را اجرا می‌کنند در صورتیکه اگر ملت‌ها با هوشیاری و وحدت در مقابلشان بایستند، موفق به اجراء آن نخواهند شد. شواهد بر این مدعا زیاد است و زنده‌ترین شاهد در کشورهای منطقه، ایران و افغانستان است.^۱

مؤمنین مردم را تقویت می‌کنند تا به صلاح خود قیام کنند و زنجیرهای اسارت و استبداد و استعمار و استثمار را بگسلند. زورگویان هم مردم را تقویت می‌کنند، اما بنفع دسته و طبقه خود تا در خدمت مطامع و اغراض قدرت‌طلبانهٔ آنها به حرکت درآیند. اما نیرنگ‌بازان، همهٔ کوشش خود را صرف تضعیف مردم و شیوع فساد و تباهی در میان آنان می‌نمایند. شاید به این علت است که اینان بدترین و خطرناکترین دشمن مؤمنان و مردمند در حالی‌که قلدران تا به این حد خطر ندارند، اما بدبختی در آن است که؛ استبداد و زورگویی قلدران اشراف‌منش همیشه مردم را برای پذیرش فساد و تباهی و ضعف و سستی

۱. صحیفهٔ نور؛ ج ۱۸ صفحه ۹۱. چنانکه ملاحظه می‌شود، نوع عمل قدرتهای ستمگر و مستکبر یا از راه ارباب و تهدید است و یا از طریق تبلیغ و عوامل مزدور. یعنی یا با زور و یا با تزویر. مبارزه با این دو راه هم با هوشیاری و آگاهی است و با وحدت و یکپارچگی مؤمنانه.

آماده می‌کنند. آدمیزاد خیلی سریع و صریح و قاطع طعم تلخ زورگویی و قلدری را می‌چشد و گر چه به دلیل ترس و ضعف و سستی، ممکن است به زور و ظلم تن در دهد ولی چنان نیست که آن را در نیابد و به آن عادت کند. اما چهل و نادانی این خاصیت را دارد که قدرت درک استثمار و استحمار را از آدمی سلب کرده و او را آماده قبول تزویر و نیرنگ می‌نماید. به این دلیل است که خطر تزویر و نیرنگ بیشتر از زور و قلدری است و حکومت‌های مزور و فریبکار خطرناکتر و مهلکتر از حکومت‌های استبدادی‌اند و اثر انحراف و فساد آنان، بیشتر و عمیقتر است. بنابراین شناخت راه و رسم دغلبازان مکار، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

گفتیم که یهود کاملترین شکل گروه مزور و دغلباز است و شناختن آن و دسیسه‌ها و توطئه‌هایش، ضرورت ویژه‌ای دارد.

نکته‌ای که در اینجا باید ذکر گردد، آن است که این قوم نژادپرست چون خود را در برابر دیگر ملل عالم ضعیف می‌بیند، دست به حیل‌های فراوان زده‌است که در زیر فقط فهرستی از قسمتی از آن ذکر می‌گردد که تفصیل آن فرصتی دیگر را می‌طلبد:

۱ - یهود، برای رسیدن به مقصود از دو وسیله، بیشترین استفاده را برده است: اقتصاد، علم.

۲ - در زمینه اقتصاد یهودی مال و ثروت را عامل تحصیل قدرت یافته و در سراسر تاریخ، در فعالیتهای اقتصادی و بویژه به شکل نامشروع و ضد مردمی آن بیشترین تبحر و مهارت را داشته است.

۳ - علم و دانش در دست یهود، در واقع به معنی استفاده از هوشیاری و نیرنگ است و سوء استفاده از چهل و نادانی مردم.

۴ - یهود، برای تقویت خود، از مال‌اندوزی و تزویر سود جسته ولی بیش از

این از ضعف دیگران بهره برده است و در راه تضعیف غیر یهودیان به راههای گوناگون رفته است. رباخواری، ترویج بی‌ایمانی و بی‌اعتقادی، تشویق و ترویج فساد و فحشاء و قمار و مواد مخدر و مشروبات الکلی، ایجاد تفرقه، آتش‌افروزی جنگهای خانمانسوز، تحریف، قلب حقایق، ایجاد مکاتب فکری و فلسفی و علمی و هنری و غیره در جهت منافع خویش، جاسوسی، تشکیل گروه‌های مخفی و مخرب، ترویج قدرت‌طلبی و تجمل‌پرستی و شهوت‌رانی و...

۵- در بسیاری از وقایع تاریخی در گذشته و حال دست یهود را می‌توان دید و یا باید جستجو کرد که فقط به عنوان مثال می‌توان برخی از آنها را نام برد: مقابله با انبیاء الهی، مبارزه با پیامبر اسلام، تحریک و سازمان‌دهی قریش، هدایت بنی‌امیه و بنی‌عباس، تحریک مغولان به آن چه که کردند، استفاده از تیمور در جهت منافع خویش، به راه انداختن جنگهای صلیبی، ایجاد فرقه‌های مذهبی در بین اغلب ادیان عالم، هدایت نهضت فکری رنسانس در جهت خواسته‌های خود، انقلاب فرانسه، انقلاب صنعتی انگلستان، انقلاب استقلال آمریکا، راه‌اندازی و استفاده از تشکیلات فراماسونری، در اختیار داشتن نظام سرمایه‌داری، درست‌کردن تفکر الحادی مارکسیسم، پدیده‌استعمار، نژادپرستی، جنگهای اول و دوم جهانی، دست داشتن در انقلابهای شوروی و مشروطیت و امثالهم، سازمان ملل، حرکت‌های ملی و ناسیونالیستی و...
۶- امروز هم تمام جهان غرب در اختیار کامل یهود است.

شاید توضیحی در این زمینه لازم باشد.

در اواخر قرن نوزده که غرب - یعنی اروپا و آمریکا - در اوج قدرت استعماری و شکوفایی نظام سرمایه‌داری بود، در واقع بطور کامل در اختیار یهود قرار گرفته بود؛ چون اکثریت سرمایه‌داران از ثروتمندان یهود بود؛ آنچنانکه اینها به فکر افتاده بودند تا هدف اصلی خود را که ایجاد حکومت

جهانی یهود بود علنی کرده و کار را یکسره کنند. برای این مقصود، برداشتن دو مزاحم از سر راه لازم بود: یکی روسیه تزاری اشرافی مسیحی ضد یهود؛ و دیگری عثمانی مسلمان.

تهیه مقدمات حرکت صهیونی هم ضرورت داشت که هر تامل آن را بعهده گرفت. یک سازمان جهانی هم باید برای نظم و نسق دادن به امور بین‌المللی بوجود می‌آمد که با قراردادهای چند جانبه و بعد هم جامعه ملل و در انتها سازمان ملل عملی شد. حتی فکر یک زبان مشترک بین‌المللی را هم کردند و دکتر زامنهوف لهستانی یهودی، زبان اسپرانتو را درست کرد.

در هر حال برای نابودی روسیه و عثمانی، جنگ جهانی اول را ترتیب دادند که با پایان آن، هر دو کشور از بین رفت؛ منتهی عثمانی، تجزیه هم شد تا فلسطین تحت قیومیت انگلیس قرار گیرد؛ ولی روسیه تزاری، تبدیل به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شد تا اندیشه مارکس یهودی را در تمام کشور تثبیت کند. این انقلاب مارکسیستی با خرج یهودیانی چون یعقوب شیف^۱ و امثال او پیروز شد و در اولین کمیته رهبری شوروی، اکثریت قاطع با جهودان بود و شخص دوم مملکت هم بعد از لنین، تروتسکی بود که هم یهودی بود و هم خود را بیش از لنین وارث اندیشه خالص مارکس می‌دانست. البته گر چه انقلاب یهودی مارکسیستی در روسیه ضد یهود تزاری پیروز شد ولی مبارزه این دو فرهنگ مزور و زورمدار، همچنان ادامه یافت. استالین درست مانند یک تزار، تروتسکی و جهودان را می‌کشت و خروشچف، با درآوردن استخوانهای استالین از قبر و ایجاد اندیشه روبزیونیستی، تمایل به غرب یهودی را تبلیغ و عملی می‌کرد. برژنف و گرومیکو، به روحیه روسی

۱. رجوع شود به کتاب «هیچکس جرأت ندارد آن را توطئه بنامد» نوشته گاری آلن؛ ترجمه عبدالخلیل آیتی؛ انتشارات رسا.

متماایل می‌شدند و آندروپوف و گورباچف به حال و هوای جهودی آمریکایی. یعنی گر چه اندیشهٔ یهودی مارکسیسم غلبه کرده بود اما رویت زورمداری با روش تزویر یهودی هنوز هم در جنگ و جدال بود. رفتار شوروی در مجارستان، چک‌واسلواکی، لهستان و افغانستان همان رفتاری بود که قرن‌ها تزارهای روس داشتند: قدرت نظامی و تهاجم و تجاوز. آنجا که بنظر می‌رسد واقعاً آمریکا با شوروی تضاد داشتند ریشهٔ تضاد همین ماهیت زورمداری و یهودی بود و آنجا که این دو با هم می‌ساختند، آنجا بود که دوتایی با هم می‌خواستند دنیا را تقسیم کنند و از حرکات مردم - و مخصوصاً نهضت اسلامی - به وحشت می‌افتادند.

در تمام طول تاریخ سه چهار قرن اخیر هم همین‌گونه بوده است که اروپا و بخصوص انگلیس با روسیه رقابت و مخالفت داشته اما فقط تا جایی که قدرت دیگری در کار نبوده است. وقتی ثالثی از راه می‌رسیده، آن دو با هم همدست شده و بر علیه سومی مبارزه می‌کرده‌اند: مثل مقابلهٔ با ناپلئون و هیتلر. اما وقتی این سومی اسلام و مسلمانان است، می‌توان انتظار وحدت اساسی این دو را داشت.

شاید بهترین توضیح برای ماهیت زورمداری شوروی و تزویر آمریکا و خصایص استکباری و سلطه‌طلبی و فریبکاری و نفع‌پرستی این دو و خصومتشان با یکدیگر و نیز دشمنی مشترک آنها با مردم و اسلام را بتوان در بیان امام خمینی (ره) دید که فرمودند:

آمریکا می‌خواهد قدرتش را بر همهٔ دنیا تحمیل کند؛ از آن ور هم شوروی. خدا می‌داند که اگر مقابل آمریکا شوروی نبود به سر دنیا چه می‌آورد و اگر مقابل شوروی آمریکا نبود به سر دنیا چه می‌آوردند. این‌هایی که حالا هی صحبت می‌کنند از

حقوق بشر و صحبت می‌کنند از صلح و صفا و اینها، که می‌دانید، همه شما می‌دانید، خودشان هم می‌دانند که دروغ می‌گویند؛ اینها برای این است که جلب توجه مردم را به خیال خودشان به طرف خودشان بکنند، در مقابل شوروی. آنهم در مقابل آمریکا. و الا نه آنها مصالح مردم را می‌خواهند و نه اینها مصالح مردم را. همه، مصالح خودشان را می‌خواهند. آنکه مصالح مردم را می‌خواهد، آن اسلام است. آنکه خط بطلان کشیده است بر اختلاف نژادی، آن اسلام است. آنکه مابین هیچ نژادی فرق نمی‌گذارد و همه را می‌گوید که باید تقوی داشته باشید و آن چیزی که میزان است، تقوی است نه رنگ است و نه نژاد است و نه کشور است و نه هیچ چیز؛ آن اسلام است و اینها می‌خواهند این نباشد. اینها می‌خواهند که نژادهای دیگر را زیر بار خودشان ببرند و اسلام مخالف است.^۱ اما قدرت برتر آمریکا و تزویر و نیرنگ او در کلام امام - در جای دیگر - تصریح شده است که فرمودند:

من گمانم این است که آمریکا، شوروی را هم بازی داده.^۲

و در جای دیگر:

آن شوروی قلدرتر از آمریکاست ولو این، شیطان تر است.^۳ تفاوت رفتار زورمداران و زیرپرستان را بخصوص وقتی که زورمدار، طبقه

۱. سخنان امام خمینی برای ائمه جمعه و جماعات ایران و جهان؛ ۶۲/۲/۲۳؛ صحیفه نور، ج ۱۸؛ ص ۲۷۹.

۲. پیام امام به مناسبت روز جهانی قدس؛ ۵۹/۵/۱۵؛ صحیفه نور، ج ۱۲؛ ص ۲۷۲.

۳. پیام امام در تاریخ ۶۲/۶/۳۰؛ صحیفه نور، ج ۱۸؛ ص ۱۱۶.

حاکم شوروی باشد و زیرپرست، بورژوازی سرمایه‌دار یهودی غرب، در مطلب زیر و از زبان خودشان هم می‌توان به روشنی دید. در نقدی بر کتاب «نومانکلاتورا» آمده است که:

نومانکلاتورا را نویسنده به مفهوم طبقه حاکم شوروی - که ویژگی آن در دست داشتن مشاغل کلیدی کشور است - بکار می‌برد. این، طبقه‌ای است که بدان دلیل که قدرت را در دست دارد از امتیازات اجتماعی انحصاری برخوردار است و بر جامعه ستم می‌کند و سلطه استکباری خود را بر همه شوون اجتماعی و مالکیت انحصاری خود را بر وسائل تولید، بلکه بر کل مواهب مادی جامعه شوروی، تأمین می‌کند. بر خلاف بورژوازی که بدلیل مالکیت بر وسائل تولید، بر قدرت دست‌یازی می‌کند... بورژوازی، رهبری تولید اجتماعی را بدو در زمینه اقتصادی و در زمینه تولید محصولات مادی اجرا می‌کند و اهمیت سیاسی بر این مبنا قرار دارد... تا فتح قدرت. داستان نومانکلاتورا، چیز دیگری است. از قبضه کردن قدرت حکومت تا تصرف قدرت در زمینه اقتصادی کشیده می‌شود... مهمترین مسأله برای نومانکلاتورا، مالکیت نیست، بلکه قدرت است.^۱

از مجموع این مطالب بروشنی می‌توان دریافت و پذیرفت که امروز قدرت مزور یهودی که همان شیطان بزرگ است، آمریکا است. اما هم شوروی و هم بقیه قدرتهای زورمدار دست دوم، در سراسر جهان به یهود و برنامه‌های آن

۱. مقاله «نومانکلاتورا، افسون قدرت» نوشته علی سالک، کیهان فرهنگی، شماره ۱۰؛ دی ماه ۱۳۶۴؛ صفحه ۲۷.

تسلیم شده‌اند و جنگ جهانی دوم، صحنهٔ این نبرد سرنوشت بوده است. لذا اکنون در دنیا فقط دو نیروی واقعی وجود دارد: یکی یهود که تمامی دولتهای جهان و سازمانهای بین‌المللی و تشکیلات تبلیغاتی و تکنولوژیکی مدرن و مزدوران جوراجور و ثروتهای هنگفت و غیره را در اختیار دارد و به انواع اسمهای دموکراسی و لیبرالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم و غیره و غیره همه را به بند کشیده تا قدم به قدم بسوی حکومت جهانی ایده‌آل خود پیش رود؛ و دیگری اسلام و انقلاب اسلامی است با رهبری و حرکت اسلام واقعی یعنی تشیع و هدایت ولیّ فقیه و این حقیقت مبرهن را، هم با اقرار خود آمریکاییها می‌توان فهمید و هم با دلیل و شواهد بسیار.

مجلهٔ فارین‌افرز- ارگان رسمی شورای روابط خارجی آمریکا - می‌نویسد: پیروزی ایران در جنگ به معنای گسترش اندیشه‌های اصیل اسلامی در منطقه خواهد بود بطوری که در چنین صورتی خاورمیانه به دو قطب تقسیم خواهد شد. در یک سو انقلاب اسلامی به رهبری جمهوری اسلامی ایران قرار خواهد داشت و از سوی دیگر اسرائیل و صهیونیسم ... بنظر می‌رسد که هم اسرائیل و هم آمریکا به این واقعیت پی برده باشند.^۱

بر روشنی پیداست که نویسنده برای کاستن از شدت وخامت و عظمت خطر، می‌گوید این تقسیم‌بندی در «منطقه» است در حالی که دیگر امروز در جهان منطقه‌ای جدا وجود ندارد و هر چه هست همه‌جایی است و جهانی؛ بویژه که: جمعیت سیصد میلیونی آمریکا را در حقیقت حدود چهار یا پنج میلیون نفر از سرمایه‌داران و صهیونیستهایی که با اسرائیل همگامند اداره می‌کنند و آنها هستند که با اسلام و استقلال

کشورهای اسلامی مخالفند.^۱

از سوی دیگر برخی از علماء در تفسیر سوره حمد معتقدند که: «صراط مستقیم، همان علی بن ابیطالب است.» و یادمان هست که مغضوب، یهود بود و ضالین نصاری. یعنی در دو قطب این حرکت تاریخی، در یک طرف یهود است و در طرف دیگر اسلام و تشیع. و در وسط هم گمراهان و بی خطاها و مرددها که باید به هر حال و دیر یا زود، تکلیف خود را روشن کنند. دشمنی صهیونیسم و تشیع یک حقیقت انکارناپذیر و اصولی است که تنها با انهدام یکی از دو طرف قابل حل است. مهمترین مانع یهود در رسیدن باغراض و اهدافش، اسلام و تشیع و راه علی و حسین و مهدی علیهم السّلام؛ و طبعاً سخت‌ترین دشمن اسلام، یهود است و صهیونیسم.

اکنون، نکته‌ای که شاید از همه مطالب دیگر مهم‌تر و قابل توجه‌تر باشد اینکه در همه این جستجوها و با تمام این یافته‌ها نباید گمان کرد که تنها با نابودی صهیونیستها همه چیز درست می‌شود؛ اگر چه که باید آنها را از فلسطین و بلکه از سراسر جهان ریشه کن و نابود کرد.

در وجود آدمی، تا وقتی که وسوس شیطانی محل ظهور و بروز دارد یک غول زورگوی قلدر مستبد و یک ساحر مزور فاسد لانه دارد و تا این شیطان درونی سرکوب و نابود نگردد، گرفتاری و بدبختی وجود دارد. در جامعه بشری نیز علاوه بر یهود بسیار افراد و گروه‌ها هستند که عیناً همان نحوه اعمال را انجام می‌دهند و اگر اینقدر بر روی یهود تأکید کرده‌ایم به دو دلیل است:

اول آنکه این قوم بیش از همه افراد و گروه‌ها و اقوام دیگر از زمان حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیه السلام تاکنون، به‌دسیسه‌ها و توطئه‌های خود ادامه داده و در سرتاسر تاریخ بشر، همه جا رد پای خود را بر جای گذاشته است.

و دوم به آن دلیل که در اثر همین طول مدت قرون، یهود دارای نظام تربیتی و حقوقی و تشکیلاتی و صاحب تجربه‌های فراوان شده است. با وجود همه اینها باز هم مطالعه و بررسی نقش یهود در تاریخ بیش از همه باید به جهت شناختن فرهنگی باشد که اینان در میان جوامع بشری رایج کرده‌اند. در درجه اول باید با فرهنگ تزویر و مکر مبارزه کرد و اگر این معرفت پیدا شود و عمومی و همه‌گیر گردد همان علمی حاصل شده است که طلسم سحر و جادو را باطل کرده و تزویرگران را خلع سلاح می‌کند. اهل تزویر، در واقع بر صحنه بی‌توجهی و ندانم‌کاری و بی‌دقتی مردم ظاهر شده و به تاخت و تاز می‌پردازند. افشای توطئه‌های این دغلبازان مکار، آنان را از صحنه خارج خواهد کرد.

تنها راه مبارزه با این غول عظیم مکر و فساد و تباهی، متابعت از دستورات اسلام و شناختن دسیسه‌ها و توطئه‌های یهود است و باور کردن نیروی عظیم توده‌های مردمی که با ایمان و علم و وحدت می‌توانند قدرتی جهانی باشند. مردمی که عاشقانه به دنبال رهبر و مراد و امامشان از همه چیز گذشته و همچون او می‌خروشدند که:

من با اطمینان می‌گویم که اسلام ابرقدرتها را به خاک مذلت می‌نشانند. اسلام موانع بزرگ داخل و خارج محدوده خود را یکی پس از دیگری بر طرف و سنگرهای کلیدی جهان را فتح خواهد کرد ... من به تمام جهان با قاطعیت اعلام می‌کنم که اگر جهان‌خواران بخواهند در مقابل دین ما بایستند، ما در مقابل همه دنیای آنان خواهیم ایستاد و تا نابودی تمام آنان از پای نخواهیم نشست. یا همه آزاد می‌شویم و یا به آزادی بزرگتری که شهادت است، می‌رسیم.^۱

۱. پیام امام به حجاج بیت‌الله الحرام؛ ذیحجه ۱۴۰۷؛ مرداد ۱۳۶۶.

یهودی و صهیونیست

در این کتاب، مکرّر کلمات «یهودی» و «صهیونیست» بکار رفته است که بهتر است تفاوت آن دو و حدّ و مرز هر کدام روشن گردد تا بخصوص مخالفت و دشمنی با صهیونیسم به ضدّیت با یهود تعبیر نشود.

یهود کسی است که به پیامبری حضرت موسی علیه السلام و کتاب توراۃ اعتقاد دارد. این چنین شخصی از نظر اسلام «اهل کتاب» است. امّا صهیونیست، یهودی است که متعصّبانه معتقد به برتری قوم یهود است و بازگشت به ارض موعود اورشلیم را حقّ و وظیفه خود می‌داند و طبعاً و لزوماً در آرزوی حکومت جهانی یهود بسر می‌برد و در این راه از هیچ کاری دریغ ندارد.

اصطلاح «صهیونیسم» پس از برگزاری اولین کنگره علنی صهیونیستها در ۱۸۹۷ رایج شد و همین تاریخ و رواج اصطلاحی آن باعث نوعی حکم ضمنی شد که: صهیونیسم پدیده‌ای است جدید و زائیده امپریالیسم.

به رابطه صهیونیسم و امپریالیسم در این مختصر نمی‌توانیم پردازیم امّا اینکه صهیونیسم پدیده‌ای است تازه، سخن کاملاً بی‌اعتبار و نادرستی است. صهیونیسم در ماهیت امر، حرکتی است در سراسر تاریخ یهود. هر یهودی که

قوم و خون و نژاد خود را برتر می‌دانسته و برای بازگشت به اورشلیم همه‌گونه می‌کوشیده و آرزوی حکومت جهانی داشته، یک صهیونیست بوده است. اینگونه کسان در همیشه تاریخ، از همان قماش بوده‌اند که امروز یهودیان صهیونیست. همینها هستند که بدون کمترین اعتقاد به دین و خدا و معاد و پیامبر و وحی، به مطامع خود رنگ دینی زده و از احساسات مذهبی سوءاستفاده کرده‌اند و همه کوشش آنها این است که توده یهود را به مطامع و اغراض خویش بیالایند.

سامری گوساله‌ساز و گوساله‌پرست، یهودیان بنی‌قریظه، سعدالدوله وزیر یهودی مغولان، دیزرائیلی نخست‌وزیر انگلستان، روچیلدها، راکفلرها، ... و امثال اینها، صهیونیستهایی هستند که قبل از پیدایش اصطلاحی صهیونیسم، روی تاریخ را با خیانت‌های نژادپرستانه خود آلودند. حتی یهودیان دانشمند و هنرمند و محقق، وقتی آن سه خصوصیت صهیونیستی را دارند، چهره‌شان به شکل دیگری است.

آرتور گسترلر، که خود محقق یهودی است، دو نمونه از این صهیونیستهای بسیار قدیمی را نشان می‌دهد:

۱ - شاعری اندلسی به نام:

حا - لوی (۱۱۴۱ - ۱۰۸۵) که معمولاً او را بزرگترین شاعر عبری اسپانیا می‌دانند... صهیونیستی بود که در سفر زیارت به بیت‌المقدس وفات یافت او معتقد بود که ملت یهود، تنها واسطه بین خالق و مخلوقات او می‌باشد.^۱

۲ - وزیر ی دانشور بنام حسدای بن شپروت که بین سالهای ۹۵۴ تا ۹۶۱

۱. خزران؛ آرتور گسترلر؛ ترجمه محمدعلی موحد؛ انتشارات خوارزمی؛ چاپ اول؛ ۱۳۶۱؛ صفحه ۹۲.

طی نامه‌ای، احساسات خویش را نوشته و انگار درست در اواخر قرن نوزدهم و برای تهیهٔ مقدمات اسکان یهودیان در فلسطین و استفاده‌های تبلیغاتی این آه و ناله‌ها را سر داده است:

در دل من خارخاری است که این حقیقت را دریابم و بدانم که آیا واقعاً در روی زمین جایی هست که اسرائیلیان ستم‌کشیده بتوانند در آن خود را اداره کنند و زیر فرمان غیر نباشند؟ اگر می‌دانستم که چنین است بی‌هیچ تردید، از همهٔ افتخارات دست می‌شستم و از این مقام عالی استعفا می‌کردم و اهل و عیال خویش را ترک می‌گفتم و از کوه‌ها و دشت‌ها می‌گذشتم و برّ و بحر را در می‌نوردیدم تا بدان جای که خداوندگارم، پادشاه فرمان می‌راند برسم ... در خواستی دیگر نیز دارم: مرا بگویند که از معجزهٔ بازپسین (ظهور مسیحا) چه می‌دانید و دربارهٔ روزی که ما همه در انتظار آن از دیاری به دیار دیگر سرگردانیم چه خبر دارید؟ ما، در آوارگی خویش، زیر اهانت و شماتت دیگران باید با سکوت سخن آنان را بشنویم که می‌گویند: هر ملّتی سرزمین خود را دارد و این تنها شماست که حتی سایه‌ای از مملکت در همهٔ روی زمین ندارید.^۱

خصوصیات صهیونیستی این یهودی هزار سال قبل، آن چنان بارز و مشخص است که خود کُستلر هم بعد از نقل سطور مذکور می‌گوید:

در این قسمتِ نامه، شور و التهاب صهیونیستی و امید فرج در ظهور مسیح موعود پدیدار است. این احساسات متضاد همواره

در دل پر تشویش جهودان، در طول تاریخ آنان، در کنار هم وجود داشته است...

قدیمتر از این دو مورد هم داریم.

در دنیای اسلام، شاید اولین صهیونیست را بتوان کعب‌الاحبار دانست که: از احبار یهود سرزمین یمن بوده و در زمان حکومت عمر به مدینه آمده و در عصر ابوبکر اسلام را پذیرا شده بوده است. از روایات موجود بدست می‌آید که کعب‌الاحبار به مدینه آمده بوده تا از آنجا به بیت‌المقدس برود و در آنجا سکونت نماید... کعب‌الاحبار می‌خواست به سرزمین موعود یعنی شام و بیت‌المقدس برود و در آنجا بماند.^۱

این عالم یهودی، می‌گفت:

من در کتاب نازل شده خدا دیده‌ام که شام را گنج خداوند در زمین نامیده که در آن گنج، بندگان جمع هستند.

و عاقبت هم در زمان خلافت عثمان:

کعب از مدینه هجرت کرده و به شام رفت و به معاویه پیوست ... ابن‌عساکر در تاریخ خویش از کعب‌الاحبار نقل می‌کند که گفت: ... محبوبترین سرزمینها در پهنه زمین نزد خداوند، شام است و محبوبترین نقطه شام نزد خداوند، قدس می‌باشد ... نیز گفته است خداوند نهم از خیر و برکت را در شام قرار داده و تنها یک جزو باقیمانده آن را در تمام نقاط زمین تقسیم کرده

۱. نقش ائمه در احیاء دین؛ علامه سیدمرتضی عسکری؛ از انتشارات بنیادبعثت؛ جلد ۶؛

است.^۱

کعب‌الاحبار بهترین توصیه را برای سکونت در فلسطین دارد. او می‌گوید:
 هر کس به شام وارد شود، مورد مرحمت و رحمت خداوندی
 خواهد بود، و هر کس از آن خارج شود، مغبون و بازنده
 می‌باشد.^۲

آبابابن، از رهبران سیاسی اسرائیل و یکی از متفکران صهیونیست، برای
 اثبات اندیشه‌ها و ایدئولوژی خویش، از منابع به زعم خود «بسیار اصیل و
 قدیمی» سند می‌آورد:

زمانی که رهبری ملّی در فلسطین از بین رفت، زعماء در بابل
 رهبری و هدایت ملّت یهود را بدست گرفتند و از آن به بعد
 هیچوقت در فلسطین کانون مستقل و آزادی برای ملّت یهود
 بوجود نیامد. ممکن بود تشکیلات اجتماعی یهود در خارج،
 تضعیف و سست گردد ولی تعلّق خاطر و عشق به سرزمین
 اجدادی در درون هر فرد یهودی، همیشه شعله‌ور و افروخته
 بود... حقّانیت و مشروع بودن ادّعای ملّت یهود نسبت به
 سرزمین اجدادیش و غیرقابل انتقال بودن آن به دیگری در
 یک فقره حکم که مبنای آن از بابل می‌باشد به بهترین وجهی
 بشرح زیر تأکید و تأیید شده است: سرزمینی ممکن است
 بوسیله اقوام خارجی اشغال گردد و برای چندین نسل در
 تصرف غیر قرار گیرد و غصب گردد. طبق قاعده کلی و نظام
 زندگی، مالکیت اصلی در هیچ زمان و بهیچ عنوان از بین

۱. همان؛ صفحه ۱۰۵.

۲. همان؛ صفحه ۱۰۷.

نخواهد رفت. تا موقعی که، قوم بنی اسرائیل وجود دارد
سرزمین فلسطین متعلق به اوست و مالک اصلی بجز او کسی
دیگر نیست.^۱

توجه شود که این «حکم شرعی قانونی حقوقی صهیونیستی!» قدمتی
هزارساله دارد.

از سوی دیگر، یهودیانی هم هستند که نه فقط به یهودی بودن خود اقرار
دارند و به آن افتخار می کنند اما با صهیونیستها دشمنند و آنان را متجاوز و
ستمگر و دغلباز می دانند.^۲

بنابراین، یهودی با صهیونیست تفاوت دارد و اگر در محکومیت یهودی در
این نوشته، سخنی گفته می شود، بر همه یهودیان اطلاق نباید کرد بلکه همان
یهودی نژادپرست صهیونیست را در نظر داریم که قرآن کریم او را «دشمنترین
کسان نسبت به مؤمنان»^۳ می داند.

نژادپرستی قوم برگزیده

یهود، خود را نژاد برتر و قوم برگزیده می داند و این معنی، با همه صراحت

۱. قوم من، تاریخ بنی اسرائیل؛ نوشته آباابان؛ ترجمه نعمت الله شکیباصفهبانی؛ انتشارات
بروخیم؛ ۱۳۵۸؛ صفحه ۱۹۲.

۲. برای نمونه به دو کتاب زیر می توان رجوع کرد:
- خاطرات یک یهودی ضد صهیونیست؛ المر برگر (روحانی یهودی آمریکایی)؛ ترجمه حسین
وجدان دوست؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ سال ۱۳۵۹.

- منتقدان یهودی صهیونیسم؛ موشه منوهین؛ ترجمه وازاریک درساهاکیان؛ انتشارات
سروش؛ سال ۱۳۵۹.

۳. سوره مائده؛ آیه ۸۲.

و قوّت در مرام صهیونیسم متبلور شده است.^۱

این اعتقاد، آن قدر بدیعی و واضح است که خود یهودیها و صهیونیستها هم ضمن اقرار به آن، سعی می‌کنند آن را توجیه و تفسیر کنند. مثلاً اریک فروم، محقق و روانشناس یهودی می‌نویسد:

در نگرش نخستین چنین می‌نماید که کتاب مقدّس، بعد هم آیین یهود، سیمای ملّی‌گرایانه دارد و مرز مشخصی بین عبریها و دیگر ابناء بشر در ماهیّت و سرنوشت می‌کشد. آیا اسرائیلی‌ها «مردم منتخب»، فرزندان گرامی خدا، برترین

۱. در کتاب جهان زیر سلطه صهیونیسم، از انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در فصل نژادپرستی یهود - صفحه‌های ۱۰۶ تا ۱۲۶ - با بیش از ۲۰ مدرک؛ نژادپرستی یهودیان صهیونیست، نشان داده شده است. علاوه بر آنها می‌توان به موارد زیر هم رجوع کرد:
- تاریخ ادیان؛ علی‌اکبر ترابی؛ انتشارات اقبال؛ چاپ دوم؛ سال ۱۳۴۷؛ پاورقی صفحه ۳۰۰:
تفاخر دیسرایلی به رقبای سیاسیش.

- قاموس کتاب مقدس؛ صفحه ۹۲، ذیل کلمه «الاغ» دستور دینی دایر بر مخلوط نشدن یهودیان با اقوام دیگر را به صراحت ذکر کرده است.

- دومین شانس؛ کنستان ویرزیل گئورگیو؛ ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی؛ کتابهای جیبی؛ سال ۱۳۵۷؛ صفحه ۳۶۹ و ۳۷۰.

- سنتهای تاریخ در قرآن؛ شهید سیدمحمدباقر صدر؛ ترجمه سید جمال موسوی؛ دفتر انتشارات اسلامی؛ صفحه ۲۵۳.

- خاطرات یک یهودی ضد صهیونیست؛ صفحه‌های ۴۳، ۴۴، ۸۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۴۸، ۱۴۹.

- همانند خدایان خواهید شد؛ اریک فروم؛ نادرپور خلخالی؛ انتشارات کاوش؛ سال ۱۳۶۰؛

صفحه ۸۶.

- نفوذ صهیونیسم در دولت آمریکا؛ لیونل دادیانی و الکساندر کسیلو؛ ترجمه نوری آریان؛ چاپ اوّل؛ سال ۱۳۶۱، مطبوعات عطائی؛ در صفحه‌های ۳ تا ۱۸ جلوه‌های گوناگون نژادپرستی صهیونیستها ذکر شده است.

گنجینه تلمود؛ راب دکتر ا. کهن؛ ترجمه امیرفریدون گرگانی؛ باهتمام امیر حسینی صدری‌پور؛ به همت یهودا حی؛ سال ۱۳۵۰؛ صفحه‌های ۷۹ تا ۸۳.

تبارها نیستند؟ آیا غیر از این است که در تلمود از ملیت‌گرایی و بیگانه‌ترسی، فراوان نوشته است؟ آیا غیر از این است که یهودیها، ملی‌گرا و متمایل به احساس برتری نسبت به غیر یهود بودند و نمایش گسترده‌ای از هواخواهی قوم و خویش‌پرستی بروز دادند؟ هیچکس نمی‌تواند این را حاشا کند و نیازی هم بدلیل آوردن نیست.^۱

لازمه تفکر نژادی و برتری قومی، این است که «قوم برگزیده» بر تمامی جهان سروری و حکومت داشته باشد. چگونه می‌توان قوم برگزیده بود و مثل بقیه ملت‌ها در دنیا زندگی کرد؟ و همین است که آرزوی حکومت جهانی و رسیدن به سلطنت و قدرت و تجدید پادشاهی از نوع سلطنت حضرت سلیمان (ع) از ویژگیهای حیات و هستی فرهنگی یهود است.^۲ و البته نه چنان آرزویی که فقط در عالم رؤیا باعث دلخوشی باشد بلکه امیدی شدنی و خیالی دست یافتنی که یهود برای رسیدن به آن می‌کوشد و مبارزه می‌کند.

یهود، با وجود این تفکر نژادپرستانه و استیلاجویانه، می‌داند که لاقلاً به لحاظ عددی، قومی ضعیف است و به هیچ روی تاب مقابله، با ملل دیگر عالم را ندارد، بنابراین سعی کرده است تا راه‌های دیگری بیابد: از یک سو سلطه اقتصادی و به دست گرفتن منابع مالی جوامع بشری که به گمان یهود نبض حیات بشر است؛ و از سوی دیگر ایجاد ضعف در ملت‌های دیگر، از طریق ایجاد

۱. همانند خدایان خواهید شد؛ صفحه ۸۶.

۲. تورات عهد عتیق؛ کتاب اشعیا نبی؛ باب دوم؛ شماره‌های ۳ تا ۵.

- تاریخ ادیان؛ علی اکبر ترابی؛ صفحه ۲۹۶

- تاریخ مختصر ادیان بزرگ؛ فلیسین شاله؛ ترجمه دکتر منوچهر خدایار محبی؛ صفحه ۳۱۵.

- دومین شانس؛ صفحه‌های ۳۶۹ و ۳۷۰.

جنگها و تفرقه‌ها و ترویج شهوترانی و انحرافهای جنسی، مال‌اندوزی و لذت‌پرستی، مادی‌گری و دوری از معنویت؛...

در قرن نوزدهم میلادی، سلطهٔ یهود بر منابع مالی و محافل سیاسی و مراکز فرهنگی، چنان بود که حس می‌کرد می‌تواند به رؤیای شیرین و دیرین حکومت جهانی جامهٔ تحقق ببوشاند.^۱

۱. در چهارم جولای ۱۸۵۶ بنیامین دیزائیلی در برابر مجلس عوام انگلیس گفت:

جهان به وسیلهٔ کسانی فرمانروایی می‌شود که خیلی با فرمانروایان و حاکمان ظاهری فرق دارند. حاکمان ظاهری در نظر افرادی فرمانروا هستند که از پشت صحنه خبر ندارند.

به نقل از کتاب The Day The Dollar Dies; Willard Cantelon

فاشیسم و بزرگی صهیونیسم

کثافت و خباثت صهیونیستها چنان عالمگیر است که هیچ معجزه‌ای نمی‌تواند کمترین دفاعی از کوچکترین بخشی از ترکیب بدترکیب این موجود مشؤوم بکند. اما البته وقاحت و پرویی خود این «قوم برگزیده و نژاد برتر و نمک آفرینش»^۱ هم آنقدر هست که در مقابل تمام جهان، همچنان به دسیسه‌ها و توطئه‌های خود ادامه بدهد. اینها چنان‌پست و پلیدند که «اگر انگشت به بحر محیط بزنند آن را نجس می‌کنند» اما در عین حال آنقدر وقیحند که حتی با علم به همین نکته برای بدنام کردن دیگران، از رابطه خود با آنان دم می‌زنند.

نفرت و کینه مردم ما هم نسبت به اسرائیل و صهیونیستها، چیزی نیست که مثلاً محصول دیدن صحنه فجیع شکستن دست فلسطینیان در تلویزیون در سال ۱۳۶۷ باشد. در سال ۱۳۴۷ یعنی ده سال قبل از پیروزی انقلاب و در آن دوره‌ای که صهیونیستها با پیروز در آمدن از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و در اوج

۱. صفاتی که جهودان صهیونیست برای خود قائلند.

غرور و قدرتشان در ایران بودند، وقتی آل و تبار رژیم شاه با پذیرش رژیم صهیونیستی مسابقهٔ فوتبالی بین ایران و اسرائیل برگزار کردند - تا شناخت حضور اسرائیل در ایران را بشکنند - تودهٔ مردم تماشاچی فوتبال، چنان تظاهرات سیاسی ضد اسرائیلی شگفت‌آوری آفریدند که رژیم شاه برای همیشه آرزوی تلطیف روحیهٔ مردم نسبت به اسرائیل را کنار گذاشت و عاقبت هم آن را به گور برد. اما این هم هنوز قدیمی‌ترین نشانه از این نوع نبود. بیست سال قبل از آن تاریخ، یعنی در سال ۱۳۲۷ شمسی، پس از اعلام استقلال دولت اسرائیل (۱۹۴۸ میلادی) اولین تظاهرات اعتراض‌آمیز در جهان، بر علیه این تجاوز آشکار بین‌المللی به وسیلهٔ مردم مسلمان تهران و به رهبری مرحوم آیه‌الله کاشانی برگزار شد.

داستان، باز از این هم عمیق‌تر و اساسی‌تر است. نفرت از مستکبران حریص به دنیا و خودخواهان خودپسند و دنیاپرستان شهوتران جنایتکار، یک نفرت طبیعی و فطری است و این نفرت، نفرت از شیطان است و حبّ به خدا و عین اعتقاد اسلامی. سراسر کتاب آسمانی ما، همان حبّ به حقّ و نفرت از ناحق و دستور مبارزه در این راه است و ملت مسلمان ایران با همهٔ وجود خود، آن حبّ و این دشمنی را در ذره ذره ایمان و اعتقاد و فرهنگش و با قطره قطرهٔ خون و فطرت و طبیعتش و با سلول سلول وجودش می‌شناسد و آن را بروز می‌دهد.

اما در مقابل این حالت طبیعی و فطری و اعتقادی، البته مارکسیستها، آن را اندیشه‌های تعصب‌آلود فتودالی می‌دانند؛ لیبرالها آن را تعصّبه‌های خشک آزادی‌گش می‌نامند؛ هومانئیستها، از آن به روحيّات ضدّ بشری تعبیر می‌کنند؛ و صد البته سران کشورهای اروپایی و آمریکایی فریاد حقوق بشرشان در می‌آید. باکی هم نیست. کسانی که می‌دانند که مارکسیسم و لیبرالیسم و هومانئیسم از

آبخور اندیشه‌های یهودی سیراب شده و همه سردمداران دنیای کفر غرب و شرق، آستن بانکهای روچیلد و راکفلر و مورگان و کهن - لوب و اسپنسر و لازار و غیره‌اند و تمامی وسائل ارتباطی جمعی و تشکیلات تبلیغاتی هم از آن صهیونیستها و در انحصار کامل آنهاست، نه از این داستان تعجب می‌کنند و نه غیر از این انتظاری دارند.

اما عجیب و غیرمنتظره، رفتار برخی از «خودمانی‌ها» است یعنی برادران مسلمانی که قرآن می‌خوانند و اسلام و تاریخ آن را می‌دانند و انقلاب اسلامی را قبول دارند و دنیای امروز را هم می‌شناسند و لحظه لحظه اوضاع و احوال مملکت ما در برابر عراق و جنگ و آمریکا و اسرائیل و فلسطین و لبنان و خلیج فارس و سازمان ملل و کمیسیون سه‌جانبه و اعوان و انصار و اذئاب آنها و خلاصه همه این عناصر منسجم و وابسته را می‌بینند و می‌شنوند و می‌فهمند و می‌دانند و تازه تا می‌گویی بالای چشم جهودان صهیونی ابروست، فریاد برمی‌دارند که: «آی فاشیسم، نازیسم، هیتلریسم، اندیشه‌های نژادپرستانه فاشیستی و ...» و ساده‌ترها و ملایم‌ترهاشان از قربانی شدن حقیقت می‌ترسند و می‌گویند: «اینقدر این صهیونیستها را گنده نکنید.» و آدم می‌ماند که این بندگان خدا، آیا آیات متعدد قرآن کریم درباره یهود را هم نعوذبالله فاشیستی می‌دانند و آنها را گنده کردن یهود می‌فهمند؟ آیا تمام دوران انبیاء الهی و زندگانی حضرت رسول اکرم ﷺ و تاریخ اسلام و همه این قرون اخیر را به همین راحتی نادیده می‌گیرند؟ آیا اینها نشنیده‌اند که امام فرمودند:

من بیست سال است که خطر اسرائیل را کراراً گوشزد می‌کنم.

آیا این خطر کوچکی است که باید بیست سال کراراً آن را گوشزد کرد و اگر اینقدر آن را تذکر دادند، این، بزرگ کردن مسأله است؟ آیا اینها ندیده‌اند که علامه طباطبائی با آن همه لطافت روحی و عرفان معنوی وقتی به بحث

دربارهٔ این موضوع می‌رسد - در المیزان - چه لحن تند و خشن و شدیدی می‌یابد؟

چقدر ساده‌دلی و ساده‌اندیشی و سهل‌گیری می‌طلبید که اینگونه، این بزرگترین خطر برای بشریت و اسلام مورد غفلت قرار گیرد.

قطعاً این برادران مسلمان و اهل فکر و مطالعه، استاد علامه، آیه‌الله شهید مرحوم مطهری را قبول دارند و می‌پذیرند که او هم مانند همه علماء اسلام، نه غلو می‌کند و نه اغراق و نه در عین حال مطلبی را دست کم می‌گیرد؛ و معمول مسلمانان انقلابی ما این است که اگر دیدند حرفی و نظری از شهید مطهری با فکر و عقیده و سلیقهٔ آنها جور در نمی‌آید، کمی هم به اندیشهٔ خود شک می‌کنند و به فکر می‌افتند که شاید در این مورد اشتباه می‌کرده‌اند. نگارندهٔ این سطور، برای این گروه - یعنی دوستداران و هواخواهان مرحوم شهید مطهری - نمونه‌هایی از آن استاد را نقل می‌کند تا هشداری باشد و بیدارباشی که عمق قضیهٔ تا کجاست و گرفتاری ما چقدر و لزوم توجه و بازنگری ما تا چه اندازه. خوبست با این مروری که در بعضی آثار او می‌کنیم از خود بیرسیم که آیا او هم «فاشیستی» به این قضایا نگاه می‌کند و آیا موضوع یهود و صهیونیسم را بیش از «حدّ» بزرگ می‌نماید؟

استاد شهید مطهری می‌نویسد:

بزرگترین جریان معنوی دنیا، اسلام است ... بعضی از جریانات در دنیای اسلام پیدا شده است که حجم ظاهریش خیلی کوچک است مثل میکرب ذره‌بینی که به چشم نمی‌آید، ولی خطرش از حملهٔ مغول اگر بیشتر نبوده است کمتر هم نیست ... این جور جریانها در دنیای اسلام زیاد پیدا شده است. در موضوع وضع و جعل حدیث، ابتکار در دست یهودیها بود ...

اینها در نفاق هم عجیب بودند ... اینها همان آلودگیهایی است که در بستر افکار پیدا می‌شود.^۱

قرآن کریم کلمه تحریف را مخصوصاً در مورد یهودیها بکار برده است و با ملاحظه تاریخ معلوم می‌شود که اینها قهرمان تحریف در طول تاریخ هستند. من شنیده‌ام بعضی از همین خبرگزاریهای معروف دنیا که رادیوها و روزنامه‌ها همیشه از اینها نقل می‌کنند، منحصرأ در دست یهودیهاست. چرا؟ برای اینکه بتوانند قضایا را در دنیا آن طوری که دلشان می‌خواهد منعکس کنند. و قرآن چه عجیب درباره اینها حرف می‌زند. این خصیصه یهودیان که تحریف است، در قرآن بصورت یک خصیصه نژادی شناخته شده است.^۲

چنانکه ملاحظه می‌شود، استاد مطهری، داستان یهود را آن قدر «بزرگ» کرده! که آدم متحیر می‌ماند که مبادا این برخورد «فاشیستی» باشد؟! آیا انصافاً نباید این حقیقت را دریافت که شاید واقعاً مرحوم مطهری درست می‌گوید و ما، تحت تأثیر تبلیغات جهانی قرار گرفته‌ایم و در جهت خواست صهیونیستها با آنگونه استدلال، ناآگاهانه در مقابل حق موضع می‌گیریم؟^۳ اگر گمان

۱. اسلام و مقتضیات زمان؛ ص ۷۲ تا ۷۴.

۲. حماسه حسینی؛ صفحه ۸.

۳. خیال هم نکنیم که تبلیغات جهانی صهیونیستی نمی‌تواند این چنین - و بلکه صد درجه بدتر از این - بر افکار و اندیشه‌ها اثر بگذارد. برای نمونه رجوع شود به مقاله‌ای از جلال آل احمد- سفر به ولایت عزرائیل؛ انتشارات رواق؛ چاپ اول سال ۱۳۶۳ - که در صفحه ۹۹ بر مالکیت صهیونیستها بر وسائل ارتباط جمعی تکیه و تصریح دارد و اثر این تبلیغات را بر مردم و بلکه بر روشنفکران به وضوح نشان می‌دهد. نمونه دیگر کتاب «کنترل فرهنگ» است که عنوان کتاب خود گویای مطلب است و چنان شده که خودشان هم به آن اقرار دارند البته با حذف نام صهیونیستها و جایگزین کردن عنوان «شرکتهای چند ملیتی» که در واقع همان سرمایه‌داری صهیونیستی است.

می‌برید که آنها عبارات استثنایی و نادری است که از میان آثار شهید مطهری
جسته و یافته‌ایم، بعضی موارد دیگر را هم بخوانید:

امان از دست یهود که بر سر دنیا از دست اینها چه آمد! ... اینها
ضمن اینکه نژاد باهوش و متقلب دنیا هستند، همیشه
دستشان روی شاه‌رگهای اقتصادی و شاه‌رگهای فرهنگی
جامعه بشریت است. اگر کسی بتواند کارها و تحریقاتی را که
اینها در تاریخ و جغرافیا و خبرهای دنیا انجام داده‌اند و
می‌دهند جمع‌آوری کند، جنایات اینها را خواهد فهمید... حقایق
را تحریف و قلب می‌کنند و این عمل از چند هزار سال پیش تا
امروز یکی از کارهای اساسی یهود است.^۱

مرحوم استاد، در مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، درباره ریشه انحرافی که
در اروپا و دنیای مسیحیت پیش آمد و علم و آگاهی را در مقابل اعتقاد و ایمان
قرار داد بحث کرده و آن را منتسب به تورات می‌کند و نشان می‌دهد که
«اندیشه تضاد علم و ایمان» که «هم برای علم‌گران تمام شده و هم برای
ایمان» همان است که «در عهد عتیق، سفر پیدایش آمده است.» و:

همین برداشت است که تاریخ تمدن اروپا را در هزار و پانصد
سال اخیر به عصر ایمان و عصر علم، تقسیم می‌کند و علم و
ایمان را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد.^۲

۱. سیره نبوی؛ صفحه‌های ۸۲ و ۸۳.

۲. آنچه که تا به اینجا از استاد مطهری نقل شد، با تفصیل کاملی در مقاله «شهید مطهری و
یهود» جمع‌آوری شده است. این مقاله به قلم نگارنده در صفحه‌های ۲۱۲ تا ۲۲۴ کتاب «جلوه‌های
معلمی استاد» از انتشارات دفتر امور کمک آموزشی و کتابخانه‌های وزارت آموزش و پرورش چاپ و
به سال ۱۳۶۴ منتشر شده است.

یکی دیگر از مواردی که شهید مطهری باز هم یادی از یهود می‌کند، در بحث از خلقت و تکامل است. گرچه این مورد یک بحث فلسفی و علمی است ولی آثار سیاسی و اجتماعی آن به روشنی پیداست و کسانی که از مقاله حاضر انتظار یک برداشت سیاسی ساده و روشن را دارند و احیاناً نمی‌خواهند حوصله‌ای صرف اینگونه مسائل فکری کنند خوبست با کمی تحمّل و تأمل به نتیجه بحث توجه کنند تا معلوم شود که ابعاد گسترده نفوذ جهودان در اندیشه‌ها و در طول تاریخ و در پهنه عالم چقدر وسیع بوده و آیا اگر با آنها مخالفتی شود، واقعاً بزرگ کردن نابجای موضوع است و نشانه اندیشه‌ها و باورهای فاشیستی و یا برآستی حاکی از حقیقت‌جویی و دلسوزی است؟ و استاد مطهری اگر با این دقت و تکرار و پافشاری و اصرار این مطالب را مطرح و بحث می‌کند واقعاً چه مقصود و مقصدی را دنبال می‌نماید؟

در مقاله «قرآن و مسأله‌ای از حیات»،^۱ استاد توضیح می‌دهد که در بحث حیات و منشاء آن؛ چون مادیون نمی‌توانند علت شروع حیات را توضیح دهند، عده‌ای از معتقدان به دین و خدا همین را نشانه وجود خداوند می‌دانند و دلیل اثبات وجود او، اما این اندیشه، غلط است چون حضور خداوند فقط به لحظه پیدایش حیات محدود نیست بلکه در همه لحظات و آنات، کار خلق و امر ادامه دارد و نتیجه می‌گیرد که:

از مجموع آیاتی که قبلاً نقل کردیم، معلوم شد که از نظر قرآن کریم، خلقت یک امر آنی نیست. یک حیوان و یا یک انسان، در مراتب تکاملی که طی می‌کند، دائماً در حال خلق شدن است؛ بلکه اساساً جهان همیشه در حال خلق شدن و دائماً در

۱. مجموعه مقالات؛ استاد شهید آیه‌الله مطهری: دفتر انتشارات اسلامی؛ سال ۱۳۶۲؛ صفحه‌های ۱۹ تا ۳۰.

حال حدوث است. نقطهٔ مقابل این فکر، فکر دیگری است که خلقت را منحصر به «آن» می‌داند. هر وقت می‌خواهد از خلقت عالم بحث کند، دنبال «آن» اولی می‌رود که عالم خلق شد و از کتم عدم بیرون آمد. مثل اینکه اگر چنین فرضی نکند، دیگر عالم حادث و مخلوق نیست و همچنین هر وقت که می‌خواهد از مخلوق بودن حیات بحث کند، دنبال «آن» اولی که حیات آغاز شده است، می‌رود. این طرز فکر یک طرز فکر یهودی است. وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدَّالِهُ مَعْلُوءَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوَابَا قَالُوا.^۱ آن طرز فکر در رابطهٔ حیات با ارادهٔ خداوند که همیشه به دنبال آغاز حیات می‌رود تا آن را با ارادهٔ خداوند مربوط کند، مولود همین فکر یهودی است. این فکر یهودی تدریجاً شیوع پیدا کرد و همه تحت تأثیر همین فکر یهودی قرار گرفتند.^۲

اگر متکلمین اسلامی، یعنی کسانی که ارتباط کامل و دائمی با عقل و استدلال و منطق دارند، آن هم غالب آنان، اینطور تحت تأثیر یک اندیشهٔ یهودی قرار می‌گیرند، آیا ما مصون از این تأثیر هستیم؟

شدت تأثر شهید مطهری از این تأثیر آن قدر عمیق و زیاد است که در مقالهٔ بعدی - «توحید و تکامل»^۳ - در چهارده صفحه، سیزده بار عبارت «آن فکر یهودی» را تکرار و آن را تخطئه کرده و رد می‌کند. آنهم با جملات و تعبیراتی که شگفت‌آور است. کاش دوستداران و مریدان و علاقمندان مرحوم مطهری

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۶۴: جهودان گفتند دست خدا به زنجیر بسته است. دستهای خودشان بسته باد و لعنت بر آنها برای آنچه که گفتند.

۲. مجموعهٔ مقالات؛ صفحه‌های ۲۷ و ۲۸.

۳. همان؛ صفحه‌های ۳۱ تا ۴۴.

کمی از این حساسیت را می‌داشتند و از اینکه افکارشان را فاشیستی بنامند و یا گمان کنند یهود را بیش از حد بزرگ کرده‌اند، هراسی به دل راه نمی‌دادند و حقیقت را فدای این شعبده‌بازیهای تبلیغاتی و سیاسی نمی‌کردند. بعضی از این جملات را نقل می‌کنیم تا «اندازه» و بزرگی مطلب روشن شود:

یکی اینکه در دنیا، یک فکر غلط یهودی در معنای خلقت و آفرینش پیدا شده که همیشه خلقت را با «آن» مربوط می‌کند ... آنچه این جانب از محتوا و لابلای کلمات دانشمندان در این زمینه بدست آورده این است که آنچه باعث پیدایش تصوّر تضاد بین فکر توحید و فکر تکامل شده، در درجهٔ اوّل همانا شیوع عجیب آن فکر یهودی و آن فکر دیگر منفی است^۱ که ریشهٔ آن محسوب می‌شود. اگر بطور دقیق به کتب تاریخ علوم و یا به کتب زیست‌شناسی مراجعه کنیم و یا به کتب فلسفی که به عنوان حمایت از مکتب ماتریالیسم از آن دفاع شده رجوع کنیم، شبیح و سایه آن فکر یهودی را در همه جا می‌بینیم. البته برای بسیاری از افراد که با حسن ظنّ بیشتری به فلسفهٔ اروپا می‌نگرند قطعاً قابل تحمّل نیست که اعلام یک انحراف عظیم فکری را از زبان این مقاله و نویسندهٔ این مقاله که طبعاً در مقابل آن همه ابهت و جلال و عظمتها صدای رسایی ندارد بشنوند ولکن الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ.^۲ حقیقت و ابهت و شکوه حقیقت بالاتر و عظیم‌تر از همه اینهاست. لازم است خوانندهٔ

۱. «آن فکر دیگر منفی» را در متن و در صفحه‌های قبل توضیح داده است که برای پرهیز از اطالة کلام از نقل آن خودداری کردیم.

۲. حق، سزاوارتر است برای پیروی.

محترم را با خود سیر دهم و به عنوان نمونه، جمله‌هایی نقل کنم تا درست دستگیر شود که شبیح آن فکر یهودی، چگونه در کلمات و افکار کسانی که وارد این بحث شده‌اند پیداست.

در اینجا شهید مطهری اقوال عده‌ای از معاریف اروپا را نقل می‌کند: این دیگر اثر سایه آن فکر یهودی است که بر اذهان حکومت می‌کرده و بدون آنکه خودشان توجه داشته باشند، طرز تفکر مخصوص به آنها داده است ... چه چیز موجب شده که مفهوم خلقت اینطور در فکر نویسندگان آن کتب، محدود به شکل خاص بشود؟ آیا جز از راه حکومت آن فکر غلط یهودی توجیه دیگری هست؟ اینجانب حقیقتاً وقتی که جریان تاریخ علم را در قرون جدید کم و بیش مطالعه می‌کند و متوجه رنگ مخصوصی که فقط طرز تفکر فلسفی خاص دانشمندان به جریان پاک و پاکیزه علم داده است می‌شود، سخت متأثر و افسرده می‌گردد و آرزو می‌کند که ایکاش دانشمندان به آن طرز تفکر فلسفی عالی که در طول چهارده قرن در دامن قرآن کریم رشد یافته آشنا بودند - آشنایی صحیح و کامل - و آب زلال علم را با آن طرز تفکر یهودی مکدر نمی‌کردند. مخصوصاً آنوقت بر تأثرش افزوده می‌شود که می‌بیند جوانهایی که تازه به علوم آشنا شده‌اند و قدرت تجزیه و تحلیل ندارند و جریان علم را آمیخته با آن طرز تفکر آلوده کننده در کتب فلسفی جدید و یا در تواریخ علوم و حتی در کتب کلاسیک می‌خوانند، یکباره چنین معتقد می‌شوند که فرضیه خلقت و آفرینش و وجود خداوند، یک فرضیه‌ای است که

سالهاست در اثر مشاهدات علمی باطل شناخته شده، اینطور پیش خود فکر می‌کنند که فرض خلقت و خالق تنها در ظلمت تقلید پدران موجود است و اما در روشنایی علم از آن خبر و اثری نیست ... ما می‌بینیم بعد از آنکه (دانشمندان اروپایی) کیفیت خلقت و آفرینش را از سفر تکوین نپذیرفتند، باز هم همان طرز تصوّر دانشمندان در معنای خلقت و آفرینش عوض نشد. پس معلوم می‌شود علت دیگری در کار بوده. به عقیده ما آن علت، شیوع طرز تفکّر است که مخصوص یهودیان است و ناشی از علم کلام یهودی است نه از سفر تکوین.^۱

بروشنی می‌توان دید که شهید مطهری دست پنهان و تعمّد آشکار یهود را در هدایت این اندیشه و ترویج و تشدید آن را بروشنی می‌دیده و بر آن اصرار دارد. سایه آن فکر یهودی که بر اذهان حکومت می‌کرده، چیزی که فکر نویسندگان را محدود به شکل خاصی کرده، رنگ مخصوصی که فقط طرز تفکّر فلسفی دانشمندان به جریان پاک و پاکیزه علم داده، تکدر آب زلال علم با طرز تفکّر یهودی، تأثیرپذیری جوانان فاقد قدرت تجزیه و تحلیل علمی، آمیختگی جریان علم با آن تفکّر آلوده کننده در کتب فلسفی جدید و یا در تواریخ علوم و حتّی در کتب کلاسیک و سرانجام عوض نشدن طرز تصوّر دانشمندان در معنای خلقت با وجودی که کیفیت خلقت را از سفر تکوین نپذیرفتند و علم کلام یهودی به عنوان علت شیوع آن طرز تفکّر، اینها چیزی نیست که بتوان آن را دست کم گرفت.

آیا اینها بزرگ کردن بیش از اندازه یهود و صهیونیسم و حاصل

۱. عبارتهای نقل شده از کتاب مجموعه مقالات و از صفحه‌های ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۹ و ۴۳ است.

اندیشه‌های فاشیستی است؟ آیا بهتر نیست افراد مسلمان و اهل فکر و اندیشه ما، بجای ملاک قرار دادن اندیشه‌ها و معیارهای اروپایی و یهودی، به اصل و ریشه برگردند و رجوع کنند به قرآن و منابع اسلامی تا معلوم شود که حق با کیست؟ آیا برای قضاوت در مورد خود یهود هم بهتر نیست به قرآن متوسل شویم؟

یهود در قرآن چگونه تصویر شده؟ چه حکمی درباره او داده شده؟ چه حدّ و مرزی برایش تعیین شده؟ و ما آیا باید تسلیم معیارها و ملاکهای جهانی و معروف و مشهور باشیم و یا تسلیم قرآن و حقّ؟ چرا ما اینقدر از دنیای غرب و تبلیغات آن مرعوبیم و چرا می‌خواهیم مدام به همان قواره و قیافه‌ای در بیاییم که آنها می‌خواهند؟ چرا معیارهای خودمان را از دست داده‌ایم؟ چرا باید بجایی برسیم که رهبر و ولی و مجتهد و اعلممان برای جا انداختن خطر یک دشمن، بیست سال کراراً آن را گوشزد کند؟- که تازه معلوم نیست چقدر در ما اثر کرده است - چرا فریاد ۱۴۰۰ ساله قرآنی را نمی‌شنویم:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا

خداوند به همه ما گوش حق نبوش و چشم حق بین و دل حقدوست عطا کند، انشاءالله.

اما حالا بیاییم با عقل و اندیشه خودمان کمی هم در باره فاشیسم فکر کنیم:

اولاً - گفتیم با «عقل و اندیشه خودمان» چون در این زمینه هم آنقدر مطالب متعدد و متنوع و فراوان نوشته شده و چنان همه آنها خطادار و یک جهتی است که گویی دیگر جایی برای استقلال فکری خود انسان باقی نمی‌ماند. ثانیاً - از آنجا که همه این مطالب در ردّ فاشیسم و در دلسوزی برای یهودیه است که آدم تردید می‌کند که قضیه واقعاً تحقیق علمی محض باشد.

آخر برای یک تحقیق علمی و بیطرفانه، لااقل باید حرف و سخن هر دو طرف را شنید. آیا تا کنون یک مقاله، یک کتاب، یک سخنرانی، یک اثری از فاشیستهای آلمان و ایتالیا دیده‌اید؟ همهٔ اطلاعات ما از فاشیسم و نازیسم از طریق نقل قول از جانب مخالفان فاشیسم و نازیسم است و بواقع نمی‌دانیم هیتلر و آل و تبارش چگونه می‌اندیشیدند و چه می‌گفتند؟ چه استدلالی داشتند؟ بطور آنهمه سخنرانی و کتاب و مقاله منتشر می‌کردند و عموم مردم آنها را می‌پذیرفتند؟ برخی از دانشمندان کشورهای دیگر مثل فرانسه که با آنها همفکری و همدلی و همکاری می‌کردند چگونه بودند؟

اینکه عوامانه و مقلدانه و مکرر بگوییم فاشیسم و نازیسم و دیکتاتوری و ... و اصلاً ندانیم اینها که بودند و چه می‌گفتند، آیا یک جریان تبلیغی سیاسی نیست؟ ادعای این قلم آن است که:

اولاً - ما از فاشیسم و هیتلر هیچ اطلاع درستی نداریم و تبلیغات جهانی صهیونیستی نگذاشته است که آنها را بشناسیم. البته اصراری هم نداریم که آنها را بشناسیم بلکه نیازی هم به آنها نداریم اما وقتی هر سخنی دربارهٔ جهودها اگر کمی با بی‌مهری بیان شود، مترادف با فاشیسم و نازیسم تلقی می‌شود، پس باید اینها را شناخت.

ثانیاً - آیا فقط هیتلر و فاشیسم و نازیسم با آن خصوصیات بدند و پلید و یا هر کس و هر اندیشه‌ای که آنگونه بود نیز بد است؟ مثلاً چرچیل و آیزنهاور و استالین، قدرت‌طلب و آدم‌کش و مزور نبودند؟

ثالثاً - از اساس مخالفت ما با صهیونیسم بدلیل اعتقاد ما به قرآن و اسلام است و کاری به این نداریم که دیگران چه می‌گویند. امروز تهمت بنیادگرا و مرتجع و واپس‌گرا و خرافاتی، یک تبلیغ رایج در سراسر دنیا علیه مسلمانان است. حالا چون اینها اینگونه می‌گویند، ما باید از اعتقاد و دینمان دست

برداریم؟ اگر قرآن و اسلام دربارهٔ یهود حکم صریح و قاطع و مشخص دارد، ما باید به این حکم تن در دهیم، یا آن را چنان توجیه کنیم که صفت فاشیست به ما نچسبد؟

اغلب مردم ما از هیتلر و فاشیسم تصویر و تصوّر زشتی دارند و نوع تبلیغات چنان است که همه پذیرفته‌اند که اولاً فاشیسم و هیتلر بد است و ثانیاً هردو مخالف با یهودیها هستند. طبعاً نتیجهٔ این دو حکم آنست که پس یهودیها خوب و مظلوم و بیچاره‌اند؛ و حالا فردی که می‌خواهد مستقل و آزاد بیندیشد و تحت تأثیر تبلیغات نباشد، چگونه باید با این مسائل برخورد کند؟ مردم مسلمان ایران بدلیل دین و اعتقادشان و به لحاظ موقعیت تاریخی و جغرافیایی مملکتشان همیشه با یهود در ارتباط بوده‌اند و دیده‌اند که آنها در تمام طول تاریخ، نسبت به انبیاء و صلحا چه جنایاتی کرده‌اند؛ در اسلام هم هر قدر توانسته‌اند ضربه و لطمه وارد آورده‌اند و امروز هم مهمترین و اصلی‌ترین و قطعی‌ترین گرفتاری همهٔ مسلمانان مسأله اسرائیل و صهیونیسم است و بدلیل قرآن و اسلام و با رهنمود ولی فقیه و رهبری انقلاب، این مردم مصمم شده‌اند که اسرائیل را محو و نابود کنند؛ آیا این فاشیسم است؟ اگر هست، خوب باشد! چه ترسی از این داریم؟ مگر شراب نخوردن و زنانکردن مسلمانان را، روشنفکران غربی و غربزده، تحجّر و توحّش و عقب‌افتادگی نمی‌دانند؟ این را هم فاشیسم بدانند. آیا ما باید به دستور قرآن و دین عمل کنیم و یا به ساز غریبها برقصیم؟

ما بطور مداوم تحت بمباران تبلیغاتی هستیم که هیتلر آدم‌کش است، جنگ دوم جهانی چقدر فاجعه آفرید، شش میلیون یهودی را در کوره‌ها سوزاندند (و خودشان فهمیده‌اند که چه دروغ بزرگی است) و باز هیتلر آدم‌کش، هیتلرجانی، هیتلر چنین و چنان، ... و چرا اینها را می‌گویند؟ برای اینکه اگر ما

دربارهٔ یهود سخنی بگوییم، همه، زود یاد هیتلر و فاشیسم بیفتند؟ و چون هیتلر چگونه بوده، پس حالا راجع به یهود نباید حرفی زد! آیا اینها چیزی غیر از اثر تبلیغات عظیم و جهانی صهیونیستهاست؟

چرا روشنفکران ما - و مخصوصاً آنها که مسلمانند و مسلمانی را می‌شناسند و دین و قرآن را می‌فهمند - سعی نمی‌کنند دانش‌ها و ارزش‌های خود را از قرآن بگیرند؟

و حالا توجه کنیم به نکته‌ای دربارهٔ هیتلر با این مقصود که نقطه‌های کور تبلیغات صهیونیستی روشن شود و نه اینکه دفاعی از هیتلر بکنیم. هیتلر دفاع ندارد؛ که او مثل استالین و هر دو مثل چرچیل و آیزنهاور و همه‌شان مانند همه گردن کلفتها و زورگوها و جباران تاریخ، غیر از ظلم و جور و جنایت، کار دیگری نکردند. اما نحوهٔ تبلیغات صهیونیستی را بنگرید:

در کتاب «ظهور و سقوط رایش سوم» که لااقل در ایران از مهمترین کتابها دربارهٔ هیتلر و آلمان و جنگ دوم و اندیشهٔ فاشیسم است و چند بار ترجمه و چندین بار تجدید چاپ شده، شخصیت کریه و زشت هیتلر اینگونه ترسیم شده است که او شخصی عقده‌دار، انزواطلب، مردم‌گریز، درون‌گرا، قدرت‌طلب، ترسو و از نظر جسمی ضعیف، و به همه چیز مظنون و مشکوک بوده است. البته کتاب به قدرت سخنوری و هوشمندی و سرعت انتقال هیتلر هم اقرار دارد. اما دلالی که برای معایب او ذکر می‌کند جالب است.

هیتلر از همان جوانی انزواطلب بوده چون به میان مردم نمی‌آمده و مدام در کتابخانه‌ها می‌لولیده؛

درون‌گرا بوده چون در بازیها و شادیهای مردم شرکت نمی‌کرده و در جشنها حضور نداشته و قمار هم نمی‌کرده؛

عقده‌ای بوده چون هیچ رابطه‌ای با زنها نداشته و حتی با تنها دوست و

نامزدش هم ازدواج نکرد. نفرت او از یهودیها هم بدان علت بوده که می‌دید آنها بر خلاف او، خیلی راحت با زنان و دختران رابطه برقرار کرده و لذت می‌برند و او حسودیش می‌شد؛ (این نظر در مورد افسران آلمانی هم در اغلب فیلم‌هایی که در باره جنگ دوم ساخته می‌شود ابراز می‌گردد و آنها را مردانی عقده‌ای و از نظر جنسی مسأله‌دار معرفی می‌کنند.)

هیتلر ترسو بوده چون هرگز کار غیرقانونی نمی‌کرده و هیچگاه کارش به کلاتتری و دادگاه کشیده نشده. (اخیراً روانکاوان آمریکایی فهمیده‌اند که شجاعت هیتلر هم عکس‌العمل ترس مزمن او بوده!)

مزاجی ضعیف داشته و هرگز به مشروبات الکلی لب نمی‌زده است؛ به همه چیز مظنون و مشکوک بوده و روال عادی اندیشه مردم را قبول نمی‌کرده است.

حالا تصویر فوق را به این صورت مرور کنید: جوانی که اصلاً مشروب نمی‌خورد، با زنان ارتباط ندارد، قمارباز نیست، قانون‌شکنی نمی‌کند، مدام در کتابخانه‌ها وقت می‌گذراند، اهل قبول عامیانه هر حرفی نیست و ... این جوان به تعبیر ویلیام شایرر، یک جوان فاشیست قدرت‌طلب آدمخوار است و هیتلر بدلیل این ویژگیها، از همان اوّل معلوم بوده که چه جنایتکاری است.^۱

البته این تصویری است که ما از خلال سخن این موّرخ - منتهی بدون توجیه و تفسیر او - بدست آورده‌ایم اما واقعاً آیا هیتلر همینگونه بوده؟ نمی‌دانیم. و اصلاً به چه درمان می‌خورد؟ حالا با این اصرار و با اینهمه صرف وقت بفهمیم که همه زوایای روحی و فکری هیتلر و استالین و چنگیز و اسکندر چگونه بوده، که چه؟

۱. آیا جوانان حزب‌اللهی انقلاب اسلامی هم به همین دلیل محکوم نمی‌شوند؟

طرح مسأله هم در اینجا برای آن بود که معلوم شود ما چگونه تحت فشار تبلیغاتی هستیم و الا هیتلر یک شیطان مجسم باشد و یا یک قدیس مسیح‌گونه؛ چه گرهی از کار ما باز می‌کند و چه مشکلی را برای ما حل می‌نماید؟

آیا اینها تبلیغات و قدرت فوق‌العاده آن و مطامع و اهداف صهیونیستی نیست؟ و تازه مگر محدود به هیتلر است؟ چند نمونه دیگر را هم ملاحظه بفرمایید:

- بزرگترین هنریشه کمدی سینما کیست؟

- چارلی چاپلین.

- چرا او بزرگترین است؟

- چون خیلی مشهور است و همه همین را می‌گویند.

- آیا شهرت زیاد نشانه ارزش هنری است؟

- نه.

- پس چرا چارلی چاپلین بزرگترین است؟

...

بله؛ نمی‌دانیم. چارلی چاپلین مهمترین و بزرگترین کمدین سینماست. از بس همه گفته‌اند. همانطور که اینشتین بزرگترین دانشمند فیزیک است. راستی چرا اینشتین بزرگترین دانشمند فیزیک اتمی است؟ اطلاعات ما از فیزیک و ریاضی و تئوری نسبیت چقدر است؟ باز هم نمی‌دانیم.

- بزرگترین عالم روانشناسی و روانکاوی کیست؟

- فروید.

- بزرگترین تئوریسین علوم سیاسی؟

- مارکس.

- بزرگترین تئوریسین اقتصاد؟

- دیوید ریکاردو و آدام اسمیت.

- اینها چرا بزرگترین اند؟

... -

باز هم نمی دانیم. اما جالبست که همه شان یهودیند! اینکه اینها در نظر ما مهمترین و بزرگترین و بهترین و عالمتربین اند، فقط به آن دلیل است که: «آخر همه می گویند.» و این «همه» یعنی افرادی مثل خود ما که آنها هم هیچ چیز از سینما و بازی کمدی و فیزیک اتمی و روانکاوی و علوم سیاسی و اقتصادی نمی دانند و آنها هم به این چیزها معتقد شده اند چون آنها هم دیده اند که «همه» اینگونه می گویند. و این همان «افکار عمومی» است که امروز در غرب و به دست رسانه های صهیونیستی آن را مهندسی می کنند و اصطلاح «مهندسی افکار عمومی» را بکار می برند یعنی پی و ستون و آجر و ملات و ... تا یک ساختمان مورد نظر ساخته شود. از قدیم هم همه شنیده ایم که تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها. منتهی در مهندسی افکار عمومی، فرق چیز و چیزک هم حذف شده و مردم «چیزها» می گویند پس حتماً چیزهایی هم وجود دارد! در واقع همه ما به این «اعتقاد»ها می رسیم چون در رادیو و تلویزیون و مجله و کتاب و سینما و غیره و غیره، اینها را مدام تکرار می کنند و آنها هم اینها را از خارج ترجمه کرده اند - بخصوص که وقتی یک جنس خارجی بود، دیگر اصلاً به اصالت و ماهیتش فکر نمی کنیم و خیال می کنیم که حتماً عالی است! - حوصله و دقت و امکان تحقیق و تفحص هم که نداریم، پس می پذیریم. و بدبختی آن است که روشنفکر غربزده ما هم برای این «احکام قطعی علمی و هنری»، کلی دلیل و بینه و فلسفه و علم و تحلیل دارد و خیال هم می کند همه اش مال خودش است و به آن فخر هم می کند و هرگز هم به

این سؤال نمی‌رسد که اگر دانش مال خود اوست و حاصل مغز عالمانه او، چرا درست همانی است که غریبه‌ها می‌گویند؟

البته نگارنده این سطور هم هیچ اطلاعی از علوم و هنرهای مذکور ندارد و ادعا هم نمی‌کند که معاریف فوق چون یهودیند پس همه آدمهای بدی هستند! اما این را می‌داند که:

چارلی چاپلین در اغلب آثارش اندیشه و فرهنگ یهودی و صهیونیسم را تبلیغ می‌کند و قیافه و نقش او، تصویر تمسخرآمیز هیتلراست؛ ایضاً اینشتین که قرار بود اولین رئیس جمهور اسرائیل باشد و طرح ساختن و تولید بمب اتمی را او به روزولت توصیه کرد و او برای اسرائیل با زدن ویلن در مجامع عمومی اعانه جمع می‌کرد^۱؛ همچنین فروید که یک تشکیلات شبه‌سیاسی داشته و اندیشه‌های خاصی را با اهداف مشخصی منتهی با ظاهر علمی و با نام روانکاوی تدوین و تبلیغ می‌کرده است؛^۲ و «گفته باکونین را فراموش نکنید که می‌گفت پیروان مارکس یک پایشان در بانک است و پای دیگرشان در نهضت سوسیالیستی»^۳ و شخصیت‌های دیگر و ایسم‌های دیگر.

اما برای اینکه ببینیم غرب، از طریق بنیادهای علمی و تحقیقاتی ثروتمندان صهیونیست - مثل راکفلر و کارنگی و... - چگونه به «قالب‌ریزی اندیشه‌ها»ی مردم سراسر جهان می‌پردازد، باید کتاب خواندنی و جالب «کنترل فرهنگ»^۴ را مطالعه کرد تا خیلی از نکته‌ها روشن شود و معلوم گردد که:

۱. رجوع شود به مقاله‌ای در همین زمینه در اطلاعات علمی، نیمه اول اردیبهشت ۱۳۶۷.

۲. اریش فروم در کتاب «زیگموند فروید»

۳. هیچکس جرأت ندارد آن را توطئه بنامد؛ ص ۲۱۱.

۴. کنترل فرهنگ، نقش بنیادهای کارنگی، فورد و راکفلر در سیاست خارجی آمریکا؛ نوشته ادوارد برمن؛ ترجمه حمید الیاسی؛ نشر نی؛ چاپ اول سال ۱۳۶۶.

از آغاز، بنیادهای کارنگی، فورد و راکفلر، نسبت به مسائل آموزشی و فرهنگی توجّهی ویژه مبذول داشته‌اند. این فعالیتها باعث گردید بنیادها نقش حسّاسی را در تولید و اشاعهٔ انواع خاصّی از دانش و باورها ایفا کنند.^۱

دانش و باوری که هر سخن دربارهٔ یهودی و صهیونیسم را با حربهٔ اتهام فاشیسم و نازیسم و هیتلریسم بکوبد؛ آمریکای شیطان بزرگ را نادیده بگیرد و مدام خطر کمونیسم را تذکر بدهد؛^۲ غرب را به هر شکلی شده تطهیر کند یا لااقل قابل قبول جلوه بدهد؛ حساسیت را از مطامع سیاسی و استعماری پلید غرب منحرف کرده و نفرت و انزجار را از ماهیّت زشت و کریه آن، آرام و تلطیف کند؛ و بر رویهم فضایی ایجاد کند که جنگیدن با غرب، مشّت به سندان کوبیدن باشد و تردید و شک به تکنولوژی غرب، ترس واهی و احساس حقارت بنماید و در دست گرفتن و قبول کردن «معیارهای جهانی» بر اسلام و دین و اعتقاد و قرآن بچربد، بلکه اینها را مغفول و فراموش شده و حتی نابود شده قلمداد نماید.

و اگر حالا می‌فرمایید که: با این ترتیب باید در همه چیز شک کرد و تجدید نظر و در این صورت همه معارف ما فرو می‌ریزد؛ می‌پرسیم: آیا «همه چیز» همینهاست؟ یعنی اگر غرب و شاخصها و شخصیت‌هایش نباشد، همه چیز فرو می‌ریزد؟

چرا خودمان را فراموش کرده‌ایم؟

۱. همان، صفحه ۱۷.

۲. و امروز، بعد از فروپاشی دنیای کمونیسم، مدام از خطر تحجّر و بنیادگرایی و تعصّب دینی ناله و زاری کنند.

وضع جهان در قرن نوزدهم

در سال ۱۸۱۵ میلادی، با شکست ناپلئون، انگلستان قدرت بلامنازع اروپا و جهان شد و یک قرن این اقتدار و سلطه را حفظ کرد. اما انگلستان خود در چنگال سرمایه‌داری یهود اسیر بود. یهود با انقلاب صنعتی، از نظر اقتصادی و سپس به تدریج از نظر سیاسی، بر اشرافیت غلبه کرد و بر انگلستان مسلط شد و سرمایه‌دارانی چون روچیلد، روتیر، لوی و ... در واقع همه کاره این کشور بودند و افرادی چون دیسرایلی تمام انگلستان را بر سر انگشت سیاست‌بازیهای ماهرانه خود می‌چرخاندند. بنابراین تسلط انگلستان بر جهان استعمارزده در قرن نوزدهم، در واقع، سلطه یهود بر جهان بود.

در اروپا، اشرافیت، گر چه ضربه سختی در انقلاب فرانسه از فراماسونهای عامل یهود خورده بود ولی هنوز مقاومت می‌کرد، اما تسلط اقتصادی یهود و بانک‌هایی نظیر بانک روچیلد و نظام اقتصاد استعماری، عرصه را کاملاً بر او تنگ کرده بود. این سلطه را دو عنصر برای یهود تضمین می‌کرد: یکی تشکیلات فراماسونری که از اوایل قرن هیجده در انگلستان و از آن پس به تدریج در اروپا و سراسر جهان شبکه‌ای از روابط سری را گسترده بود و علاوه

بر جاسوسی، یک منبع تغذیه فکری درست کرده بود و در جهت تضعیف حکومتها و اعتقادات دینی مردم عمل می‌کرد و البته برای حفظ ظاهر و فریب دادن مردم، در قالبی «عالمانه» جلوه می‌کرد و از آزادی و برابری و برادری هم دم می‌زد.^۱

دوم وسائل خبری و ارتباط جمعی بود که یهود، آنها را در اختیار خود گرفته بود که در آن روزگار از طریق چاپ کتاب و روزنامه عمل می‌کرد.^۲ بدینگونه، غارت کشورهای استعمارزده، ثروتهای بادآورده‌ای را به بانکهای یهود سرازیر می‌کرد و این قدرت مالی همراه با زدوبندها و دسیسه‌های گوناگون، یک قدرت سیاسی را برای او فراهم آورده و فراماسونها و تشکیلات تغذیه فکری مردم نیز سیاهی لشکر لازم را برای او تدارک می‌دیدند و روز بروز سلطه و قدرت یهود بیشتر می‌شد.

اما در خارج اروپا، سراسر جهان، گرفتار استعمار و ضعف و زبونی بود و تنها دو کشور در مقابل یهود، با قدرت ایستاده بودند: یکی دولت مسلمان عثمانی و دیگری روسیه تزاری؛ که هر دو گرچه با فساد و تباهی و پوسیدگی دست به گریبان بودند اما هنوز بسیاری از عوامل قدرت را در اختیار داشتند و مخصوصاً یهود را می‌شناختند و در داخل کشور خود، او را تحت مهار و کنترل خویش داشتند.

۱. در برخی از کتابهایی که به مسأله فراماسونری پرداخته‌اند، خدمتگزاری این تشکیلات را برای یهود و صهیونیسم با سند و مدرک نشان داده‌اند که منجمله می‌توان به فراماسونری و فراموشخانه در ایران نوشته اسماعیل رائین و جهان زیر سلطه صهیونیسم رجوع کرد.

۲. امروز هم سلطه انحصاری صهیونیسم بر منابع خبری و تشکیلات انتشاراتی و رادیو و تلویزیون و سینما چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد. این سلطه، میراث بازمانده از همان دوران قرن نوزده است. بخشی از این سلطه را که محدود به آمریکا می‌شود، در مقاله‌ای در صفحه ۱۰ روزنامه جمهوری اسلامی؛ شماره ۱۴۵۹؛ پنجشنبه ۶۳/۳/۲۴ می‌توان مطالعه کرد.

در هر حال، یهود برای آنکه به سلطه جهانی و حکومت سراسری مورد علاقه و آرزوی خود برسد، می‌بایست چند مقدمه را فراهم بیاورد:

۱ - حکومت‌های عثمانی و روسیه تزاری را از بین ببرد؛

۲ - سلطه اقتصادی انحصاری خود را بر سراسر جهان تکمیل کند و همه رقبا را از میدان بدر نماید؛

۳ - زمینه حکومت‌های مقتدر را در اروپا و تفکر مذهبی و اعتقاد دینی را در سراسر جهان سست کرده، از میان بردارد؛

۴ - محلی را به عنوان جای پای محکم و استراتژیک برای خود دست و پا کند تا آنجا را مرکز حکومتی خویش قرار دهد؛

۵ - نظامی جهانی و بین‌المللی را برای توجیه همه اعمال خود به وجود بیاورد که عکس‌العمل‌های منفی مردم جهان را از پیش خنثی کند؛

۶ - و علاوه بر همه اینها یک برنامه مدون و دقیق برای لحظه لحظه پیشرفت بسوی حکومت جهانی تدوین و تألیف نماید.

سالهای اول قرن بیستم، روزگار وصول به این هدف‌هاست که به اختصار آنها را مرور می‌کنیم:

۱ - در دهه اول قرن حاضر با یک سلسله مقدمات طولانی و پیچ در پیچ، کشورهای مختلف اروپا در یک جبهه‌بندی دقیق و حساب شده، برای یک جنگ خانمان‌برانداز در برابر یکدیگر صف‌آرایی کردند. این جبهه‌بندی، دقیقاً بشکلی نظام داده شده بود که در یک طرف روسیه تزاری باشد و در طرف دیگر دولت عثمانی.

روسیه تزاری پس از سالها توطئه و زیر و بالا شدن، چنان در وضع بدی بسر می‌برد که ضربه جنگ می‌توانست آن را به راحتی از پای درآورد. تزارهای روس، طی قرن‌ها حکومت سرزمین پهناور روسیه، هم در نظام قدرتهای

سیاسی جهان جای ویژه‌ای برای خود درست کرده بودند و هم در داخل کشور، با شناخت ماهیت یهود، سخت با آنان مخالف بوده و یکی از خشن‌ترین نظام‌های ضد یهود تاریخ بشر را نمایش می‌دادند. این چنین حکومتی باید در برابر دولت مسلمان عثمانی قرار می‌گرفت که خود عامل دیگری برای ممانعت از مطامع یهود بود.

عثمانیها هم قرن‌ها باعث هراس و دلهره یهود بودند که هم قدرتی عظیم داشتند - تا آنجا که سه بار نزدیک بود تمام اروپا را تسخیر کنند - و هم با تسلط بر منطقه خاورمیانه، بر مراکز استراتژیک عالم و محل اتصال سه قاره بزرگ، سلطه داشتند. بدتر از همه - برای یهود - اینکه این دولت قدرتمند، مسلمان بود و گر چه بطور کامل فرهنگ و قانون اسلام را رعایت نمی‌کرد ولی به هر حال باعث اضطراب دائمی یهود بود.

جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ در گرفت و با پایان آن در ۱۹۱۸ هم دولت روسیه تزاری ضد یهود تبدیل به حکومت سوسیالیستی و مارکسیستی شوروی شد که در بین اعضاء رهبریش اکثریت با یهودیان بود؛ و هم دولت عثمانی تجزیه و نابود شد و از قطعات و پاره‌های آن حرکت‌های ناسیونالیستی ترک و عرب و ارمنی و ... بوجود آمد که هر کدام داعیه‌ها داشتند ولی همگی زیر سلطه فراماسونری و گرفتار توطئه‌های انگلیس و فرانسه بودند و از سرزمین حساس خاورمیانه اسلامی، مکه و مدینه به زیر سلطه شریف وکّه و خاندان آل سعود درآمد که هر روز که گذشت، ماهیت خود را بیشتر و بیشتر نشان دادند و منطقه فلسطین تحت قیمومیت انگلستان قرار گرفت و تبدیل به مرکز صهیونیسم شد.

توجه به این نکته جالب است که در سال ۱۹۱۷، یعنی یکسال قبل از پایان جنگ جهانی اول، رژیم روسیه تزاری با انقلاب سوسیالیستی سرنگون شد و

در دولت عثمانی، حزب فراماسونی اتحاد و ترقی و جناح ترکهای جوان قدرت را بدست گرفت:

[آنها] آشکارا با نفوذ و مداخله روحانیون در اداره امور داخلی کشور مخالف بودند و اداره مدارس را به وزارت معارف واگذار کردند و از همین سال ۱۹۱۷ بجای تقویم هجری قمری سال شمار مسیحی را متداول کردند.^۱

و از سوی دیگر، انگلستان در همین سال با صدور اعلامیه بالفور به صهیونیستها امکان ایجاد «کانون ملی یهود» در سرزمین فلسطین را داد که پس از جنگ جهانی دوم تبدیل به دولت غاصب اسرائیل گردید. در آمریکا نیز «شورای روابط خارجی» در سال ۱۹۱۷ درست شد که مجمع سرمایه داران و متخصصان آمریکایی به سرپرستی و هدایت یهودیها بود و تمام شؤون آمریکا را در اختیار کامل خود گرفت. این مقارنه ها نشانه یک برنامه ریزی واحد برای رسیدن به یک هدف واحد است.

۲ - انحصار سرمایه های استعماری و صنعتی و اعتبارات بانکی در دست یهود، در پایان جنگ جهانی اول به اوج قدرت و کامیابی خود رسید، زیرا که هم رقیب سرسخت تزاری او در جنگ نابود شد و هم راههای تجاریش با تجزیه عثمانی باز شد و هم پیامد جنگ، بسیاری از کشورهای جهان به بانکهای یهودیان آمریکا هجوم آوردند تا با قرضهای کمرشکن، خود را بیشتر و بیشتر وابسته به قدرت اقتصاد صهیونیستی کنند.

۳ - رشد تفکر مارکسیستی در تمام نیمه دوم قرن نوزدهم، بسیاری از

۱. دایرة المعارف فارسی؛ ذیل «عثمانی»؛ ج ۲؛ ص ۱۶۸۸. توجه شود به اینکه این برنامه چقدر شبیه برنامه رضا شاه در ایران است و معادل حزب اتحاد و ترقی در ترکیه، در ایران هم اتفاق و ترقی درست کرده بودند و نیز این نکته ظریف که آتاتورک خود یهودی الاصل است.

روشنفکران و انقلابیون اروپایی را به دام انداخته بود و آنان را قانع کرده بود که اشرافیت و کلیسا، موانع رشد جامعه هستند و موفقیت انقلاب شوروی، که اگر جنگ نبود، البته انقلاب پیروز نمی‌شد - مؤیدی شد بر این توهم و حاصلش آنکه این ایدئولوژی مادی که تا آن روز به آرامی در جهان رشد کرده بود، حالا دیگر یک نشانه و نمونه عملی یافته بود که به هر حال جاذبه‌هایی هم داشت. اما مارکسیسم تنها یک سر قضیه بود. تعجب است که همه نحله‌های فکری اروپا در اواخر قرن نوزدهم بشکلی قاطع با دین و اعتقاد مذهبی مخالف بودند و این جریان تا امروز هم ادامه یافته است.^۱ مارکس، نیچه، راسل و سارتر را اگر نمایندگان چهار شاخه تفکر مهم اروپایی بدانیم، می‌بینیم همه‌شان با دین و اعتقاد دینی و خدا و ییغمبر و وحی و معاد مخالفند، اگر چه که هر کدام با سه تایی دیگر هم مخالف است. آیا می‌توان باور کرد که اینها همه تصادفی است؟ و یا درست‌تر آن است که باور کنیم دست نهانی یهود، با برنامه‌ریزی دقیق این شعبه‌های مختلف را ایجاد و یا انتخاب و تبلیغ کرده است تا هر کس زبان حال خود را در یکی از آنها پیدا کند و به آن متمایل شود ولی همه در یک چیز مشترک باشند که نهی و نفی دین است.^۲ چرا که دین و اعتقاد دینی محل برنامه‌های آن برنامه‌ریزان و طراحان است.

۱. در حالیکه در دو قرن اخیر تقریباً تمامی حکومت‌های جهان با کوشش فراماسونها به سمت حکومت‌های غیر مذهبی (لائیک) رانده شدند، اسرائیل برای خود یک نظام حکومتی دینی درست کرد که کنشت (مجلس ملی) آن در واقع مجمع علمای دینی یهود است. وقتی جمهوری اسلامی ایران بشکل یک نظام مذهبی شکل گرفت و تثبیت شد، در واقع یکی از بزرگترین ضربه‌ها به سالها توطئه و دسیسه صهیونیستها بر علیه حکومت‌های دینی وارد آمد.

۲. چقدر شگفتی‌آفرین است که آمریکا و شوروی در همه زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی با یکدیگر مخالفت نشان می‌دادند اما در مبارزه با «جمهوری اسلامی» با هم توافق داشته و همکاری کردند.

۴- جای پای محکم و استراتژیک در جهان کجاست؟

ناپلئون، نابغه نظامی پرآوازه فرانسه گفته است: هر کس می‌خواهد بر تمام دنیا حاکم شود باید بر خاورمیانه مسلط گردد. چرا؟ چون این منطقه محلّ اتصال سه قاره اصلی جهان و مرکز بروز و رشد ادیان الهی و محلّ عبور و مرور همه اقوام و ملل در طول تاریخ و در برگیرنده عمیقترین و وسیع‌ترین تمدنهای بشری است. اگر یهود خود را برگزیده و منتخب خدا و برتر از دیگران می‌داند و می‌خواهد حکومت جهانی درست کند، باید ابتدا صاحب اقتدار منطقه خاورمیانه باشد و حکومت مرکزی خود را در این نقطه عالم تشکیل دهد. و اگر از عثمانی، آنطور متنفر و منزجر است به این دلیل است که دولت عثمانی با قرن‌ها تسلط بر این سرزمین، بزرگترین لطمه را بر او زده است و اگر پس از جنگ جهانی اول، دولت عثمانی تجزیه می‌شود به آن خاطر است که جای پای صهیونیسم در فلسطین محکم گردد و اینها همه شد تا صهیونیستها با بدست آوردن تکیه‌گاه مناسب، کم‌کم تمامی خاورمیانه را طبق نقشه‌هایی که دارند به عنوان «اسرائیل بزرگ» ببلعند^۱ که در آن صورت از نظر ارضی، در شرایطی قرار می‌گیرند که بتوانند سلطه کامل خود را بر سه قاره بزرگ و بلکه بر تمامی جهان اعمال کنند.

۵- هر توطئه و دسیسه اجتماعی و سیاسی، هر قدر هم دقیق و حساب شده باشد، اگر متکی به اعتقادات مردم و باورهای انسانها نباشد چندان نخواهد پایید. صهیونیستها، این واقعیت را می‌فهمیدند و لذا از مدت‌ها قبل نه فقط با سلطه بر وسائل خبری و انتشاراتی و با بکارگیری فراماسونها، سعی کرده بودند بر عقول و اندیشه‌های مردمان جهان حکم برانند، بلکه

۱. رجوع شود به کتاب وحدت از انتشارات اداره کل تبلیغات و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی؛ چاپ اول؛ سال ۱۳۶۲؛ صفحه‌های ۳۴۲ و ۳۴۳.

زمینه‌سازی کرده بودند که با یک نظام سیاسی - حقوقی - بین‌المللی و بخرج مردم سراسر دنیا، مطامع و مقاصد خود را عملی سازند. چنین بود که پس از جنگ جهانی اوّل جامعه ملل بوجود آمد (که تنها کاری که کرد برسمیت شناختن قیمومیت انگلستان، بر فلسطین و پایه‌گذاری کانون ملی یهود در آن سرزمین بود) و بعد از جنگ جهانی دوم، سازمان ملل متحد که امتحان خود را به روشنی داده است.^۱

۶ - و مهمتر از همه آنچه که تا کنون گفته شد، اینکه یک برنامه مدّون و مرتّب برای انجام تمامی این توطئه‌ها و دسیسه‌ها لازم بود تا همه دست‌اندرکاران و مزدوران یهود، حدّ و مرز وظایف خود را بدانند و جهت کار را بشناسند. این «برنامه کار» در مجموعه‌ای گرد آمده است که در سراسر جهان به «پروتکلها» مشهور است؛ پروتکلها - یا صورت جلسات علمای صهیونی - مجموعه ۲۴ «گزارش جلسه» از نشستهایی است که دانشمندان یهودی برگزار کرده و نقشه سلطه کامل فرهنگی - اقتصادی - سیاسی بر جهان را در آن ترسیم کرده‌اند.

۱. برای شناختن ماهیت صهیونیستی سازمان ملل رجوع شود به کتاب: ماهیت سازمان ملل؛ شمس الدّین رحمانی؛ انتشارات محراب قلم.

پروتکله‌ها

اولین بار در روسیه تزاری یک نسخه از برنامه سزای صهیونیستها، تحت عنوان «پروتکلهای جلسات علمای صهیونیست» بدست نویسنده‌ای روسی به نام «سرگئی نیلوس» افتاد و وی در سالهای ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۵ میلادی، چند بار اقدام به چاپ و نشر آن کرد. این کتاب بطور مکرر در روسیه چاپ شد و اثر شدیدی در جامعه آن روز ایجاد کرد؛ بحدی که یکبار باعث قتل عام ده هزار یهودی و ریختن آنها بدرون کانال آب گردید.^۱ در عین حال، هر بار که این کتاب چاپ می‌شد، بسرعت نایاب می‌گردید - بلایی که بعدها هم؛ مکرر در همه جای دنیا بر سر این کتاب آمد - بنظر می‌رسد که خود یهودیان، نسخ آن را خریداری کرده و از بین می‌برده‌اند. بهرحال در روسیه، با انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷، تجدید چاپ این کتاب برای همیشه ممنوع گردید و رژیم کرنسکی انتشار آن را قذغن و مجازات دارندگان آن را اعدام اعلام کرد و تمام نسخه‌های موجود را هم جمع‌آوری و منهدم کردند. اما نسخه‌هایی از این

۱. خطر جهود برای جهان اسلام و ایران؛ سیدغلامرضا سعیدی؛ سال ۱۳۳۵؛ پاورقی صفحه ۹۷.

کتاب در همان اوائل انتشار به انگلستان فرستاده شد و در موزه لندن به تاریخ ۱۰ اوت ۱۹۰۶ ثبت و ضبط گردید.

یک خبرنگار انگلیسی به نام ویکتور مارسدن که از جانب روزنامه پست‌بامداد *Morning post* - مأموریت داشت، در روسیه اقامت گزیده و با زنی روسی ازدواج کرده بود و بزبان روسی بخوبی تسلط داشت. وی در جریان انقلاب شوروی، مقالات‌گیریایی درباره انقلاب نوشت و بعلاوه همین نوشته‌ها، بزندان افتاد. اما پس از آزادی از زندان اجازه یافت که به انگلستان بازگردد.

مارسدن در سال ۱۹۲۰، کتاب روسی پروتکلها را از کتابخانه لندن گرفته و آن را ترجمه و نشر کرد که در جامعه انگلستان سر و صدای زیادی براه انداخت. یهودیها آن را جعلی اعلام کردند، اما انتشار اسناد دیگر به اصلت آن قوت بخشید. روزنامه‌ها هر کدام جبهه‌ای گرفته و له و علیه پروتکلها موضع‌گیری کردند. روزنامه تایمز در هشتم ماه مه ۱۹۲۰ آن را محصول خیالات واهی دانست و مورنینگ پست بسختی از صحت و اصلت آن دفاع می‌کرد و بهر حال از این روزگار است که این کتاب در سراسر جهان پخش شد.^۱

ترجمه‌های این کتاب در آلمان، فرانسه، ایتالیا، آمریکا و ... انتشار یافت اما عجیب اینکه در همه جا جمع‌آوری و نایاب شده و از دست‌رس دور می‌گردید و در بعضی کشورها از تجدید چاپ آن خودداری می‌شد.^۲ متنهای فرانسه و انگلیسی پروتکلها بوسیله سازمان تبلیغات اسلامی در ایران نیز چاپ و منتشر شده است.

۱. مقدمه چاپ اول صهیونیزم چه می‌خواهد؛ ترجمه دکتر محسن‌پور؛ سال ۱۳۶۰.

۲. خطر جهود برای جهان اسلام و ایران؛ صفحه ۱۰۰.

پروتکلها در ایران

بنظر می‌رسد که در کشور ما، اولین بار متن کامل این کتاب تحت عنوان «اسرار سازمان مخفی یهود» توسط مصطفی فرهنگ از یک چاپ فرانسوی ترجمه و در سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ طبع و نشر شد. چاپ دیگری از همین کتاب در زمان شاه با نام مستعار مترجم: ش. ر. منتشر شد و بار دیگر بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم چاپی از این ترجمه منتشر گردید. چاپ دیگری از این کتاب با ترجمه از متن انگلیسی چاپ پاکستان، در سال ۱۳۶۰ بوسیله دکتر بهرام محسن پور، ترجمه و نشر شد. سومین ترجمه پروتکلها با نام «حکومت سازان» بدست محمد رفیعی مهرآبادی در سال ۱۳۶۴ انتشار داده شد.^۱

همچنین در سه کتاب - تا آنجا که نگارنده این سطور دیده است - از این پروتکلها یاد شده و بعضاً قسمتهایی از آن نقل گردیده است:

۱ - کتاب «خطر جهود برای جهان اسلام و ایران» که در فصل آخر آن درباره اهمیت پروتکلها به تفصیل سخن رفته است. این کتاب نوشته مرحوم سید غلامرضا سعیدی و چاپ سال ۱۳۳۵ است. در آن سال عده‌ای از روزنامه‌نگاران مزدور و جیره‌خوار پس از سه سال که از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد و تثبیت آن می‌گذشت، به دعوت اسرائیل به سرزمینهای اشغالی سفر کرده و در بازگشت داد سخن می‌دادند که: مرکز علم و پیشرفت و قانون و عدالت و سازندگی و ... در بیابانهای برهوت فلسطین برپا شده و ... به

۱. در سال ۱۳۷۳ هم ترجمه دیگری از این کتاب با نام «پروتکل‌های دانشوران صهیون» از طرف انتشارات آستان قدس رضوی چاپ گردید. این کتاب جمعاً نزدیک هفتصد صفحه است که علاوه بر متن پروتکلها، شامل یک مقدمه طولانی و یک مؤخره است. البته نویسنده یک فلسطینی است و این کتاب را در سال ۱۹۶۶ با نگاه خاص خود نوشته است.

«ایرانیان» توصیه می‌کردند که در مقابل «اعراب» با این عصاره‌های تمدن و ترقی، پیوند الفت ببندند.^۱ کتاب خطر جهود در جواب آنها و برای افشای حرکت رذیلانه و زشتشان نوشته شده بود. این کتاب بعد از چاپ اولش در رژیم شاه، سالها ممنوع و نایاب بود و بعد از انقلاب دوباره عیناً عکسبرداری و منتشر شد.

۲ - دنیا بازیچه یهود؛ تألیف سید محمد شیرازی؛ ترجمه محمد هادی مدرسی. در این کتاب نیز فصلی - در صفحات ۱۳۹ تا ۱۶۰ - به معرفی پروتکلها و نقل مختصری از آن اختصاص داده شده است. این کتاب اول بار در سال ۱۳۳۸ هجری قمری در نجف اشرف چاپ شد و چون در رژیم شاه از کتب ممنوعه بود هر بار با نامی - دنیا ملعنة یهود؛ دنیا و یهود - منتشر و بلافاصله نایاب می‌شد.

۳ - جهان زیر سلطه صهیونیسم؛ از انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ ۱۳۶۱؛ در صفحات ۸۷ تا ۱۰۰ فصلی درباره پروتکلها و تلخیص آنها دارد. این کتاب در سال ۱۳۶۹ از طرف انتشارات پیام نور با اضافات و تصحیحاتی با نام جنایت جهانی تجدید چاپ و منتشر شد.

نقد و نظر

تحقیقات زیادی در صحت و سقم انتساب پروتکلها به صهیونیستها شده و بحثهای فراوانی در ارزش و اعتبار مندرجات آن صورت گرفته است. سؤالات بسیاری را هم این مجموعه برانگیخته است؛ اما در یک نکته جای هیچ تردید و شکی نیست و آن اینکه این پروتکلها، قطعاً متعلق به قبل از سالهای اوائل

۱. رجوع شود به «یادداشت‌های سفر اسرائیل» به قلم عباس شاهنده؛ مدیر روزنامه فرمان.

قرن بیستم میلادی است و بسیاری از مندرجات آن با وقایع سالهای بعد، بطرز شگفت‌آوری انطباق دارد.

از سوی دیگر، از هنگام برملا شدن پروتکله‌ها، با ترجمه انگلیسی آن در سال ۱۹۲۰ بعضی از کسانی که این پروتکله‌ها را دیدند و باور کردند، براساس مندرجات آن و تطبیق آنها با وقایع روزگار خود، درک و دریافت خویش را از اوضاع و احوال جهان و حتی پیش‌بینی آینده را ثبت و ضبط کرده‌اند که اکنون چند مورد آن بدست ما رسیده است که آنها را و همچنین انتقادهایی درباره پروتکله‌ها را در زیر نقل می‌کنیم:

مقدمه سرگئی نیلوس

سرگئی نیلوس در پیشگفتاری که به سال ۱۹۰۵ بر این کتاب نوشت، درباره ماری که سمبل یهودیت است اطلاعات جالبی می‌دهد و می‌نویسد:

مطابق سوابق و اسرار صهیونیسم، در زمان حضرت سلیمان، حکمای یهود، در سال ۹۲۹ ق. م. به این فکر افتادند که با روش صلح‌آمیز بر جهان غلبه کنند. این طرح در طول سالیانی دراز مطالعه و بررسی شد و سرانجام جزئیات آن آماده گردید. حکمای یهود در قرنهای بعد تصمیم گرفتند آن را اجرا کنند. آنان مکاری و زیرکی مار را بعنوان سمبل قوم یهود برگزیدند چنانکه رهبران قوم، سر مار باشند و عامه یهودیان، بدن مار. نام رهبران، برای همیشه، حتی از خود یهودیان هم مخفی نگهداشته می‌شود. مطابق این طرح، مار، به قلب ملت‌ها نفوذ کرده و دولتهای غیریهودی را می‌بلعد و در طول سفرش مسیری دایره‌ای طی می‌کند تا سرش مجدداً به کوه صهیون

در اورشلیم برسد. وقتی گردش مار پایان یافته و یک حلقه کامل بوجود آمد، تمام کشورهای اروپائی در حلقه مار محصور می‌شوند و این بمعنی محاصره سراسر دنیاست.^۱ ملت‌ها در طول این سفر با حربه اقتصادی مغلوب شده و تسلیم صهیونیستها می‌شوند. علاوه بر این، سقوط ارزشهای اخلاقی و معنوی است که عمده به کمک زنان یهودی، اما ظاهراً به اسم فرانسوی، ایتالیایی و غیره انجام می‌گیرد.

اینک چند مرحله از سفر مار را بیان می‌کنیم: نخستین بار در سال ۴۲۹ ق.م. در عصر پریکلس، مار یهود به یونان رفت و باعث انحطاط آنجا شد. بعد، به سال ۶۹ ق.م. در زمان اگوستین دوم؛ بار سوم در سال ۱۵۵۲ میلادی در عصر چارلز پنجم به مادرید رفت؛ در سفر چهارم، سال ۱۷۹۰ در عصر لویی شانزدهم به فرانسه؛ در ۱۸۱۴ به لندن (بد از سقوط ناپلئون)؛ در ۱۸۷۱ به برلین - پس از جنگ فرانسه و پروس - و بالاخره طی هفتمین سفرش به سن پترزبورگ روان شد.

مسیر حرکت و سفرهای بعدی مار یهود، مسکو، کیف و ادسا است. اکنون برای ما روشن شده است که شهرهایی که مار، قصد سفر به آنها را دارد، به مراکز آشوب صهیونیستها مبدل می‌شوند. اسلامبول (قسطنطنیه) آخرین نقطه‌ای است که مار، قبل از رفتن به اورشلیم از آنجا می‌گذرد.

قابل دقت است که این مطالب در سال ۱۹۰۵ نوشته شده است و تمامی

۱. توجه شود که در فضای اواخر قرن نوزده، محاصره اروپا در واقع محاصره سراسر دنیاست.

آنچه که در آن پیش بینی شده، بعدها بوقوع پیوست:

- بحرانهای اقتصادی؛

- انحطاط و سقوط اخلاقی، بویژه بوسیله زنان یهودی فرانسوی و ایتالیایی و... (توجه به نقش سینما، مثلاً)؛

- پیش‌بینی حرکت مار به سمت مسکو و کیف و ادسا و وقوع

شورشهای ۱۹۰۵ و انقلاب سوسیالیستی سال ۱۹۱۷؛

- اسلامبول بعنوان آخرین نقطه حرکت مار قبل از فلسطین. اسلامبول،

مرکز ثقل ترکیه کنونی، در آن روزگار، از شهرهای عمده امپراطوری عثمانی

بود. دولت عثمانی در پی جنگ جهانی اول - ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ - متلاشی شد و

بزرگترین نقش در تکه پاره شدن عثمانی و تأمین نفوذ مار صهیونیسم را

حزب «اتحاد و ترقی» و «ترکهای جوان» و «آتاتورک» بعهده داشتند که همه

فراماسون و عامل صهیونیسم و برخی خود یهودی بودند.

مقدمه ویکتور مارسدن

مارسدن در ترجمه انگلیسی پروتکلها می‌نویسد:

احتمال زیاد می‌رود که پروتکلها در سال ۱۸۹۷ هنگامی که

نخستین کنگره صهیونیستها در بال سوئیس تشکیل شد، انتشار

یا تجدید انتشار یافته باشد. اخیراً یک جلد از دفترچه خاطرات

هرتصل، منتشر شده و چند بند از این خاطرات نیز ترجمه

ودرتاریخچه صهیونیستها ثبت گردیده است. هرتصل در این

خاطرات از بازدیدی که به سال ۱۸۹۵ از انگلستان بعمل آورده

است و ملاقاتش با سرهنگ گلداسمیت^۱ سخن می‌گوید که افسر ارتش و ظاهراً مسیحی اما در باطن یهودی معتقد و متعصبی بود. سرهنگ گلداسمیت در این دیدار به هرتصل می‌گوید بهترین راه برای حفظ تسلط یهودیان بر انگلستان، آنست که با بستن مالیاتهای سنگین بر زمینها، از اشرافیت انگلستان سلب مالکیت و نیز سلب قدرت سیاسی شود. هرتصل این پیشنهاد را یک فکر عالی تلقی کرد و همچنانکه خواهیم دید این نظریه در بند ۴ از پروتکل شماره ۶ ابراز شده است. این شباهت، نشانه وجود یک توطئه جهانی بوسیله صهیونیستها است و اصالت پروتکلها را قویاً تأیید می‌کند.

دکتر وایزمن، رهبر قدرتمند صهیونیستها که پس از هرتصل زمام قدرت را بدست گرفت، در ضیافتی به مناسبت تودیع باربی هرتز گفت: «خداوند برای آنکه قوم ما را از خطر نابودی حفظ کند، آنها را در سراسر دنیا پراکنده ساخت.» (جویش گاردین؛ ۸ اکتبر ۱۹۲۰) این گفته را با بند ۸ پروتکل ۱۱ مقایسه می‌کنیم:

«ما قوم برگزیده خداوند هستیم و پراکندگیمان در سراسر جهان از عنایت اوست. پراکندگی ما در چشم همگان نوعی ضعف بشمار می‌آید در حالی که این خود برای ما نوعی قدرت است زیرا اکنون ما در آستانه فرمانروایی بر سراسر جهان هستیم.»

۱. کلمه گلد Gold انگلیسی یعنی طلا، همه نامهایی که با گلد شروع می‌شود نام یهودی است مثل: گلدبرگ، گلدامایر، متروگلدین مایر، گلدسون...

مطابقت میان گفتار دکتر وایزمن و بند مزبور چند نکته را ثابت می‌کند:
اول اینکه حکمای صهیونیست مؤلف این پروتکله‌ها، واقعاً وجود داشته‌اند
و دکتر وایزمن از آنها مطلع بوده است.

دوم اینکه دست‌یابی به سرزمین موعود و بنیان نهادن دولت یهودی در
فلسطین، فقط جزء ناچیزی از هدفهای واقعی صهیونیست‌هاست.
و سوم اینکه صهیونیست‌ها قصد دارند به فلسطین اکتفا کنند بلکه برای
سراسر جهان نقشه کشیده‌اند.

اکنون در مقابل این سؤال که «حکمای صهیونیست چه کسانی هستند؟»
باید اعتراف کرد که شناخت آنها، راز سر به مهری است که هنوز باز نگردیده.
آنها نه نمایندگان مجلس یهودیان انگلستان هستند و نه اتحادیه اسرائیلی‌های
جهانی مقیم پاریس. والتر راتنو^۱ که با احتمال زیاد یکی از رهبران آنها می‌باشد
در روزنامه وینرفری پرس^۲ در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۲ نوشته است: «سیصد نفرند
که همگی یکدیگر را می‌شناسند و سرنوشت اروپا را اینان تعیین می‌کنند و
جانشینی خود را از میان دوستان بسیار نزدیک خود برمی‌گزینند.» و بنیامین
دیسراییلی در داستان کانینگزبای^۳ بسال ۱۸۴۴ نوشت:

جهان بدست شخصیت‌هایی اداره می‌شود که بسیار فرق دارند با
تصوّر آنها که از پشت پرده خبر ندارند. این شخصیت‌ها همه
صهیونیست هستند.

در این نوشته ویکتور مارسدن هم مطالب قابل توجهی وجود دارد که به
پیشگویی دقیق سیاسی شبیه است که درست هم از آب درآمد. مارسدن در

1. Walter Rathenau

2. Wiener Freie Press.

3. Coningsby

سال ۱۹۲۰ مقدمه خود را در حالی نوشته است که هنوز «دولت یهودی» وجود خارجی نداشته است، بلکه هنوز کانون ملی یهود هم عمرش به سه سال نمی‌رسید. مهاجرین یهودی که از نقاط مختلف به سوی فلسطین می‌آمدند تحت پوشش کانون ملی یهود و قیمومیت انگلستان هنوز راه درازی را در پیش داشتند تا ماهیت تجاوزکار و وحشی دولت صهیونیستی را نشان دهند و با اینحال مارسدن می‌گوید که صهیونیستها به فلسطین اکتفا نکرده بلکه برای سراسر جهان نقشه کشیده‌اند.

نقد هنری فورد

هنری فورد، سرمایه‌دار آمریکایی و صاحب کمپانی فورد، در سال ۱۹۲۱ ضمن بررسی پروتکلها، تحقیق دقیقی درباره صهیونیسم ارائه کرده و در کتاب مشهور خود بنام «یهود جهانی»^۱ یک یک پروتکلها را مورد تحلیل قرار داده و با کمک شواهد بسیار، نحوه اجرا و پیاده شدن اصول پروتکلها و نقشه‌های اهریمنی صهیونیستها را نشان داد. او همچنین در تحقیقات خود نشان داد که صهیونیستها با فشارهای مالی فراوانی که به دولت انگلستان وارد آوردند، این کشور را مجبور به صدور اعلامیه بالفور نمودند.^۲ همچنین موجب شدند که

1. International Jew

۲. لرد آرتور جیمز بالفور در سال ۱۹۱۷ وزیر خارجه انگلستان بود و پس از تهیه مقدمات لازم، در دوم نوامبر آن سال، طی نامه‌ای به روچیلد، ثروتمند صهیونیست معروف، حمایت انگلستان از حضور یهود در فلسطین را بطور رسمی اعلام کرد. این نامه به اعلامیه بالفور معروف شد و بسیاری از مسائل و ریزه‌کاریهای مسئله فلسطین ریشه در این اعلامیه دارد. متن آن به این قرار است:

لرد روچیلد عزیزم

راستی خوشوقت و مشغوفم که بنام دولت شاهنشاهی انگلستان با کمال صراحت وعده ذیل را به شما ابلاغ می‌کنم. این وعده، عطف به

پروژه راه آهن آمریکا در جنگ جهانی اول به پایان برسد و پای آمریکا به جنگ کشانده شود.

هنری فورد نتیجه این تحقیقات را در نشریه ارگان اداری کمپانی فورد بنام Dearborn Independent منتشر کرد که بعداً بصورت کتاب درآمد. سطور زیر بنقل از آن کتاب است:

فعالتهای صهیونیستها در دو جهت متمرکز شده است: از یک سو کوشش آنها بر این است که تمام دولتهای غیر یهودی را - یعنی دولتهایی که تحت سلطه یهود نیستند - براندازند و از سوی دیگر تلاش می‌کنند که یک دولت یهودی در فلسطین تأسیس نمایند. آنها برای فلسطین سر و صدای زیادی برافراخته‌اند اما اینها همه بهانه‌هایی است برای اجرای نقشه‌های استعماری. نظریه «وطن یهودی» تنها یک پوشش است که پس آن هدفهای دیگری قرار دارد. دسترسی به منابع معدنی و نفت فراوان یکی از این هدفهاست و تأمین استتار نیرومندی برای عملیات مخفی و فعالتهای سری، هدفی

درخواست جمعیت یهودی صهیونیسم است که به این وزارتخانه رسیده و با آن موافقت شده است. دولت شاهنشاهی انگلستان، نظر لطف مخصوصی به تشکیل وطن ملی یهود در فلسطین دارد و در آینده نزدیکی نهایت سعی و کوشش را در راه رسیدن به این هدف و تسهیل وسائل آن مبذول خواهد شد. اینهم بطور وضوح معلوم باشد که نباید کاری شود که به حقوق اجتماعی و مذهبی مردم غیر یهودی فلسطینی و حقوق امتیازات سیاسی یهودیان در سایر ممالک ضرری وارد آید. ممنون می‌شوم که شما این اعلامیه را باطلاع مجمع صهیونیست برسانید.

به نقل از کتاب کارنامه سیاه استعمار؛ اکرم زعیترو؛ ترجمه حجة الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی؛ صفحه ۹۷؛ چاپ اول.

دیگر. یهود، اقتصاد و سیاست را زیر نفوذ و سلطه خویش دارد. آنها در یک شبکه ارتباط جهانی همه کوشش خود را صرف استقرار دولت صهیونیستی در فلسطین کرده‌اند.

چنانکه ملاحظه می‌شود، فورد هم با مطالعه این کتاب و مراقبت در احوال صهیونیستها، از یکسو به گوشه‌هایی از حقایق تاریخی دست می‌یابد - اجبار انگلستان به صدور اعلامیه بالفور و ورود آمریکا در جنگ - و از سوی دیگر یک پیش‌بینی دقیق می‌کند که پس از بیست و هفت سال، در سال ۱۹۴۸ متحقق می‌شود و دولت صهیونیستی در فلسطین اشغالی تأسیس می‌گردد.^۱ این کتاب هم بکلی نایاب است و با همه سر و صدایی که ایجاد کرده، امروز هیچ ناشری آن را منتشر نمی‌کند.^۲

نظر روزه گارودی

روزه گارودی، نویسنده تازه مسلمان فرانسوی، پروتکلها را «بیانیه دروغین و ساختگی» دانسته و خاطر نشان می‌کند که این مجموعه:

در فردای کنگره صهیونیسم جهانی در شهر بال به سال ۱۸۹۷ بوسیله مأمورین مخفی پلیس روسیه ساخته و پرداخته شد تا به فکر توطئه مشترک یهودیان و فراماسونها در زمینه استقرار یک امپراطوری جهانی، که خود مفهوم پیروزی زشتی و پلیدی

۱. سه مقدمه و نقدی که تا اینجا نقل کرده‌ایم عمده از کتاب «صهیونیسم چه می‌خواهد» اقتباس شده است.

۲. بخشی از این کتاب اخیراً در مجموعه «پژوهه صهیونیت» با مشخصات ذیل، منتشر شده است:

پژوهه صهیونیت؛ به کوشش محمد احمدی؛ ناشر: موسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه؛ چاپ اول؛ زمستان ۱۳۷۶.

خواهد بود اعتبار دهد.^۱

گاردوی در جای دیگر در همین باره می‌نویسد:

من در کتابم - فلسطین سرزمین پیامهای الهی - دروغ بودن آن را ثابت کرده‌ام و دلیل آن هم اینکه تمام فرازهای باصطلاح پروتکله‌ها (صورت مجلس) ترجمهٔ روسی کتابی است که در سال ۱۸۶۴ بوسیلهٔ یک روزنامه‌نگار فرانسوی به نام موریس ژولی در فرانسه نوشته شده است و در آن سیاستهای امپراطوری ناپلئون سوم را در زمینهٔ ظلم و فساد، سرزنش می‌کند و پلیس روسیه از همین مقاله با تغییر نام «متفکران یهود» با ناپلئون سوم، استفاده کرد.^۲

لرد سیدن هام، سالها قبل از انتقادهای روزه گاردوی، جواب او را داده است. او در سال ۱۹۲۱ دربارهٔ پروتکله‌ها می‌نویسد:

اهمیت این پروتکله‌ها، بیشتر از لحاظ موضوع آن است... همهٔ مطالبی که در سال ۱۸۶۵ انتشار یافته، حکایت از درستی پیش‌بینی پروتکله‌ها دارد زیرا اغلب آن جامعهٔ عمل پوشیده است. فزون بر این اصول مندرج در این پروتکله‌ها با گفته‌های سران یهود شباهت دارد.^۳

رژر لامبلن، مترجم فرانسوی پروتکله‌ها، در همین زمینه می‌نویسد:

در اینکه این کتاب مشتمل بر صورت جلسه انجمن

۱. ماجرای اسرائیل، صهیونیسم سیاسی؛ نوشتهٔ روزه گاردوی؛ ترجمهٔ دکتر منوچهر مختاری؛ از انتشارات آستان قدس رضوی؛ سال ۱۳۶۴؛ ص ۲۲.

۲. کیهان هوایی؛ شمارهٔ ۷۰۰؛ تاریخ ۶۵/۸/۲۱.

۳. حکومت‌سازان؛ ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، صفحه ۱۶۰.

صهیونیستهاست تردیدی نیست زیرا که یکی از اعضاء مهم این انجمن ضمن بخشنامه‌ای در سال ۱۹۰۱ عدم رضایت خود را از انتشار این پروتکلها و از اینکه راز مخفی آنها آشکار شده، ابراز نموده است.^۱

این عدم رضایت از انتشار پروتکلها را بعد از هشتاد نود سال، هنوز هم در سران و رهبران صهیونیسم می‌توان مشاهده کرد. آبا ابان سیاستمدار و ایدئولوگ اسرائیلی، در کتاب «قوم من، تاریخ بنی اسرائیل» - که در عین حال بیش از یک کتاب تاریخی است، بلکه اندیشه و درک رسمی مسلك صهیونیسم و دولت اسرائیل را از قضایا نشان می‌دهد - درباره پروتکلها اظهار نظر کرده است که بعنوان نظر طرف اصلی دعوی، بسیار قابل تأمل است. بخصوص از مقایسه این نظر با آراء دیگران، می‌توان ماهیت نظرات آن دیگران را نیز بهتر دریافت.

نظر آبا ابان درباره پروتکلها

در سال ۱۸۹۴ نیکلای دوم بجای پدرش الکساندر سوم با لقب تزار به تخت سلطنت روسیه جلوس کرد. نیکلای دوم شخص ضعیف‌النفس و سلیمی بود. اطرافیان به او حالی کردند دشمن واقعی و بزرگترین خائن نسبت به ملت روسیه یهودیان ساکن روسیه می‌باشند. دست‌آویز عمده‌ای که به آن متوسل می‌شدند (مقاوله‌نامه سران نهضت صهیونیست) بود این مقاوله‌نامه سندی بود جعلی که به منظور اغفال تزار و بدین

۱. اسرار سازمان مخفی یهود؛ رژر لامبلن؛ ترجمه مصطفی فرهنگ؛ نشر والعصر؛ صفحه ۹۷.

کردن وی نسبت به یهودیها ساخته و پرداخته شده بود. این سند را در پاریس در بین سالهای ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۵ تهیه کرده بودند.

در اواسط سال ۱۹۰۵ متن مقاوله‌نامه ساختگی بین مردم منتشر شد خوشبختانه تزار قانع نشد که این سند حقیقی است و گمان می‌رفت که شاید اثرات آن منتفی گردد. ولی بعد از سال ۱۹۱۹ نسخه‌های زیادی از آن مقاوله‌نامه مجدداً میان مردم توزیع گردید و بخصوص نسخه‌هایی هم در ممالک اروپای غربی پخش و در دسترس عامه مردم گذاشته شد. مقاوله‌نامه را می‌شد اینطور تعبیر کرد که یک کنگره بین‌المللی از تمام یهودیان دنیا بنا بوده تشکیل و جنبش عظیم دامنه‌داری برای برانداختن و ویران کردن تشکیلات دیانت مسیحی در حال تکوین بوده تا بتوان تسلط یهودیها را در دنیا تثبیت نمود. (این شبیه همان توطئه‌هایی بود که در فرانسه بوسیله Drumont و یا در انگلستان توسط Hillaire Blloc ترتیب داده شده بود) جنبش و نهضت بلشویک^۱ در سال ۱۹۱۷ شروع و به مردم عرضه گردیده بود و این عمل را کار یهودیهای مکار دانسته و همه آن را نتیجه عملیات گردانندگان مقاوله‌نامه پنداشتند. مگر نه اینکه Belz, Trotsky Kun (کمونیستهای مجارستانی) خود یهودی بودند؟ لذا مقصود از انتشار مجدد مقاوله‌نامه خیلی واضح بود تا ثابت کند که نتیجه آن همین

نهضت کمونیستی بوده است.

با تصور اینکه نهضت بلشویک ساخته و پرداخته توطئه‌های حساب شده یهودیها است مخالفین بلشویک با خشم و غضب زایدالوصفی هزارها یهودی بی‌دفاع را قتل عام کردند. اصل مقاله‌نامه جعلی که به زبان روسی بود به اغلب زبانهای کشورهای اروپای غربی ترجمه و به تعداد فراوان در بین مردم منتشر و بعداً حتی به زبان ژاپنی و عربی نیز ترجمه شد و به مردم گفتند که مقاله‌نامه نتیجه تصمیمات مخفی اولین کنگره صهیونیست است. در سال ۱۹۲۱ روزنامه تایمز لندن این سند را یک سند ساختگی و جعلی توصیف کرده، نوشت که اساساً این سند بر پایه دروغ محض بنا شده و کسی نباید در پرتو تبلیغات مضر اغفال گردد ولی حیف که کمی دیر شده و اثرات نامطلوب مقاله‌نامه ساختگی روی بسیاری از مردم خوش‌باور تأثیر شدید باقی گذاشته بود بطوری که دیگر امکان نداشت نادرست بودن آن را به کسی قبولاند. آنتی‌سمیتیزم این سند ساختگی را وسیله قرار داده بود تا بوسیله آن یهودیها را مردمانی خیانت‌پیشه و توطئه‌گر معرفی کرده و ایشان را مورد بیحرمتی و تحقیر قرار دهند. نازیهای آلمان و اعراب این تبلیغات مضر را با آغوش باز استقبال کرده و مردم را تحریک می‌کردند تا بر ضد یهودیها شوریده و آنها را از بین ببرند. در آمریکا Henry Ford این مقاله‌نامه را بین مردم پخش و منتشر کرد و در روزنامه The Dearborn Independent چاپ و در دسترس عامه مردم گذاشت و همچنین بوسیله Father Charles

E.doughlin در روزنامه Social Jusig چاپ گردید. امروز گردانندگان این روزنامه از آنتی سمیتیزهای معروف هستند که طبق اطلاعات موثق در کشورهای عربی و بعضی کشورهای دیگر مروج عقاید آنتی سمیتیک می باشند.^۱

برخورد جهانی با کتاب پروتکلها را دیدیم. در کشور ما هم برخوردها و اظهار نظرها - بخصوص در میان آنها که عیناً حرف و سخن غربیها را بازگو می کنند- تقریباً همان گونه است. درباره صهیونیسم و فلسطین، گروه های مختلف، مطالعه و تحقیق کرده و کتاب و نشریه تألیف یا ترجمه کرده و به چاپ رسانده اند و طبعاً هر کدام هم با دید و بینش خاص خود به قضایا می نگرند. مارکسیستها، تروتسکیستها، لیبرالها، دموکراتها، غربزده ها، روشنفکران، یهودیان غیر صهیونیست ، ... هر کدام با قالب ذهنی و باورهای خود، کم و بیش چند کتاب و جزوه ای درباره این موضوع - فلسطین و اسرائیل - چاپ و منتشر کرده اند، اما هیچکدام، هرگز به پروتکلها اشاره نمی کنند. در واقع در نوعی توطئه سکوت در این زمینه، همگی با هم شریکند؛ بخصوص که پس از انقلاب اسلامی، در مخالفت با انقلاب هم این اشتراك را دارند و نیز در ماهیت وابستگی شان. ظاهر قضیه هم این است که وقتی مورد سؤال قرار بگیرند که «چرا درباره پروتکلها هیچ نگفته اید؟» می گویند: سندیت و قطعیت ندارد. برخی دیگر - با دلسوزی و حسن نیت - می گویند: «اینقدر صهیونیستها را نباید بزرگ کرد. اینها واقعاً تا این اندازه نفوذ و قدرت ندارند و همین مخالفتها، آنها را بیش از اندازه بزرگ می کند.» این سخن هم صحیح نیست چون اولاً آن مخالفت و ضدیتی که آنها را بیخود و بیجهت بزرگ می کند و یا در هر حال

۱. قوم من، تاریخ بنی اسرائیل؛ آباابان؛ صفحه های ۳۹۳ و ۳۹۴.

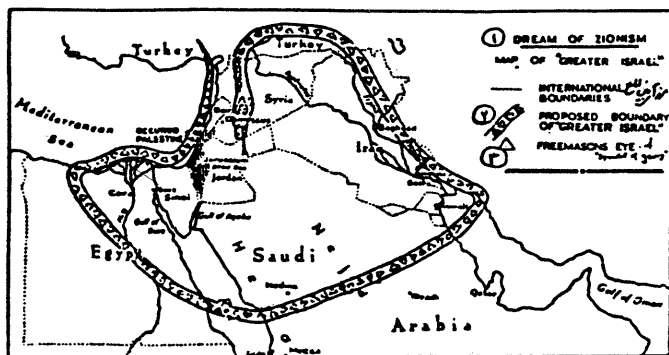
بنفعشان تمام می‌شود، ضد یهودیت کور و متعصبانه است که خود صهیونیستها آن را دان می‌زنند - که البته این توطئه هم تنها برای بزرگ کردن یهودی نیست بلکه همچنین برای حفظ جدایی و محدودیت قومی یهودیان است. ثانیاً آنها که می‌گویند اینها را نباید بزرگ کرد، معلوم نیست که حد و بزرگی واقعی صهیونیستها را تا کجا و چگونه شناخته‌اند که بیش از آن را زیاده از حد می‌دانند. بله، به تعصبات کور نباید دامن زد و کینه‌های احمقانه و نژادپرستانه را نباید تقویت کرد و بلکه امکان ظهور و بروز داد اما توطئه را باید افشا کرد و حقایق را باید گفت. امروز صهیونیستها بر بخش بزرگی از شرق و غرب و اقتصاد و سیاست و فرهنگ سلطه دارند، اما همین که ملت‌های جهان این حقایق را دانستند، طلسم و جادوی قدرت صهیونیسم باطل می‌شود. نشان دادن ابعاد نفوذ صهیونیستها در دنیای امروز، نه تنها چیزی بر آنها اضافه نمی‌کند بلکه نفس این افشاگری باعث سقوط آنها می‌شود. اینها در طول تاریخ بر جهل مردم حکومت کرده‌اند و قدرتشان اصالت ندارد بلکه تا وقتی که مردم جهان از کنه قضایا مطلع نیستند. نا آگاهانه در خدمت آنها قرار می‌گیرند و بمحض اطلاع از ریشه‌های مسائل تنها صهیونیستها هستند که همه چیز خود را از دست می‌دهند. درست بهمین دلیل است که با همه کوشش، مانع نشر و پخش اخبار و حقایق می‌شوند تا مطالب شنیدنی به گوش مردم نرسد. هرگاه هم که نتوانند جلو انتشار اخبار را بگیرند، آنها را تحریف می‌کنند. از زبان شهید مطهری بشنویم:

قرآن کریم، کلمه تحریف را مخصوصاً در مورد یهودیها بکار برده است و با ملاحظه تاریخ معلوم می‌شود که اینها قهرمان تحریف در طول تاریخ هستند. نمی‌دانم که این چه نژادی است که تمایل عجیبی به قلب حقایق و تحریف دارد. لذا

همیشه کارهایی را در اختیار می‌گیرند که در آنها بشود حقایق را تحریف و قلب کرد. من شنیده‌ام بعضی از همین خبرگزاریهای معروف دنیا که رادیوها و روزنامه‌ها، همیشه از اینها نقل می‌کنند، منحصرأ در دست یهودیهاست. چرا؟ برای اینکه بتوانند قضایا را در دنیا آنطوری که دلشان می‌خواهد منعکس کنند و قرآن چه عجیب دربارهٔ اینها حرف می‌زند. این خصیصهٔ یهودیان که تحریف است، در قرآن بصورت یک خصیصهٔ نژادی شناخته شده است.^۱

نقشهٔ اسرائیل بزرگ

به پروتکلها در چایی که به زبان انگلیسی از سال ۱۹۲۰ و ترجمهٔ ویکتور مارسدن باقی مانده است، یک نقشه هم ضمیمه است که عیناً در اینجا چاپ و بعضی نکات جالب و مهم آن با ذکر شماره توضیح داده می‌شود:



۱. تحریفات عاشورا؛ شهید مطهری؛ نشریهٔ شمارهٔ ۴۴ جمهوری اسلامی؛ صفحه ۶.

۱ - چنانکه در گوشه نقشه ملاحظه می‌شود، این «نقشه بزرگ اسرائیل» از رؤیاهای صهیونیستهاست.

۲ - مرز خیالی و فرضی این اسرائیل بزرگ، با ماری تصویر شده که سمبل و آرم صهیونیسم است و تمامی منطقه خاورمیانه را در بر گرفته است. اسرائیل بزرگ در تصور صهیونیستها، شامل سرزمینی است که به دریای مدیترانه و دریای سرخ و خلیج فارس وصل باشد و تمامی اردن و کویت و عراق و سوریه و لبنان و فلسطین و صحرای سینا را شامل می‌شود و علاوه بر این، قسمتی از کشورهای مجاور را هم به ترتیب زیر در بر می‌گیرد:

الف - شمال حجاز تا مدینه منوره؛

ب - گوشه شمال شرقی مصر شامل بخش بزرگی از دره نیل و شهرهای قاهره و اسکندریه؛

پ - قسمت جنوبی ترکیه؛

ت - شمالی‌ترین بخش خلیج فارس باضافه گوشه‌ای از خوزستان شامل خرمشهر و آبادان.

۳ - بر روی بدن این مار صهیونیسم، مثلتهایی نقش شده که «چشم فراماسونری» و سمبل یهودیت است. حرکت سمبلیک مار صهیونیسم و نفوذ آن در کشورها از طریق خیانت‌های عمال فراماسون آنهاست.

اوضاع و احوال امروز دنیا و منطقه، نشان می‌دهد که در درون حلقه مار صهیونیسم، حکومت‌هایی سرسپرده و نوکرمنش و مطیع صهیونیستها هستند و پیداست که مار صهیونیسم، زهر خود را تا مغز استخوانشان ریخته است، سعودی‌ها، شاه اردن، رژیم مصر و عراق، شیوخ کویت و امثال آن، فلاترهای لبنان و حتی در مرزهای خارجی‌تر، رژیم‌های مزدور و نوکرصفت، همگی بانتظار نشسته‌اند که چه تصمیمی برایشان می‌گیرند و چگونه بکارشان وادارند.

حتی بروشنی می‌توان فهمید که صدام خزّمشهر را در ادامهٔ تحقّق این نقشه، آنگونه میدان تاخت و تاز قرار داد و اکنون که ما هیّت نوکری او بوضوح معلوم گشته، قطعاً می‌توان گفت که او قرار بوده است که خزّمشهر را تحویل اربابان صهیونیستش بدهد و دیدیم که پس از بازپس‌گیری خزّمشهر بدست رزمندگان اسلام، چه ندبه‌ها و ناله‌هایی در رسانه‌های صهیونیستی جهانی سردادند.

خلاصه ای از پروتکلها

از آنجا که اکثریت مردم نمی‌دانند مطبوعات در خدمت چه کسانی است، لذا، آنها را به خدمت خود در می‌آوریم ... بعضی از عواملمان را و می‌داریم که گاه بگاه در مطبوعات، بعضی از سیاست‌هایمان را که خود می‌خواهیم، مورد حمله قرار دهند. البته، غرض از این کار، ردّ گم کردن است.^۱

برای آنکه امر به آنها (مردم) مشتبه شود و ندانند که دربارهٔ چه موضوعی بحث می‌کنند، فکر آنها را به مسائلی چون تفریح، سرگرمی، رفتن به کاخ مردم و غیره جلب می‌کنیم و در همین اثناء مطبوعات را و می‌داریم، که به مسائلی چون رقابت‌های مسابقات هنری و ورزشی بپردازند. بدون شك، پرداختن به اینگونه مسائل، آنها را از مسائل بنیادی دور و منحرف می‌کند. اندك اندك به ابراز نکردن عقیده خو و عادت می‌کنند و سرانجام به تکرار همان چیزهایی می‌پردازند که ما می‌خواهیم.^۲

اگر آزادی، بر خداپرستی مبتنی باشد و با برادری و

۱. پروتکل ۱۲.

۲. پروتکل ۱۳.

انساندوستی و برابری پیوند داشته باشد و برای جامعه بی زیان باشد و به رفاه عمومی لطمه‌ای وارد نسازد و در اقتصاد هم جایی برای خود پیدا کند، بر ما لازم است که هم احترام به آزادی و هم اعتقاد به خدا را در میان غیر یهود از بین ببریم و نیازهای مادی را جایگزین اینگونه اعتقادات سازیم. اما اگر اعتقاد به خدا موجب شود که ما بر مردم حکومت کنیم، در این صورت باید به تبلیغ دین پردازیم و با راهنمایی مردان روحانی، مردم را به تسلیم واداریم.^۱

مردم غیر یهود از همان آغاز جوانی بوسیله عوامل ما، بی‌بندوبار و بدون اخلاق بار می‌آیند. عوامل ما عبارتند از معلمان سرخانه، خدمتکاران، منشی‌ها و زنانی که در خانه‌های ثروتمندان بچه‌داری می‌کنند. به کمک زنان صهیونیست، مردان غیر یهودی را در عشرتکده‌ها و محل‌های عیاشی به فساد اخلاقی می‌کشانیم و آنها را از جادهٔ عقّت و پاکدامنی منحرف می‌سازیم.^۲ بطور کلی مطبوعات معاصر ما، به انتقاد از امور دولت، مذهب و بی‌کفایتی غیر یهودیان ادامه می‌دهند و در نوشته‌هایشان غیر اخلاقی‌ترین اصطلاحات و عبارات را بکار می‌برند تا به هر وسیله‌ای که مقدور باشد، شأن و منزلت آنان را تنزل دهند و این کار فقط از دست افراد با استعداد قوم هوشمند ما برمی‌آید.^۳

۱. پروتکل ۴.

۲. پروتکل ۱.

۳. پروتکل ۱۷.

هدف اساسی مدیران ما، این است که قدرت فکر کردن مردم را تضعیف کنند تا افکار آنان از پرداختن به مسائل اساسی منحرف و متوجه مسائل کم اهمیت شود و فرصت مقاومت کردن در برابر ما را نداشته باشند.^۱

اهمیت خانواده و نقش تربیتی آن را از بین می‌بریم و اجازه اظهار وجود به کسی نمی‌دهیم؛ زیرا توده مردم باید صرفاً بوسیله ما اداره شوند... آنها باید به شنیدن حرفهای ما و اطاعت از ما عادت کنند.^۲

این ما هستیم که میان رهبر و توده مردم شکاف عمیقی ایجاد کرده‌ایم و قدرت را از هر دو سلب نموده و آنان را چون کور و عصا، از هم جدا ساخته‌ایم ... احزاب گوناگون بوجود می‌آوریم و آنها را رو در روی هم قرار می‌دهیم.^۳

ما طوری مردم را بجان هم انداخته‌ایم که همه به یکدیگر بدگمانند. نفرت مردم از یکدیگر بخاطر تعصبات مذهبی و نژادی که در طول ۲۰ قرن گذشته تبلور یافته است، اجازه نخواهد داد که مردم به این سادگی با یکدیگر آشتی کنند ... بدون حضور دسته‌های ما، ملت‌ها نمی‌توانند حتی بر سر یک مسئله ناچیز و خصوصی با هم به توافق برسند.^۴

بنا به تحریک ما، ترور و وحشت همه جا را فرا می‌گیرد.

۱. پروتکل ۵.

۲. پروتکل ۱۰.

۳. پروتکل ۳.

۴. پروتکل ۵.

افراد با آرمانها و عقاید مختلف - مانند سلطنت طلب، عوام فریب، سوسیالیست، آرمان گرا، ... - به خدمت ما درخواهند آمد و بنا به اغوای ما می کوشند تا هر نوع نظم و آرامشی را برهم بزنند و همه جا را به آشوب بکشانند. وجود چنین طغیانهایی دولتها را دچار دگرگونی می کند و مردم حاضر می شوند برای برقراری صلح و آرامش، همه چیز را فدا کنند. تا زمانی که به قدرت جهانی ما اعتراف نکنند و تسلیم ما نشوند، صلح را به سرزمینشان باز نخواهیم گرداند.^۱

ما باید افکار نو و مستقل را چون گذشته به انحصار خویش درآوریم. روش مهار کردن فکر، هم اکنون در دست بررسی و مطالعه است. این کار را بوسیله سیستمی که به سیستم دروس عینی^۲ معروف است انجام می دهیم و هدف آن مبدل کردن غیر یهودیان به آدمهایی است بی فکر، بی خرد و مطیع که منتظرند دیگران برایشان فکر کنند و عقایدشان را شکل بدهند.^۳ یکی از بهترین عوامل ما، بنام بورژوا تقریباً تدریس بوسیله دروس عینی را رواج داده است.^۴

اگر در رابطه هایمان دست روی حساس ترین عصب ذهن

۱. پروتکل ۹.

2. Object Lesson

۳. برای توضیح روش دروس عینی و خصوصیات و نتایج آن، رجوع شود به مقاله «نگاهی اجمالی به شکل و محتوای کتاب های درسی»: صحیفه - ضمیمه روزنامه جمهوری اسلامی - شماره ۳۳؛ ۶۵/۱۰/۲ و لئون ویکتور آگوست بورژوا، سیاستمدار فرانسوی، برنده جایزه صلح نوبل ۱۹۲۰ از صاحب نظران این روش است.

۴. پروتکل ۱۶.

آدمیان بگذاریم، خیلی زود به پیروزی خواهیم رسید و این اعصاب حسّاس ذهن آدمی، عبارتند از زراندوزی، مال‌پرستی و تنوع‌طلبی در ارضاء نیازهای مادّی. هر یک از این خواسته‌ها به تنهایی می‌تواند آدمی را تسلیم ما بکند.^۱

در میان تودهٔ مردم، حسد و نفرت و زیاده‌خواهی ایجاد می‌کنیم تا از خشم مردم استفاده کرده و همهٔ موانعی را که بر سر راهمان قرار دارد با دستهای آنها ریشه کن سازیم.^۲

برای آنکه بتوانیم صنعت غیر یهودیان را به کلی نابود کنیم، علاوه بر انحصارطلبی، تجمل‌پرستی را رایج می‌کنیم و نیازهای کاذب مردم را افزایش می‌دهیم. اقدام دیگر ما، این است که مزد کارگران را بالا می‌بریم به طوری که این افزایش دستمزد، هیچگاه به سود آنان تمام نشود... اعتیاد و هرج و مرج‌طلبی و کم‌کاری را در میان کارگران رواج می‌دهیم. غیر یهودیان به سبب داشتن زمین و خودکفایی موادّ غذایی می‌توانند به عنوان خطری بزرگ ما را تهدید کنند. لذا باید به هر قیمتی که شده آنان را از داشتن زمین محروم کنیم.^۳

تمام چرخهای ماشین هر دولتی، به کمک موتوری حرکت می‌کند که این موتور در دست ما می‌باشد و آن، طلاست.

۱. پروتکل ۱.

۲. پروتکل ۳.

۳. پروتکل ۶. توجه شود که از یک سو در آمریکا، غلات همچون کالای استراتژیک صادر می‌شود و از سوی دیگر مثلاً در ایران زمان شاه با بالا رفتن قیمت زمین، بجای کشاورزی، زمینخواری رایج شد.

حکمای ما تدابیری اندیشیده‌اند که سرمایه از ارزش فوق‌العاده‌ای برخوردار باشد. برای آنکه گردش عمل سرمایه محدود نشود، باید آن را در راه ایجاد تجارت و صنعت انحصاری بکار گرفت. آزادی گردش عمل سرمایه در جهت تأسیس و گسترش صنایع، به دست‌اندرکاران صنعت نوعی قدرت سیاسی می‌دهد که از آن برای استثمار مردم می‌توان سود جست.^۱

هرگونه وامی برای دولت، نوعی ضعف بیار می‌آورد. قرضه‌ها چون شمشیر دموکلس بر روی سر فرمانروایان آویزانند. اینگونه فرمانروایان بجای آنکه برای پرداخت دیون، مالیات موقت از مردم بگیرند، دست تكدی خود را به سوی بانکداران ما دراز می‌کنند....

تا زمانی که وامهای داخلی رایج بودند، غیر یهودیان فقط پول فقرا را به جیب ثروتمندان می‌ریختند؛ اما وقتی که وامهای خارجی را مرسوم ساختیم، ثروت ملت‌ها بسوی صندوقهای پولمان سرازیر گشت و آنان شروع کردند به پرداخت باج، به ما.^۲

آنچه ما می‌خواهیم این است که هم ماحصل کار کارگر و هم بازده زمین، هر دو به چنگال صنعت بیفتد و بدین‌سان تمام پولهای جهان نزد ما ذخیره شود و دیگران، طبقه کارگر و

۱. پروتکل ۵.

۲. پروتکل ۲۰. پس از جنگ جهانی دوم، بیش از پنجاه کشور جهان، با گرفتن وامهایی از بانکهای صهیونیستهای آمریکا، مبلغی در حدود ۴۰۰ میلیارد دلار به آنها بدهکار شدند.

زحمتکش جامعه را تشکیل دهند و بدون قید و شرط تسلیم ما بشوند.^۱

منطق ما زورگویی و متقاعد کردن است. در مسائل سیاسی، تنها زور است که پیروز می‌شود؛ بویژه اگر رهبران سیاسی بتوانند آن را مخفیانه اعمال کنند. اگر فرمانروایی نمی‌خواهد تسلیم شود، باید با خشونت و نیرنگ به متقاعد کردن دیگران - که از اساسی‌ترین اصول حکومت است - متوسل شود.^۲

چه کسی می‌تواند با یک قدرت نامحسوس درافتد و آن را واژگون سازد؟ این ما هستیم که چنین قدرت نامحسوسی داریم. اگر چه فراماسونری غیر یهودی، کورکورانه در خدمت ما هستند و برای مقاصد ما کار می‌کنند. اما برنامه‌های ما، همچنان برای آنها و دیگران ناشناخته و اسرارآمیز باقی خواهد ماند.^۳

روشنفکران غیر یهودی، علوم را بطور مجزا از هم مورد تحقیق قرار می‌دهند و بی‌آنکه خود متوجه باشند، اطلاعات فراوان و نتایج گرانبهایی را فراهم می‌آورند ولی آنها را در متن عمل پیاده نمی‌کنند. اما عوامل ما، اطلاعات بدست آمده از اینگونه تحقیقات را با هم تلفیق و ترکیب می‌کنند تا به یک کل دست یابند و فکر خود را در جهت خواسته‌های ما

۱. پروتکل ۶.

۲. پروتکل ۱.

۳. پروتکل ۴.

پروورش دهند.^۱

میان قوم ما و دیگران، تفاوت‌های قابل توجهی از لحاظ استعدادها و توانایی‌ها وجود دارد و همین امر موجب شده است که قوم برگزیده ما از بالاترین میزان انسانیت برخوردار باشد و از غیر یهودیان متمایز گردد. آنها گرچه بظاهر چشمانشان باز است ولی چیزی نمی‌بینند.^۲

پیامبران گفته‌اند ما قومی هستیم که به وسیله خدا برگزیده شده‌ایم تا فرمانروای مردم سراسر جهان باشیم. خداوند به قوم ما هوش و ذکاوت سرشار اعطا کرده است. ما کفایت و لیاقت

۱. در کتاب آینه‌های جیبی آقای مک‌لوهان: تألیف دکتر ابراهیم رشیدپور؛ انتشارات سروش؛ سال ۱۳۵۲؛ صفحه ۸ آمده است:

مک‌لوهان با دیدی متفاوت به مسائل و پدیده‌های عصر و دوره حاضر می‌نگرد و به قولی منطق خاص خود را دارد. گفته است: منطق من موزائیکی است؛ سعی دارم تمام حوادث، رویدادها و پدیده‌ها را در کنار هم قرار بدهم؛ آنها را مثل قطعات موزائیک کنار یکدیگر می‌چینم و بعد قالب‌های کلی تغییرات را از میان آنها بیرون می‌کشم؛ منطق من، منطق پیکاسو، اینشتین و تلویزیون است. مک‌لوهان از طبقه‌بندی کردن حذر می‌کند و تنها مفاهیم کلی را معتبر می‌داند. برای او تنها تصاویر کلی که رابطه‌ها را در اجزاء متفاوت و فراوان، مشخص می‌کنند ارزش دارد. مک‌لوهان همه جا اصرار می‌ورزد که مبانی و مفاهیم کلی، کلید حل مشکلات عصر تکنولوژی است. دنیای امروز از نظر او دنیای الکترونیک است... از نظر او یک متخصص حرفه‌ای جواب مسائل را تنها در چهارچوب محدود تجارت خود می‌بیند و بهمین دلیل، از درک و شناخت مسائلی که عصر تکنولوژی با آن روبرو است عاجز می‌باشد. هم اکنون به کلی‌بین‌ها و کلی‌سازها نیاز بیشتری داریم.

آن را داریم تا مسئولیت رهبری جهان را به انجام برسانیم.^۱
ما یهودیان، برگزیده خداوند هستیم و پراکندگیمان در
سراسر جهان از عنایات اوست. پراکندگی ما در چشم همگان
نوعی ضعف بشمار می‌رود در حالیکه این خود برای ما نوعی
قدرت است؛ زیرا ما اکنون در آستانه فرمانروایی بر سراسر
جهان قرار گرفته‌ایم.^۲

هنگامی که حکومت شاهنشاهی ما آغاز شد، همه ادیان
باید از بین بروند بجز دین ما که همانا اعتقاد به خدای یگانه
است. بی شک سرنوشت قوم ما، بعنوان قومی برگزیده، با وجود
خداگره خورده و هم اوست که تقدیر کار جهانیان را با
سرنوشت ما پیوند داده است. لذا ریشه هرگونه عقیده‌ای باید از
بیخ و بن کنده شود، حتی اگر این کار به انکار وجود خدا که
امروز شاهد آنیم بیانجامد.^۳

از دیر باز تاکنون، ما بشر را از قید و بندهای فراوانی رهایی
بخشیده‌ایم و در آینده نیز او را راهنما خواهیم شد تا سرانجام
در برابر پادشاهی که خون قوم بنی اسرائیل در رگهایش جریان
دارد سر تعظیم فرود آورده و به حکومتی که ما برای جهان

۱. پروتکل ۵.

۲. پروتکل ۱۱.

۳. پروتکل ۱۴. بروشنی پیداست که کوششهای فلسفی و فکری و انتقادی علمای معاصر
مغرب زمین و مخصوصاً یهودیه‌پایان، درست در جهت همین از بیخ و بن برکندن ریشه
هرگونه عقیده است. اعتقاد دینی که در مجامع «علمی» دنیا از بین رفته است: کوشش آنها،
اکنون صرف از بین بردن اعتقاد به خود «علم» شده است. آنها معتقدند که کار علم، رسیدن
به اعتقاد و یقین نیست، بلکه در جهت استفاده و بهره است.

تدارك می‌بینیم، تسلیم شود.^۱

بر خرابهٔ همهٔ حکومت‌های دنیا، یک ابرقدرت شیطانی بنا می‌کنیم بطوری که دست‌های توانمند آن بتواند به همه جا برسد و چنان قدرت غول‌آسایی بهم بزند که مقهور هیچیک از ملل دنیا نشود.^۲

ما تنها یک پادشاه می‌خواهیم که همهٔ مردم روی زمین را متحد سازد و نابسامانی‌ها را، مرزها، ملیت‌ها و مذاهب را ریشه‌کن سازد. پادشاهی می‌خواهیم که بتواند صلح و آرامش که رهبران فعلی نمی‌توانند به ما بدهند، برای ما فراهم آورد. برای آنکه آرزوی استقرار حکومت مطلقهٔ قوم خود را در دل همهٔ مردم جهان ایجاد کنیم، لازم است که رابطهٔ مردم با دولتهایشان را تیره کنیم بطوری که مردم بر اثر اختلاف عقیده، گرسنگی، بیماری و کشمکش به تنگ آمده و جز به رهایی از دست دولتهایشان و پناه بردن به حکومت نجات‌بخش ما، به چیز دیگری نیندیشند.^۳

۱. پروتکل ۳.

۲. پروتکل ۵. در بخش آینده به معرفی این «ابرقدرت شیطانی» خواهیم پرداخت.
۳. پروتکل ۱۰. سازمان ملل متحد در بسیاری از مواد و اصول منشور و اعلامیه‌های خود، بر نفی مرزها، ملیت‌ها و مذاهب تأکید کرده و اتحاد و رهایی از نابسامانی‌ها را از این راه ممکن می‌شمارد. همچنین مداوماً صلح و آرامش آینده را نوید می‌دهد و از اختلاف عقیده و گرسنگی و بیماری و جنگ همه را می‌ترساند و تنها راه نجات را پناه بردن به حکومت نجات‌بخش جامعهٔ بین‌المللی تبلیغ می‌کند. گویی تمام عناصر این جملاتی که از پروتکل صهیونیستها ذکر گردید - مگر تصریح بر آرزوی استقرار حکومت مطلقهٔ قوم بنی‌اسرائیل - نصب‌العین سردمداران «حقوق بشر»! و «حکومت جهانی» ملل متحد است. اما سازمان ملل، آرزوی سلطهٔ صهیونیستها را نیز با دفاع عملی و بدون وقفه از اسرائیل، همیشه به نمایش گذاشته است.

حکومت ما، سیمای حکومتی پدرشاهی به خود می‌گیرد که فرمانروا در آن نقش پدر و سرپرست مردم را دارد ... به مردم این فکر را القاء می‌کنیم که اگر ملت بخواهد در صلح و آرامش بسر ببرد باید فرمانروا را حامی و سرپرست خود بداند و لب به ستایش اغراق‌آمیز وی بگشاید.^۱

پادشاه یهود، پاپ واقعی جهان و رئیس کلیسای بین‌الملل خواهد بود.^۲

مطمئناً احتیاجی نیست که بیش از این استدلال کنیم که خداوند مقرر کرده است تا بر جهانیان فرمانروا باشیم. مطمئناً احتیاجی نیست که ثابت کنیم تمام بدیهایی که مرتکب شده‌ایم، همگی وسیله‌هایی بوده‌اند که از آنها برای رسیدن به هدف‌هایمان - که همانا رفاه واقعی و برقراری نظم است - کمک گرفته‌ایم. ثابت خواهیم کرد که مددکارانی هستیم که آرامش را به زمین که متلاشی شده است، برمی‌گردانیم به شرط آنکه قوانینی را که وضع کرده‌ایم، دقیقاً رعایت کنند... آزادی یعنی پرهیز از خشونت و اطاعت دقیق از قوانین زندگی.^۳

آیا از این دقیقتر می‌توان اوضاع و احوالی را که بر جهان ما حاکم است تصویر کرد؟ آیا انطباق شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی موجود دنیا با

۱. پروتکل ۱۵.

۲. پروتکل ۱۷. در سال ۱۳۶۵ پاپ غیر واقعی جهان! و رئیس کلیسای کاتولیک، قدم اول را در این زمینه برداشت. او درست در بحبوحه حمله آمریکا به لیبی گفت: وقت آن رسیده است که مسیحیان و یهودیان جهان با هم متحد شوند!

۳. پروتکل ۲۲.

مندرجات پروتکلها - که بیش از ۸۰ سال قبل تدوین شده - خودگویای اصالت و واقعی بودن این سند مهم نیست؟

برنامه‌های تازه: کمیسیون سه جانبه

بنظر می‌رسد که صهیونیستها، امروز خود را در آستانهٔ برقراری حکومت جهانی مورد نظر خود یافته‌اند. بسیاری از شواهد سیاسی، این نظر را تأیید می‌کند. اما از همه مهم‌تر و جالب‌تر، داستان «کمیسیون سه جانبه» است که گویی آخرین حلقهٔ این زنجیر پیوستهٔ توطئه و دسیسه است. لذا ضروری است که بدانیم این کمیسیون چیست، چگونه شکل گرفته و چه اهدافی دارد. همچنین لازم است «شورای روابط خارجی آمریکا» را که مقدمه و قدم اول کمیسیون سه جانبه بوده است، مورد کنکاش و بررسی قرار دهیم:

در اواخر بهار ۱۹۱۸ چند تن از افراد متشخص در کنفرانسی در باشگاه متروپولیتن نیویورک گرد هم آمدند تا دربارهٔ قابل توجه‌ترین و حیاتی‌ترین موضوعات مربوط به ایالات متحده و روابط آن با بقیهٔ جهان گفتگو کنند... هدف شورای روابط خارجی، برپایی يك مباحثهٔ دائمی در موارد بین‌المللی است که در هر گردهم‌آیی آن متفکران بین‌المللی گرد یکدیگر می‌آیند تا در طول یک سال، صدها مغز متخصص در امور مالی،

صنعت، آموزش، امور دولتی و علوم، کارخود را بر مسائل بین‌المللی متمرکز کنند... این سازمان تقریباً بطور کامل تشکیل شده بود از مقامات عالیرتبه بانکی، شرکتهای صنعتی، تجاری و مالی، و نیز عده زیادی از حقوقدانان.^۱

این ترکیب از سال ۱۹۱۸ تا امروز به قوّت و قدرت باقی مانده و توسعه نیز یافته است و در عین حال در پوشش محکمی از مخفی کاری پیچیده شده تا بهتر بتواند به سوی اهداف خود پیش برود.

هر چند اعضاء رسمی شورای روابط خارجی، از تعدادی در حدود ۱۵۰۰ تن از نخبه‌ترین سران دنیای حکومت، کار، بازرگانی، مالی، بنیادها و امور خیریه، ارتباطات و دانشگاهی ترکیب شده است و علیرغم این واقعیت که همین شورا، کلیه پستهای مهم را در کلیه دولتهایی که از زمان پرزیدنت فرانکلین روزولت تا به امروز بر سر کار آمده‌اند در اشغال اعضاء خود داشته است، با وجود این، گمان نمی‌رود که از هر هزار تن آمریکایی، یک نفر هم اسم این شورا را شنیده باشد و یا از هر ده هزار آمریکایی حتی یک نفر کمترین اطلاعی در مورد ترکیب و اهداف آن داشته باشد.^۲

اما ترکیب و اهداف چنین جمعی، در پروتکل‌های علمای صهیون، از سال‌ها قبل تنظیم و پیش‌بینی شده است:

۱. تراست مغزهای امپراطوری؛ لورنس اچ شوب و ویلیام مینتر؛ منصور آسیم و علی رضائی؛ انتشارات اطلاعات؛ ۱۳۶۴ صفحه ۲۴.

۲. هیچکس جرأت ندارد آن را توطئه بنامد؛ گاری آلن؛ عبدالخلیل آیتی؛ انتشارات رسا چاپ اول؛ ۱۳۶۳؛ صفحه ۱۴۰.

کادر رهبری جامعه ما باید خود را با تمام مظاهر تمدن که به موقع بکار آیند مجهز کند. کادر رهبری باید عواملی چون روزنامه‌نگاران، وکلای مدافع ورزیده، سیاستمداران کار کشته، مدیران برجسته و خلاصه افرادی که در مدراس ویژه از تعلیم و تربیتی عالی برخوردار بوده‌اند، در اختیار داشته باشند... دولت ما، تمام اقتصاددانان جهان را به خدمت خود در می‌آورد... دولت ما از مشورت بانکداران، صاحبان صنایع، سرمایه‌داران و میلیونرها برخوردار خواهد بود و همه چیز به زبان ارقام و اعداد بیان خواهد شد.^۱

در میان اعضاء شورای روابط خارجی، در این که:

ایالات متّحده باید نقشی بزرگ و حتی مسلّط در جهان داشته باشد موافقت عام وجود داشت. احساس اعضاء شورا به بهترین وجه در کلمات پرزیدنت تتودور روزولت خلاصه شده بود: ما مردم ایالت متّحده، در این مورد که آیا نقش بزرگی را در جهان بر عهده گیریم یا نه، نمی‌توانیم انتخاب کنیم. این نقش بوسیله سرنوشت و سیر حوادث بر ما مقدّر شده است. ما مجبوریم چنین نقشی را بر عهده گیریم.^۲

لابد این اجبار در پذیرش نقش رهبری جهانی، ریشه در خون و برگزیدگی قومی دارد! چرا که دلیل دیگری برای قبول این بار نمی‌توان تصوّر کرد. بهر حال، شورا، نقش عمده و اصلی در هدایت جنگ جهانی اوّل، ایجاد جامعه ملل، جنگ جهانی دوم و سازمان ملل متّحد داشته و «نفوذ وسیع شورا بر

۱. پروتکل ۸.

۲. تراست مغزهای امپراطوری؛ صفحه ۲۸.

جهت‌گیری کلی و دراز مدّت سیاست خارجی آمریکا تا عصر کنونی (۱۹۷۴) استمرار یافته است.^۱

در بدو تأسیس شورا تا اوائل دهه ۱۹۵۰، مهمترین و با اهمیت‌ترین مناصب در داخل شورا، در اختیار افراد وابسته به شرکتهای مورگان بود. از دهه پنجاه به بعد، شرکتهای وابسته به راکفلر، عمده‌ترین نقش را در اداره شورا بعهدہ داشته‌اند.^۲

گرچه شورای روابط خارجی، مملوّ از کارتلها و تراستها و گروههای انحصاری طبقه حاکم است ولی دو گروه راکفلر و مورگان، تقریباً بر شورا، حاکم هستند.^۳

البته محدوده فعالیت شورای روابط خارجی، هرگز در داخل آمریکا باقی نماند؛ بلکه هدف اصلی، سلطه بر تمامی جهان بوده است:

رهبران شورا، اعتقاد داشتند که طرحهای جامعی برای نظم‌نویین جهانی، الزامی است و حتی مهمتر از آن، بر این عقیده بودند که چنین کاری، دقیقاً از شمار همان وظائفی است که شورا برای انجام آنها بوجود آمده است.^۴

یک نظم‌نویین جهانی، همراه با نهادهای سیاسی و اقتصادی مناسب با آن، طراحی و پیشنهاد شده بود، بگونه‌ای که تمامی کشورهای جهان را تحت رهبری ایالات متّحده

۱. همان: ۴۲.

۲. همان: ۸۸.

۳. کمیسیون سه جانبه، استراتژی نخبگان امپریالیزم برای مدیریت جهان؛ نوشته علی‌اکبر خانجانی؛ فروردین ۱۳۶۴؛ جزوه چاپ نشده‌ای از دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران؛ صفحه ۱۲.

۴. تراست مغزهای امپراطوری؛ صفحه ۱۰۰.

گردآوری می‌کرد.^۱

آنها که «سرنوشت دنیای پس از جنگ جهانی دوم را مشخص کردند.» از مقامات عالیرتبهٔ شورا بودند که «پیش

نویس منشور سازمان ملل متحد را نیز تدوین کردند.»^۲

«برنامه‌ریزان شورا، نقشی محوری در ایجاد سازمان ملل متحد بر عهده داشتند.»^۳

«هدف نهائی شورا، تأثیر گسترده بر روی افکار و اعمال افراد در سطح جهان می‌باشد.»^۴

با دقت و وسواس باید این عبارت اخیر را مورد توجه قرار داد: افکار و اعمال افراد، آنهم در سطح جهان و با تأثیری گسترده بر آن. این است هدف شورای روابط خارجی آمریکا؛ شورایی که اکثریت اعضایش سرمایه‌داران و حقوق‌دانان و متخصصان و روشنفکران صهیونیستند؛ افرادی چون کیسینجر و برژینسکی را در خدمت خود دارد و در رأس آن، مورگانها و راکفلرها هستند؛ شاهان قدرتمند بی‌تاج و تختی که خون بنی‌اسرائیل در رگهایشان جاری است و رؤیاها و آرزوهای تأسیس و برقراری حکومت جهانی را در سر دارند.^۵

این هدف نهائی شورا، یعنی تأثیر گسترده بر افکار و اعمال افراد در سطح جهانی، از یک مرکز اصلی هدایت می‌شود و آن نشریهٔ شورای روابط خارجی

۱. همان؛ ۱۱۶.

۲. همان؛ ۱۲۶.

۳. همان؛ ۱۳۷.

۴. همان؛ ۱۸۸.

۵. مقایسهٔ لیست اسامی اعضا و گردانندگان شورای روابط خارجی با آنچه در جزوهٔ «نظری به موجودیت اسرائیل» نوشتهٔ یوسه یف ترجمهٔ ب. کیوان آمده باندازهٔ کافی گویاست.

بنام فارن افرز است.^۱

اولین شماره فارن افرز در سپتامبر ۱۹۲۲ انتشار یافت.^۲

و دو سال بعد در گزارش شورا آمده بود که:

فارن افرز خود را بعنوان معتبرترین مجله آمریکایی که به

روابط بین‌المللی می‌پردازد، تثبیت کرده است.^۳

و در سال ۱۹۳۷ نظر شورا نسبت به این نشریه چنین بود:

فارن افرز، در این پانزده سال، یعنی از زمانی که اولین

شماره‌اش ظاهر شد، بعلاّت خصلت قابل اعتبار مقالات و

محتوای خردمندانه جهتگیری سردبیری آن، در سطح وسیعی

مورد شناسایی قرار گرفته‌است... و هم اکنون در کلیه کشورها،

بعنوان معتبرترین نشریه در نوع خود محسوب می‌شود.^۴

طبیعی است که این نشریه، بعنوان ارگان سردمداران نظم نوین جهانی،

خطوط اصلی را ارائه می‌کند و لشکر عظیمی از مطبوعات و انتشارات و

دانشگاهها و رادیو تلویزیون و سینما و مؤسسات تحقیقاتی و علمی و هنری و

ادبی و سازمانهای بین‌المللی، که در تملک و انحصار اعضاء شورای روابط

خارجی‌اند، با تمسک به این رشته اصلی، خوراک فکری و فرهنگی برای مردم

آمریکا و همه ملت‌های جهان فراهم می‌کنند و با طرحها و برنامه‌های دقیق و

حساب شده، هدف نهائی شورا- تأثیر گسترده بر افکار و اعمال افراد در سطح

جهان - را تحقق می‌بخشند.

1. Foreign Affairs

۲. تراست مغزهای امپراطوری؛ صفحه ۲۶.

۳. همان؛ صفحه ۲۷.

۴. همان؛ صفحه ۲۷.

سازمان دیگری هم نظیر تشکیلات شورای روابط خارجی در سطح بین‌المللی وجود دارد. این سازمان خود را گروه بیلدربرگ^۱ می‌نامد... نام عجیب این گروه از نام محل برگزاری نخستین اجلاس آن در ماه مه ۱۹۵۴ در هتل بیلدربرگ واقع در شهر اوستربرگ هلند گرفته شده است. والا حضرت پرنس بارنارد، شوهر ملکه هلند، این گروه را پدید آورده است... گروه بیلدربرگ سالی یکی دوبار تشکیل جلسه می‌دهد. شرکت‌کنندگان در این جلسات، شخصیتهای برجسته سیاسی از ایالات متحده و اروپای غربی هستند. پرنس بارنارد در مکتوم نگاهداشتن این واقعیت که هدف گروه بیلدربرگ تأسیس حکومت جهانی است هیچ زحمتی به خود نمی‌دهد. همتای پرنس بارنارد در میان گروه آمریکایی بیلدربرگ، آقای دیوید راکفلر، رئیس هیئت مدیره شورای روابط خارجی است.^۲ در واقع گروه بیلدربرگ، نخستین مافیای اقتصادی جهان، نه تنها در قرن بیستم بلکه شاید در تاریخ محسوب می‌گردد... در حالیکه شورای روابط خارجی، بعنوان یک مافیای سیاسی، اغلب به طرحها و برنامه‌های کوتاه مدت و یا طرحهای حداکثر ده ساله نظر داشت، گروه بیلدربرگ در جستجوی استراتژیهای بلند مدت اقتصادی است. رهبری و مدیریت گروه بیلدربرگ اساساً در دست بانکهای نیویورک بویژه دو بانک چیس مانهاتان و مورگان گارانتی تراست است که این دو بانک نیز

1. Builder berg

۲. هیچکس جرأت ندارد آن را توطئه بنامد؛ صفحه ۱۵۶ و ۱۵۹.

خود نماینده مالی دو گروه بزرگ امپریالیستی یعنی گروه راکفلر و گروه مورگان می‌باشند. هر کدام از این گروه‌ها، خود مشتمل بر صدها بانک و صنایع بزرگ و كوچك می‌باشند.^۱

دهها استراتژی و دكترین در رأس اهداف پژوهشی و اجرائی گروه بیلدبرگ قرار داشت كه همه آنها، استراتژی بزرگتری تحت عنوان «ایجاد يك نظام^۱ واحد اقتصاد جهانی» حلّ و فصل می‌گشت و این دكترین تاریخی، همان چیزی است كه در واقع مفهوم نظام واحد اقتصاد امپریالیستی به رهبری آمریکا را تداعی می‌كند. گروه بیلدبرگ، این دكترین و زمینه‌های اجرائی آن را به مدّت ربع قرن پروراند و سپس آن را تحویل تشكیلات جهانی كمیسیون سه جانبه داد.^۲

كمیسیون سه جانبه

يك سازمان جداگانه بنام كمیسیون سه جانبه، به ابتكار دیوید راکفلر، در سال ۱۹۷۲ تأسیس شد. راکفلر، پیشنهاد تشكيل چنین سازمانی را در بهار ۱۹۷۲ ارائه داد و كمك مالی اولیه را تا زمانی كه كانال تغذیه مالی آن بوسیله بنیادها فراهم شود، تأمین نمود.^۳ اجلاسهای مقدماتی رهبران سه جانبه تا ژوئیه ۷۲ و مارس ۷۳، در ملك شخصی راکفلر در نیویورك -

۱. كمیسیون سه جانبه؛ صفحه ۱۷ و ۱۸.

۲. همان؛ صفحه ۲۰.

۳. توجه شود كه هزینه اولیه تأسیس و زمین ساختمان سازمان ملل را هم راکفلر پرداخته بود.

بنام پاکاتیکو- برپا گردید. کمیسیون، ۱۸۰ نفر از رهبران سه منطقه عمده سرمایه‌داری صنعتی، یعنی آمریکای شمالی، اروپای غربی و ژاپن را گرد هم آورد. روابط نزدیکی بین شورا و کمیسیون سه جانبه وجود دارد. دیوید راکفلر به ارائه نقش کلیدی خود در کمیته اجرائی و همچنین در گروه کوچک غیر رسمی هدایت کننده - که به اعضاء ارشد کمیسیون رهنمودهایی ارائه می‌کند - ادامه می‌دهد.^۱

نخستین اجلاسیه رسمی و کامل کمیسیون سه جانبه در ماه اکتبر ۱۹۷۳ در توکیو برگزار گردید که در آن حدود سیصد نفر به عضویت رسمی و تشکیلاتی کمیسیون برگزیده شدند تا اهداف و استراتژیهای آن را برنامه‌ریزی و تعقیب نمایند. در این اجلاس، ۱۵ کشور جهان به عضویت پذیرفته شدند که عبارتند از: آمریکا، انگلستان، کانادا، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، پرتغال، اسپانیا، هلند، بلژیک، دانمارک، نروژ، ایرلند و چین کمونیست.^۲ مدیران اداره کننده تشکیلات جهانی کمیسیون سه جانبه، در یکی از رده‌های ذیل، جای می‌گیرند:

صاحبان و مدیران صنایع ۳۵ درصد از کل اعضاء؛
سیاستمداران کهنه کار و سهام‌داران فرعی ۲۰ درصد از کل اعضاء؛

۱. تراست مغزهای امپراطوری؛ صفحه ۱۹۱ و ۱۹۲.

۲. کمیسیون سه جانبه؛ صفحه ۳۴ - در این جزوه در صفحات ۲۵ تا ۳۰ صورت اسامی برخی از شرکتها و مؤسسات وابسته ذکر شده و در سراسر کتاب هم به فراوانی نام این مؤسسات و بانکها ... آمده است.

بانکداران و مدیران امور مالی ۲۰ درصد از کلّ اعضا؛
 اساتید دانشگاهها ۲۰ درصد از کلّ اعضا؛
 رهبران اتحادیه‌ها و سازمانهای علمی و فرهنگی و تبلیغاتی
 ۵ درصد از کلّ اعضا.^۱

اعضا این کمیسیون در نظر راکفلر «بهترین مغزهای جهان وعمدهٔ ثروتمندترین مغزها از آمریکای شمالی، اروپای غربی و ژاپن هستند.»^۲
 این عبارت آخری را مقایسه کنید با جمله‌ای از پروتکلها:

بر خرابه‌های آریستوکراسی غیر یهودیان، آریستوکراسی خود را
 که مبتنی بر ثروت و رهبری افراد تحصیلکرده است، بنا
 می‌نهم. باز یادآور می‌شویم که «دانش و ثروت» دو شرط
 اساسی برای تشکیل این آریستوکراسی است.^۳

و ملاحظه می‌شود که «مدیران تشکیلات جهانی کمیسیون سه جانبه»،
 مردان دانش و ثروتند و داعیه‌داران ایجاد آریستوکراسی یهودند.

برخی از مهمترین اعضا اولیه کمیسیون - که عموماً یهودی هم هستند -
 عبارتند از: «زییگنو برژینسکی، دیوید راکفلر، جرج بال، سی اف برگستن،
 ریچارد کوپر، ریچارد گاردنر، دیوید پاکارد، سایروس ونس، ویکل بلومنتال،
 سرالکس کیرمکراس، دون گوئید و کولونادی پولیانو، ریمون بار، ژان دی، جان
 لودن، شوچیرو فوجینو، سابو رواوکینا.»^۴

کمیسیون سه جانبه، تجلّی عینی همان تز و استراتژی ایجاد

۱. همان: صفحه ۶۴.

۲. تراست مغزهای امپراطوری: صفحه ۱۹۳.

۳. پروتکلها: صفحه ۲۳؛ پروتکل یک.

۴. مجلهٔ سروش؛ شمارهٔ ۶۷، تاریخ ۵۹/۶/۲۲؛ صفحه ۲۲.

نظام واحد اقتصاد جهانی می‌باشد. اهرمهای اقتصادی این اتحادیه جهانی سرمایه‌داری، چیزی جز کارتلها و تراستها نیست. در واقع زمینه اقتصادی کمیسیون سه جانبه، همانا چند ملیتی شدن صنایع و بانکهای جهان می‌باشد.^۱

قدرتی که در کمیسیون سه جانبه در جهت سلطه‌گری در جهان بسیج و متحد شده است، قدرتی عظیم و جهانی است حدود ۲۸۰۰ شرکت و بانک بزرگ چند ملیتی که در ردیف بزرگترین بانکها و صنایع جهان می‌باشند، شریان تولیدی و پولی این اتحادیه را تشکیل می‌دهد به لحاظ قدرت علمی و تکنولوژیکی و مراکز عظیم پژوهشی جهان حدود ۷۲٪ از کل این قدرت را شامل می‌شود و از لحاظ قدرت نظامی، تقریباً $\frac{۳}{۴}$ قدرت تسلیحاتی جهان را در خود متمرکز و متحد کرده است. جدیدترین موضوعی که در پدیده کمیسیون سه جانبه، نهفته است، یکی اتحاد بین‌المللی و همه جانبه قدرتمندان و سلطه‌گران در سراسر جهان می‌باشد و دیگر عملکرد استراتژیکی و بلند مدت آن است که حتی مسائل حدود یک قرن آینده را بر اساس شناخت از واقعیت‌های موجود جهان پیش بینی نموده و در مسیر آن منافع خود را جستجو می‌کند. ولی مافیایی بودن آن به عنوان یک اتحادیه سرّی اقتصادی - سیاسی، پدیده‌ای چندان جدید نیست؛ زیرا این اتحادیه در مسیر اهداف پنجاه ساله شورای روابط خارجی و گروه

بیلدربرگ سربرآورده است.^۱

آنچه تا اینجا متعّرض آن شدیم، شکل‌گیری این اتحادیهٔ جهانی استکباری است که نه تنها شامل قسمت اعظم دنیای سرمایه‌داری است، بلکه دنیای کمونیستی را نیز در برمی‌گیرد:

کشورهای پیشرفته، عبارت از جهان سه جانبه، بعلاوهٔ تعداد کمی از کشورهای صنعتی سرمایه‌دار دیگر هستند. در این دورنما، اتحاد شوروی، اروپای شرقی و کشورهای جهان سوم نهایتاً در جهت بنای یک اقتصاد جهانی واحد، در جهان سه جانبه ادغام خواهند شد.^۲

گاری آلن در کتاب خود^۳، قدم از این فراتر گذارده و نشان می‌دهد که اساساً انقلاب شوروی، بدست و با سرمایهٔ سرمایه‌داران آمریکایی برآه افتاده است. نکته‌ای که گورویدال، نویسندهٔ آمریکایی هم با زبانی دیگر، همان را بیان کرده و توصیه می‌کند که آمریکا و شوروی برای حفظ منافع مشترک خود با هم متحد شوند.^۴

برژینسکی نیز - که اولین مدیر کمیسیون سه جانبه بوده است می‌گوید: مهمترین اختلاف در کنفرانس‌های جهانی در حال حاضر، اختلاف بین دنیای غرب و کمونیستها نیست، بلکه اختلاف بین کشورهای پیشرفته و کشورهای در حال رشد است.^۵

۱. همان؛ صفحه ۶۷.

۲. تراست مغزهای امپراطوری؛ صفحه ۱۹۶.

۳. هیچکس جرأت ندارد آن را توطئه بنامد.

۴. روزنامهٔ کیهان؛ شمارهٔ ۱۲۷۴۲؛ یکشنبه ۶۵/۲/۲۸؛ صفحه ۱۶؛ مقاله: مرثیه‌ای برای امپراطوری آمریکا.

۵. مجلهٔ سروش؛ شمارهٔ ۶۷؛ مورخ ۵۹/۶/۲۲؛ صفحه ۲۲.

و لذا آمریکا و شوروی می‌توانند بهم نزدیک شوند. همین نظر را مقاله‌ای از مجله فارین افرز به زبان علمی و دقیقی مطرح می‌کند.^۱

در این مقاله، نشریه شورای روابط خارجی آمریکا، توصیه می‌کند که شوروی باید اکنون به فکر کیفیت محصولات صنعتی خود باشد و این هم ممکن نیست مگر از طریق برنامه‌ریزی کامپیوتری - یعنی همان موج سوم انقلاب تکنولوژیکی که کمیسیون سه جانبه مبشر و مبلغ و پیش‌تاز آن است - پی جویی این راهنمایی از جانب آمریکا و حرف شنوی مسکو، بخوبی نشان می‌دهد که به قول امام فقید عزیز، آمریکا، شوروی را هم بازی داده است. بدلیل اهمیت این همراهی و همکاری دو ابر قدرت شرق و غرب و نیز برای دنبال کردن علت این اتحاد، این مسأله را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهیم تا روشن شود که دوران تضاد منافع و مخاصمه کمونیسم و امپریالیسم و مقابله دو اردوگاه شرق و غرب چگونه به پایان رسید.

مجله فارین افرز در پاییز ۱۹۸۵ دو مقاله در زمینه روابط آمریکا و شوروی چاپ کرده است که یکی از آنها به قلم نیکسون رئیس جمهور اسبق آمریکا است.^۲ او می‌نویسد:

آمریکا و شوروی، یک هدف عمده مشترک دارند و آن ادامه حیات است... ما می‌توانیم با گورباچف وارد معامله شویم ... بحث در مورد ایدئولوژی نیز مفید نخواهد بود. آقای گورباچف همانند ریگان به ایدئولوژی خود وفادار و معتقد است و هیچیک از آن دو قصد ندارد دیگری را به سلک خود درآورد... آنچه که باید در صدر دستور جلسه ملاقات سران ابرقدرتها

۱. اطلاعات سیاسی؛ ۶۴/۱۲/۷؛ صفحه ۸.

۲. اطلاعات سیاسی؛ مورخ ۶۴/۱۰/۱۱؛ صفحه ۳.

قرار داده شود، بحث در مورد کنترل تسلیحات نیست بلکه کانونهای بالقوهٔ ایجادکنندهٔ ستیز میان آمریکا و شوروی است. این کدام کانون بالقوهٔ بحران و یا کدام هدف مشترک است که بنظر نیکسون بخاطر آن، هم از اختلاف ایدئولوژی می‌توان گذشت و هم از تسلیحات اتمی لازم نیست که بترسند؟ جواب را خود او می‌دهد:

شوروی باید بویژه نگران خیزش بنیادگرایی اسلامی باشد. نه فقط به این دلیل که یک سوم جمعیت اتحاد شوروی مسلمان است بلکه همچنین به این خاطر که انقلاب اسلامی در زمینهٔ حمایت از مردم در کشورهای جهان سوم، با انقلاب شوروی رقابت می‌کند.

انصافاً این سیاستمدار کهنه کار آمریکایی بهتر و درستتر از این نمی‌توانست حقیقت را بگوید.

نیکسون مقاله‌اش را با این جمله ختم می‌کند:

کاستی‌های شوروی هر چه باشد، آنها در تعقیب اهداف سیاست خارجی خود، محکم، صبور و مستدام خواهند بود. ما باید از این نظر با آنها رقابت کنیم. گورباچف ۵۴ ساله، مردی است که نیازی به عجله ندارد و ممکن است آنقدر زندگی کند که با پنج رئیس جمهوری آمریکا به معامله بپردازد. ما نباید این فرصت را به او بدهیم که در انجام معامله با یک رئیس جمهوری، به این امید که ممکن است معامله با جانشین او بهتر باشد، درنگ کنیم.

یعنی آقای نیکسون، کاملاً به گورباچف امید و دل بسته و عجله دارد که زودتر روابط درست شود.

عیناً این حال و هوا را در مقاله دیگر در همان شماره پاییز فاریز افروز تأیید و تکرار می‌کند^۱ و می‌نویسد:

با توجه به این مسأله که گورباچف با رهبران قبلی که عموماً پیر و بیمار بودند تفاوت بسیار دارد، شهروندان شوروی با انتخاب میخائیل گورباچف به عنوان دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی تا حدودی احساس آرامش کردند. گورباچف در سن ۵۴ سالگی می‌تواند در جای پسران رهبران قبلی باشد. علاوه بر این و با توجه به سن او، گورباچف می‌تواند یک دهه و یا بیشتر در رأس کار باشد تا برنامه‌هایی را که می‌خواهد اجرا کند.

در واقع یعنی برنامه‌هایی را که آمریکا و کمیسیون سه جانبه می‌خواهد، او می‌تواند عمل نماید!

فاریز افروز ادامه می‌دهد:

مسأله دیگری که مؤثر و قابل توجه است سرعت و اراده‌ای است که وی توانسته است با کمک آن کنترل را بدست آورده و به حل مشکلات پردازد... کار فوری وی متوقف کردن افت تولید صنعتی است که درست پیش از مرگ کنستانتین چرنینکو آغاز شد... سقوط تولید از بسیاری جهات شبیه به وضعی بود که یوری آندروپوف پس از مرگ برژنف با آن مواجه شد.

تذکر و توجه به این نکته ضروری است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آمریکا شدیداً احساس نیاز به همراهی و همدلی با شوروی کرد کاری که با

حضور برژنف امکان پذیر نبود. اما با مرگ او و روی کار آمدن آندروپوف یهودی که چهل سال رئیس کاگ ب بود، آمریکا امید فراوان به اصلاح امور و تغییر جهت روابط دو ابرقدرت بست. اما با مرگ سریع آندروپوف، این امید به آمریکا وفا نکرد. چرنینکو هم آمد و رفت و اکنون نوبت گورباچف ۵۴ ساله و مایه دلگرمی فراوان آمریکا بود.

و اما اهداف گورباچف و امیدهای کمیسیون سه جانبه چیست؟ فارین افرز جواب می دهد:

مشکل شورویها، مسأله تولید بیشتر نیست، بلکه موضوع، تولید با کیفیت بهتر است. اتحاد شوروی باید کیفیت تولید را بهبود بخشد یعنی تسلط یافتن بر تکنولوژی های جدیدی که دارد تمام دنیا را تسخیر می کند.

یا برنامه ریزی کامپیوتری و همان که آلون تافلر در کتاب موج سوم - از کتابهای توجیه گر سیاست اقتصاد واجد جهانی کمیسیون سه جانبه - آن را توضیح داده است.

مقاله فارین افرز توصیه می کند که شوروی باید به سیستم مدرن صنعتی و برنامه ریزی مجهز شود و این کار لزوماً به معنی همسو شدن با غرب و باز کردن درهای اقتصاد بسته سوسیالیستی و یا به تعبیر غربیها رعایت دموکراسی است.

آیا گورباچف زیر بار این توصیه ها و رهنمودها می رود؟

چهارم فوریه ۱۹۸۷ (یعنی یکسال و نیم پس از انتشار آن دو مقاله فارین افرز) میخائیل گورباچف،... شخصیت های اجتماعی و سیاسی معروف ایالات متحده آمریکا را که ... به مسکو

آمده‌اند، نزد خود پذیرفت.^۱

نووستی، خبرگزاری مطبوعات شوروی گزارش خود را از این دیدار منتشر کرده است. اکنون گورباچف است که پیشنهاد می‌دهد و توصیه می‌کند! اما همان حرفهایی را می‌زند که یکسال و نیم پیش نشریه شورای روابط خارجی آمریکا با دلگرمی از سن ۵۴ ساله گورباچف نوشته بود. گورباچف از میهمانان آمریکایی خود - که عموماً اعضاء کمیسیون سه جانبه‌اند و یکی از آنها هنری کیسینجر، صهیونیست معروف و از اعظم نظریه پردازان آمریکاست - اینگونه پذیرائی می‌کند:

میخائیل گورباچف مبانی سیاست بین‌المللی اتحاد شوروی را تشریح کرد و خاطر نشان ساخت که ما روابط شوروی و آمریکا را در متن تمام سیر وقایع جهانی ارزیابی می‌کنیم ... این واقعیتهای عبارتند از موضوع جنگ هسته‌ای ... استقرار اسلحه در فضا ... کنترل سلاح هسته‌ای، مطیع کردن دیگر کشورها و استفاده از ذخائر آنها به ترتیبی که در گذشته انجام می‌شد یک جریان توأم با ابتذال است ... ما در پیشنهادهای فعلی خود راجع به امور سیاست خارجی، مدعی صحت تام اقدامات خود نیستیم و همواره برای پذیرش افکار سازنده آمادگی داریم.

مهمترین بخش نظرات گورباچف، اعلام آمادگی برای همکاری با آمریکا و تغییر سازمان داخلی شوروی و خلاصه برنامه‌ریزی اقتصادی و رعایت دموکراسی است. او می‌گوید:

همزیستی مسالمت‌آمیز آترناتیو ندارد. موضوع این نیست که

ما از همدیگر خوشمان می‌آید یا نه. این موضوع در ورای سیاست قرار دارد. آمریکا طوری می‌خواهد که آمریکاییها طالب آنند ولی ملت شوروی هم جامعه خود را بر مبنای نسخه‌های خارجی بنا نخواهد کرد.^۱ (!) ... روابط شوروی و آمریکا را باید در جهات مختلف از جمله در رشته‌های اقتصادی، علمی و فرهنگی و تماسهای انسانی گسترش داد... مسائل تغییر سازمان در اتحاد شوروی، هدف آن تأمین مبنای وسیعتر سوسیالیسم و دموکراسی در کشور است. این کار در حکم انصراف از سیستم سوسیالیستی نیست... کلید این کار هم شرکت تمام مردم در تکمیل جامعه است... تغییر سازمان در اتحاد شوروی با منابع ملل دیگر مغایرت ندارد... بیایید براساس تجزیه و تحلیل عینی وقایع، بر مبنای عقل سلیم، بطرف یکدیگر حرکت کنیم.

چنانکه ملاحظه می‌شود گورباچف دقیقاً همان چیزی را ارائه می‌کند که آمریکا می‌خواهد و قطعاً این تغییر سازمان در شوروی با منافع آمریکا مغایرتی ندارد؛ اما اینکه او این نکته را تذکر می‌دهد به آن دلیل است که واقعاً این تغییر سیاست برای بعضی از ملتها ضرر دارد. در همین صفحه روزنامه که سطور قبل را از آن نقل کردیم، در خبر دیگری آمده است:

اسلام آباد؛ واحد مرکزی خبر ... درگیریهایی که از دو ماه پیش در قزاقستان، دومین جمهوری بزرگ شوروی آغاز شد همچنان ادامه دارد و مقامات شوروی به شدت سرگرم سرکوب

۱. ظاهراً آقای گورباچف نسخه فارین افرز در یکسال و نیم قبل و توصیه‌های کمسیون سه جانبه را «خارجی» نمی‌داند.

جوانان مسلمان قزاقستان می‌باشند و ورود خارجیها به این منطقه را ممنوع کرده‌اند... از دویست و نود میلیون جمعیت شوروی، بیست و چهار درصد آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند... پنج جمهوری از مجموع شانزده جمهوری در شوروی، مسلمان نشین هستند که ۹۰٪ ساکنان آن مسلمانند... مقامات شوروی آشکارا با تعلیمات اسلامی مبارزه می‌کنند و از آغاز حکومت کمونیستها، دهها هزار مسلمان را به شهادت رسانده‌اند... اوضاع حساس در مناطق مسلمان نشین شوروی زنگ خطر را برای حکومت شوروی بصدا درآورده است.

همان زنگ خطری که نیکسون یکسال و نیم قبل از دیدار کیسینجر و همراهانش با گورباچف شنیده بود و همان خطری که موجب شده است آمریکا و شوروی جنگ و دعوای چندین ساله را بسرعت فیصله داده و متوجه دشمن مشترك شوند.

همچنانکه گورباچف درست برنامه‌های کمیسیون سه جانبه را پذیرفت، کیسینجر هم پس از بازگشت از مسکو، سیاستهای گورباچف را تأیید کرد، منتهی با لحنی مزورانه و همراه با دوز و کلکهای سیاسی صهیونیستی!:

بنا به گزارش خبرگزاری فرانسه از نیویورک، کیسینجر معتقد است شوروی برای خوشایند غرب دست به این اصلاحات نزده است، بلکه سعی بر تولید کالاهای با کیفیت عالی و تکنولوژی بیشتر را دارد نه دموکراسی! چنانچه شوروی بدون تغییر در سیاست خارجی که موجب نقش کنونی شده است به هدف نیرومندتر ساختن کشور دست یابد در دراز مدت

دموکراسیهای غربی نامطمئن تر خواهند شد... هدف اصلاحات داخلی، تنظیم یک سیاست خارجی آشتی طلبانه تر نیست برعکس ممکن است عامل دیگری بر توسعه طلبی و مبارزه در آن ایدئولوژی باشد. وزیر امور خارجه سابق آمریکا که اخیراً از شوروی دیدار کرده و با رهبری میخائیل گورباچف نیز ملاقات و گفتگو نموده است، رهبران شوروی را دارای توان فکری بسیار قوی تر از پیشینیان خود در اجرای سیاست خارجی می داند... پیام وی برای سیاستگزاران آمریکا این بود که اقدامات اخیر گورباچف را باید جدی گرفت.^۱

روزنامه کیهان^۲ از قول خبرگزاری جمهوری اسلامی در مسکو، خبری را درج کرده است که ماهیت گورباچف و فایده کوششهای او را نشان می دهد. در این خبر پس از تذکر این نکته که آخرین رهبر شوروی سابق، مصونیت از بازرسیت تمام شده و «حتی از همراه داشتن محافظ مسلح محروم شده» آمده است که:

همین گورباچفی که در روسیه محبوبیتی ندارد، دیروز در آمریکا جایزه ستاره داود را از طرف جامعه صهیونیستهای آمریکا دریافت کرد.

و تو خود صد حدیث مفضل خوان از این مجمل.

همین «جدی گرفتن اقدامات اخیر گورباچف» در سرمقاله نیویورک تایمز هم مورد تأیید قرار گرفته است:

آمریکا باید از اصلاحات جاری در شوروی که توسط میخائیل

۱. روزنامه ابرار: ۶۵/۱۲/۵.

۲. در تاریخ ۷۶/۱/۲۷ خود - در صفحه آخر

گورباچف رهبری می‌شود حمایت کند؛ هر چند که این اقدام باعث تقویت اقتصاد شوروی (و تبدیل آن) به یک دشمن شود... هدف استراتژی اصلاحی میخائیل گورباچف رهبر شوروی تقویت اقتصاد این کشور است... واشنگتن و شرکای غربیش نباید با این تئوری که آنچه برای شوروی خوب است بطور خودکار برای غرب مضر است، مخالفت کنند... ضمانتی وجود ندارد که یک شوروی اصلاح شده ملایم‌تر خواهد بود، لکن با توجه به آنچه که این کشور از آن دفاع می‌کند، اینها مخاطراتی است که آمریکا باید برای قبول آن آماده باشد.^۱

و خلاصه، ظاهراً با میمنت و مبارکی، عقد اتحاد دو ابرقدرت بسته شده است. و این کار، یکی از مهمترین قدمهای موفق کمیسیون سه جانبه است. چون این تشکیلات در سال ۱۹۷۳ با خیمه‌شب بازی سادات در جنگ رمضان و به ضرب نفت خلیج فارس و اطاعت محض سعودی و شیوخ، تنگه‌زاین و اروپا را خرد کرده و آنها را خاضع کرده بود و اکنون که شوروی هم سر براه شده - و ایضاً چین - دیگر مشکلی باقی نمانده است.

اما علاوه بر این مرحله اساسی و این شکل‌گیری سیاسی، جنبه مهم دیگر، گستره و دامنه وسیع برنامه‌ها و طرحهای این اتحادیه همه جانبه استکباری است که از تنظیم و طرح‌ریزی نظام واحد جهانی در مسائل اقتصادی و سیاسی فراتر رفته و به ایجاد نظام واحد جهانی در زمینه علمی و فرهنگی هم گسترده می‌شود.

سازمان خیریه کارنگی، سازمان کلوب صاحبان صنایع اتمی، بنیاد راکفلر،

بنیاد فورد، انستیتو بروکینگز، سازمان یونسکو و غیره، از اذنباب و توابع همان کمیسیون سه جانبه است. اگر در مورد ماهیت آن چند مؤسسه آمریکایی، کمترین تردیدی نداشته باشیم ولی در مورد یونسکو، با اعجاب و حیرت باید دانست که:

این سازمان که خود بخشی از متعلقات سازمان ملل متحد می‌باشد، هدفش ایجاد تفاهم فکری و فرهنگی بین ملل جهان می‌باشد و خود این سازمان از طریق نشریه جهانی که در ایران به نام «پیام یونسکو» منتشر می‌شود، یکی از بزرگترین مبلغین غیر مستقیم تر ایجاد یک نظام واحد اقتصاد جهانی است.^۱

حدود $\frac{۴}{۵}$ بودجه سازمان یونسکو، توسط ۱۵ کشور عضو کمیسیون سه جانبه تأمین می‌گردد.^۲

در همین مسیر است که کتابهایی که در سالهای اخیر توسط شورای روابط خارجی و کمیسیون سه جانبه منتشر شده و اهداف و اغراض استکباری آنها منتهی به زبانی ظاهراً علمی و منطقی و استدلالی و با بهره‌گیری از آخرین روشهای القاء و اثبات اندیشه و در عین حال با تظاهر به دفاع از بشریت و آینده او تألیف و تدوین شده است.^۳

همچنین رسانه‌های گروهی و بنگاه‌های خبری که با گستردگی عظیمی در سطح جهان، افکار و اندیشه‌ها و مطامع آنها را منتشر کرده و تمامی مردم جهان را تحت بمباران القائات حساب شده و برنامه‌ریزی شده قرار می‌دهند از

۱. کمیسیون سه جانبه؛ صفحه ۲۹.

۲. همان، صفحه ۶۹.

۳. و اغلب به فارسی هم ترجمه شده است.

قبیل شبکه‌های رادیو تلویزیونی ا. بی. سی؛ سی. بی. اس؛ ان. بی. سی، شرکتهای مطبوعاتی وال استریت جورنال، نیویورک تایمز، واشنگتن پست، نیوزویک، تایم، لایف، تایمز میرور، هرالڈ تریبون، مک گرو هیل ... و صدها مجله و نشریه وابسته به آنها که در تملک گروه راکفلر و مورگان است.^۱ و در جهت خط و برنامه کمیسیون سه جانبه عمل می‌کنند.

ایضاً بنگاههای آسوشیتدپرس و یونایتدپرس و رویتر که تحت سلطه همین سرمایه‌داران صهیونیست است. به اینها، باید کمپانیهای سازنده فیلمهای سینمایی، تلویزیونی، اسباب بازی، مجامع ورزشی، تفریحی و غیره و غیره را نیز افزود که همگی در يك جهت، ولی هر کدام با شیوه و زبان و راه و روش خاص خود، يك آهنگ را ساز کرده‌اند و آنها هم اینکه دنیا بالاجبار و بالطبع به سمت یکپارچه شدن و يك واحد شدن و یکسان شدن پیش می‌رود و از این مسیر و از این جریان، گریزی نیست. یکی می‌گوید: تاریخ بشر، دوران کشاورزی و صنعت را گذرانده و بسوی اتوماسیون و الکترونیک می‌رود.^۲ دیگری می‌گوید قبل از گوتنبرگ فرهنگ جامعه شفاهی بود؛ بعد از گوتنبرگ و چاپ، فرهنگ، محصول کتاب بود و کتبی؛ و از این بعد، دوران حاکمیت تلویزیون است.^۳ (توجه شود که این هر دو سخن، یکی است) از يك سو، سیطره کامپیوتر تبلیغ می‌شود و از سوی دیگر فایده علمی و کارآیی و بهره‌دهی علم توضیح داده می‌شود و اینکه فایده علم این است و نه رساندن انسان به یقین.

۱. کمیسیون سه جانبه؛ صفحه‌های ۷۰ و ۷۱.

۲. موج سوم؛ آلون تافلر. بعنوان نمونه، یکی از این موارد است که بطور مشروح در این زمینه بحث کرده است.

۳. آینده‌های جیبی آقای مک لوهان.

کسانی، زبان جهانی می‌سازند تا ارتباط همهٔ آدمهای عالم، براحتی برقرار شود؛ اگر چه بسیار تنگ و حقیر و ساده و روزمره^۱ و دیگران با همهٔ توان می‌کوشند که در فیلم و کارتون و رمان و شعر، مثلاً درد مشترک انسانها را بیان کنند و بسرایند. و خلاصه همهٔ کوششها با هدایت مراکز غیبی! برای رسیدن به نظام واحد جهانی است؛ نظامی که در آن، اعضاء کمیسیون سه جانبه و شورای روابط خارجی، یعنی سرمایه‌داری صهیونیست و در رأسشان راکفلرها، فرمانروا و حاکم مطلق باشند و بقیهٔ مردم جهان بنده و برده و فرمانبردار و مطیع. و از آنجا که این برنامه‌ریزان آیندهٔ بشریت گمان می‌کنند که وسائل رسیدن به مطامع خویش را هم در اختیار دارند، با همهٔ توان در این مسیر می‌کوشند.

پروتکل‌های علمای یهود، دانش و ثروت را دو وسیلهٔ اصلی احراز این برتری شناخته بود و در کمیسیون سه جانبه و شورای روابط خارجی هم از همین دو ابزار برای پیشبرد اهداف خود، استفاده می‌کند. یک مجلهٔ آمریکایی^۲، مقاله‌ای دربارهٔ اسرائیل دارد که در صفحهٔ اول آن، دو عکس بسیار گویا و حساب شده، چاپ کرده است: یکی، عکس يك عروس یهودی است با طلا و جواهرات زیادی که زینت اوست و دیگری تصویر یک متخصص کامپیوتر، یعنی دانش و ثروت؛ به ارزش و زیبایی یک نوعروس و دانش در حد آخرین پیشرفتهای علمی و تکنیکی و الکترونیکی جهان. گویی

۱. بعنوان یک نمونه رجوع شود به مقاله «زبان اسپرانتو» در کتاب فرهنگ و زبان: انتشارات برگ.

۲ - National Geographic; Vol 198; No:1; July 1985; P. 2,3.

این نشریه مقاله‌ای هم دربارهٔ ایران دارد - که خواندنی است - و قطعاً همراهی این دو مقاله در یک شمارهٔ مجله، حساب شده است.

این دو تصویر در ابتدای این مقاله، همچون دو ستون یا کین و و بوآز در مدخل معبد سلیمان است که یکی نشانه روح قدرت و مذکر و خورشید و پدر است و دیگری علامت روح زیبایی و مؤنث و ماه و مادر^۱. پیداست که کوشش فراوانی می‌شود برای اثبات اینکه دنیای آینده از آن این «قوم برگزیده و منتخب خدا» است. آینده خاورمیانه به معنی مرکز جهان در بیت‌المقدس؛ آینده جهان از نظر سیاسی و اقتصادی در نیویورک^۲؛ آینده بشریت در همه اقطار عالم بعنوان فرمانبران و مایملک آن نژادبرتر؛... و برای رسیدن به اینهمه، از یک سو برای آن قوم برگزیده، دانش و ثروت لازم است و لاجرم از سوی دیگر برای دیگران جهل و فقر.

سردمداران استکبار، درست بهمان مقدار که برای کسب علم^۳ و ثروت می‌کوشند، برای استثمار و استحمار ملت‌ها و فقیر کردن و در جهل نگاهداشتن آنها هم تلاش می‌کنند.

فقیر کردن ملت‌ها، آنقدر واضح و آشکار است که دیگر احتیاجی به بررسی و تحلیل ندارد. در کشورهای باصطلاح مرفه هم، با تعبیری که از رفاه شده و با التواء مزورانه که تجمل و مصرف و رفاه پرستی را بعنوان مقابله با فقر جا انداخته است، در واقع آدم‌ها را وابسته‌تر و مادی‌تر کرده‌اند. در حالیکه فقر، یک

۱. تورا؛ کتاب اول پادشاهان باب هفتم؛ و کتاب دوم تواریخ ایام، باب سوم؛ و منابع فراماسونری. همچنین رجوع شود به مقاله «راز ستون» در فرهنگ و زبان.

۲. برای اینکه دانسته شود آمریکا خود تحت سلطه صهیونیست‌هاست رجوع شود به فصل اول کتاب جهان زیر سلطه صهیونیسم. همچنین مقاله «سایه صهیونیسم بر اندیشه دولتمردان آمریکا» از فارین افروز؛ اطلاعات ۶۵/۱۲/۲۱؛ ص ۲۰؛ که نشان می‌دهد که قضیه آنقدر شور شده که خودشان هم اقرار می‌کنند.

۳. روشن است که علم مورد نظر غریبان، علم تجربی است و چیزی است در حد استفاده برای کسب قدرت.

مفهوم نسبی است و نه مطلق؛ و افراد ملت‌ها، با هر میزانی از رفاه، در مقایسه با مرقه‌ترها، احساس فقر و نیاز می‌کنند و تحت تأثیر تبلیغات، همه تلاش و کوشش خود را صرف مصرف بیشتر می‌نمایند و مدام خود را نیازمندتر احساس می‌کنند. اما در فرهنگ اسلامی، قناعت و پرهیز از اسراف و تبذیر خود دقیقترین راه مقابله با فقر و بهترین طریق دستیابی به استغناء و بی‌نیازی است: «امام باقر یا امام صادق فرمود: هر که به آنچه خدا روزیش کند قانع باشد، بی‌نیازترین مردم است.»^۱

از سوی دیگر، با علم و دانش هم، دستگاه تبلیغاتی استکباری همین ترفندها را بکار برده است. اگر علم و دانش، وسیله‌ای است برای کسب قدرت و عزت، وقتی می‌بینیم که چه بسیار متخصصان و عالمان و دانشمندان که در جهان امروز، مزدوران حقیر و بی‌ارزش صاحبان قدرتند، نباید تردید کنیم که این، علم و دانش و وسیله تحصیل عزت و شرف و بزرگی نیست، بلکه حماقتی است در لباس دانش و جهالتی در قالب علم. اینگونه متخصصان و دانشمندان، در واقع فریب خوردگان با دانشی هستند که نه ارزش خویش را می‌شناسند و نه جامعه و تاریخ را و نه عالم هستی را دریافته‌اند. بلکه افراد حقیری هستند که خود را عالم خیال کرده‌اند و در واقع بدلیل جهل خود، از استعداد و اطلاعات تخصصی و مقطعی‌شان، بنفع مال‌اندوزان پست و قدرت پرست، سوءاستفاده می‌شود. این، سرنوشت علم و دانش امروز، نزد بسیاری از روشنفکران و غریب‌دگان است. اما کارگزاران و گردانندگان جهان استکباری برای خود، علم و دانشی را تخصیص داده‌اند که جامع باشد و از زاویه‌های گوناگون بتوانند آنها را آخرالامر به سلطه و قدرت برساند. البته اینان هم با

حذف ایمان الهی و انسانی، به علمی دست یافته‌اند که شیطانی است. آنچه که در اسلام از علم آموزی خواسته شده، نه آن است و نه این. نه دانش تخصصی وسیلهٔ تحصیل مزد و معاش حقیر و نه دانش کلی در جهت مطامع شیطانی.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: علمی که ترا اصلاح نکند، گمراهی است و مالی که سودت نبخشد، گرفتاری است.^۱

چنانکه ملاحظه می‌شود، علم حقیقی، معنی فقر را هم روشن می‌کند و لذا، بهترین و دقیقترین راهی که برای مبارزه با استکبار و صهیونیسم وجود دارد، تحصیل دانش است و دانشی که انسان را اولاً مؤمن و معتقد بار بیاورد و ثانیاً در مقابل دسیسه‌های شیطانی مهیا و مجهز سازد. شناختن توطئه‌های صهیونیسم بین‌المللی و ترویج و اشاعهٔ معرفت عمومی اجتماع دربارهٔ این شگردها و شیعه‌های قدرت طلبان زراندوز، بهترین راه مقابله و مبارزه با آنهاست. و از آنجا که تنها دین اسلام است که این نعمت شناخت و معرفت و علم مؤمنانه را در دسترس انسانها قرار می‌دهد، استکبار و صهیونیسم هم، بیشترین دشمنی را با دین اسلام و شدیدترین خصومت و عداوت را با مؤمنان و مسلمانان دارند.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا.^۲

همانا دشمن‌ترین مردم بر آنها که ایمان آورده‌اند، یهود است و آنها که شرک ورزیدند.

و این چنین است که امروز، دشمن‌ترین دشمنان انقلاب اسلامی ایران، صهیونیسم جهانی است و اعوان و انصار آنها که با نام آمریکا و اسرائیل

۱. غرر الحکم و درر الکلم؛ فصل ۵۵.

۲. سورهٔ مائده، آیه ۸۲.

مزدوران این دو به خصومت خود ادامه می‌دهند. و سخن آخر اینکه اگر جهودان صهیونیست و مستکبران نژادپرست، منتظر رسیدن آخرین فرصت برای تکمیل حلقه‌های پایانی زنجیر بردگی و بندگی ملت‌هایند و درجهت تثبیت سلطه حکومت جهانی خویش با همه توان می‌کوشند، مسلمانان هم در انتظار فرج مولا و ظهور عدالت گستر منجی عالم، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریفند و برای آن روز مبارك؛ لحظه شماری و دعا می‌کنند. روزی که دنیا، همچنانکه از ظلم و ستم این ظالمان تاریخ پر شده است، از عدل و داد آن سرور عالمیان پر خواهد شد و درهای علم و معرفت، و رحمت و نعمت بر روی امت اسلامی باز می‌گردد.

تصویر آینده

یکی از راههایی که غربیها برای جا انداختن فرهنگ و ایدئولوژی خود، با وسعت و به کمال مورد استفاده قرار داده‌اند، «تصویر آینده» است و بخصوص این تصویر را به شکلی داستانی و گیرا ترسیم کرده‌اند تا با استفاده از عناصر تخیل و هیجان و شگفتی، به خواننده و بیننده این آثار بقبولانند که آینده، آن گونه خواهد بود که آنها نقش کرده‌اند. از آثار ژول ورن تا اودیسه ۲۰۰۰، و از داستانها صرفاً تخیلی و روزنامه‌ای تا آثاری که ظاهراً براساس استدلال و منطق و علم تنظیم شده است، همگی این هدف را دنبال کرده‌اند که نشان دهند غرب سفیدپوست با دسترسی به علم و تکنولوژی، به چنان پیشرفتهای حیرت‌انگیزی می‌رسد که می‌تواند به همه چیز مسلط شود و به همه ارکان عالم هستی، چنگ ببندد. گویی در اندیشه غربی، و مخصوصاً در آینده‌نگری آنها، ندای فرعونیت (وانا ربکم الاعلی) را همه جا می‌توان شنید. برای آنها معارضة و مبارزه با انسانها، در آینده، مسأله‌ای حل شده است و فقط گهگاه، ممکن است یک دانشمند هوشیار اما خبیث - و معمولاً هم باز غربی؛ چون دانشمندان فقط مال آنهاست! - باعث بعضی مزاحمتها بشود که آنها را

نمک و تنوع داستان لازم است، و بهر حال قضیه بخوبی و خوشی ختم می‌شود. اما مبارزه بشر - یعنی بشر غربی سفید پوست - در آینده، یکی با عوامل طبیعی است و دیگری با مواد و ماشینهایی که خود ساخته است. در این بخش دوم هم، باز می‌خواهند اللقاء کنند که به چنان قدرت علمی شگفت‌آوری دست یافته‌اند - یا می‌یابند - که مصنوعات آن می‌تواند کلی دردسر درست کند.

اما ما، با باورهای دینی، همیشه تصورمان از آینده، معادل ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که از یک سو آمیخته با قوی‌ترین امیدها و پرشکوه‌ترین انتظارات است و از سوی دیگر در حریری از ابهام پوشیده شده و نقاط غیر قابل تصویری دارد که برای آنها تصویری نداریم.

امروز که حرکت انقلاب اسلامی، ابعاد بسیار عظیم و غیر قابل محاسبه‌ای در جهان پیدا کرده است و در عرض چند سال، انعکاس نهضت اسلامی، در سراسر دنیای اسلام و در میان تمامی مستضعفان و محرومان جهان طنین‌انداز شده و ابرقدرت پرمدعای پروسدایی مثل آمریکا، در مقابل این انقلاب، اینگونه درمانده و فلج گردیده است، همه آرزوهای غیر قابل باور و تمامی باورهای رؤیایی ما، رنگ و جلوه‌ای تازه یافته و گاهی می‌خواهیم بدانیم - و یا سعی می‌کنیم که با تخیل و تصور، تجسم نماییم - که تصویر آینده جهان و انقلاب اسلامی، چگونه خواهد بود و اگر با همین معیارهای معمول و ملموس سیاسی رایج امروز دنیا و با همین تجربه‌هایی که تاکنون به دست آورده‌ایم بخواهیم سالهای آینده را تصویر کنیم، آن تصویر به چه شکل درخواهد آمد؟

به قیاس همین چند ساله انقلاب، بروشنی می‌فهمیم که مردم جهان، با دیدن و لمس کردن خباثت و ذنات استکبار شرق و غرب و ایادی و عوامل

آنها، هرگونه امید خیری از آنها را بریده‌اند و با دیدن قدرت و عظمت انقلاب اسلامی، قبول کرده‌اند و یا امید بسته‌اند که در صورت پایبندی به ایمان دینی و حفظ وحدت، می‌توان در مقابل قدرتها و ابرقدرتها ایستاد و بلکه آنها را از پای درآورد. بزرگترین شگرد استکبار که ترساندن مردم و تحمیق آنان بوده است، امروز دیگر کارایی خود را از دست داده است و طلسم این جادو و سحر، شکسته است. و لذا همگان فهمیده‌اند که این قدرتها، واقعاً قدرتی نیستند و اعتبار و ارزشی ندارند. این تکان روحی، از یک سو در مردم جهان، حرکتی بزرگ ایجاد کرده است و از سوی دیگر، در استکبار وحشت و ترس بیمانندی را موجب شده که هربار عکس العمل احمقانه‌ای می‌کند، و بیشتر و بیشتر، پوکی و پوچی خود را نمایش می‌دهد.

امروز جهان، برخلاف تصویری که غربیها می‌دهند، حقیقت دیگری دارد. آنها تقسیم بندی نیروها را با انواع و اقسام نقش و نگارها نقاشی می‌کنند همگی آنها می‌خواهند بگویند جهان شامل دو قطب «پیشرفته» و «عقب افتاده» است. این معیار این پیشرفت و پس‌رفت هم، ترقی علمی و صنعتی و انباشت ثروت و قدرتهای سیاسی و نظامی و اقتصادی است. در حالی که دیگر امروز بر همگان روشن شده است که اختلاف شرق و غرب، یک بازی سیاسی بود برای تحمیق مردم، تا آنان را با انتخاب یکی از دو ابرقدرت به عنوان قیّم و سرپرست و پشتیبان وادارند؛ و حقیقت این است که هر دو ابرقدرت یک ماهیت داشتند و آنهاست استکبار و سلطه‌جویی بود و حتی بوضوح بیشتری می‌توان گفت که شرق مارکسیست، خود زائیده و دست‌پخت و آلت فعل غرب مال‌اندوز است.

بسیاری از کشورهای غیر متعهد - که نمایشی بود از عدم وابستگی به یکی از دو طرف شرق و غرب - در حقیقت تحت سیطره یکی از آن دو بودند. بساط

سازمان ملل و سازمانهای حقوق بشری برای گول زدن مردم جهان و گیج کردن آنان و دلخوش کردنشان به صلح و آرامش است و در حقیقت آلت فعل قدرتهای صاحب «وتو».

تبلیغات فراوان درباره جنگ جهانی آینده و خطر بمباران هسته‌ای و انفجار جمعیت و فاجعه گرسنگی و آلودگی محیط زیست و بیماریهای همه گیر و مهلك و غیره و غیره، بیش از آنکه بخاطر جلب توجه همگانی به خطراتی باشد که در مقابل بشر است، در واقع برای ترساندن او و تحمیل راه‌حلهای از پیش ساخته و محکم کردن بندهای بندگی و اسارت است.

امروز دیگر عموماً می‌دانند که «کمیسئون سه جانبه» تشکیلاتی است از مجموعه سرمایه‌داران و متخصصان آمریکا و اروپا و ژاپن - به رهبری و هدایت راکفلر - که روسیه و چین را در استخدام خود درآورده و داعیه ایجاد یک نظام واحد جهانی در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی دارد تا کار سیطره و سلطه بر تمامی جهان در همه ابعاد گوناگون را یکسره کند و همه بازیها و تبلیغات و زمینه‌چینی‌های موجود در دنیا هم سرنخش در دست همین کمیسئون است.

اما در واقع، تصویر حقیقی جهان، تصویر يك جنگ و مبارزه اساسی بین دو نیرو است:

اول؛ همه قدرتهای استکباری با همه ترفندهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و مجهز به يك شبکه تبلیغاتی وسیع شامل رادیو و تلویزیون و سینما و مجله و روزنامه و کتاب، و غاصب همه ثروتها و منابع و نظام بانکی و صنعتی و انرژی و مسلط بر تمام حکومت‌های دست‌نشانده و مزدور در سراسر عالم و متکی به پیشرفتهای علمی و سیستم کنترل الکترونیکی و ماهواره‌ای و جاسوسی؛

و دوم؛ توده‌های عظیم و بیکران چند میلیاردی انسانها که در سراسر جهان، حتی در همان کشورهای «متمدن» و ابرقدرت و قلدر، حضور دارند. اینان بدلیل وجود وسائل ارتباط خبری - که شمشیر دولبه استکبار شده است - از ظلم و جور همگانی و عمیق و وسیع استکبار، در همه ابعادش کم و بیش آگاه شده و چشم امید به تنها حکومت و ملتی دوخته‌اند که با فریاد بلند و ایثار و فداکاری، به شرق و غرب و راست و چپ و همه دوز و کلکهای آنها «نه» گفته و تصمیم دارد بر علیه همه آنها و تنها با اتکاء به الله راهش را خودش انتخاب کند و آزادیش را با خون تحصیل نماید و استقلالش را با مقاومت و هوشیاری تضمین نماید.

قطب استکبار، به همه نیروهای ممکن و قابل تصوّر مجهّز است اما دستش از مردم و ایمان و اعتقادشان کوتاه. در حالیکه قطب دیگر با فقدان هرگونه نیروی قابل اعتنای این جهانی، متکی به قدرت لایزال الهی و ایمان و ایثار توده‌های مردم مؤمن است. آنها همه وسائل را گردآورده‌اند تا مردم را تحت سلطه خود درآورند و اینان گرچه هیچ یک از عناصر قدرت مادی و ظاهری را ندارند، اما با سری پرشور و دلی محکم و اراده‌ای استوار، مصمّم شده‌اند که دیگر زیر بار نروند.

از آنجا که این دو قطب - استکبار و اسلام - هر دو داعیه ایجاد حکومت جهانی واحد را دارند، قطعاً باید رو در روی یکدیگر قرار گرفته و یکی، دیگری را نابود کند و به هیچ روی امکان دوام و بقاء هر دو در کنار یکدیگر وجود ندارد. و لذا جهان امروز ما بر سر يك دو راهی خطیر - شاید بزرگترین و خطرناکترین و آخرین دو راهی انتخاب - قرار گرفته است.

بُرد با کدام است؟

استکبار با تجهیز همه قدرتهای مادی خود و با طراحی و برنامه‌ریزی

دقیق - که طی چند قرن زمینه چینی کرده است - می‌خواهد سلطه خود را بر تمامی مردم جهان مستقر و محکم کند و همه این تدابیر در یک جمله خلاصه می‌شود: ایجاد رعب و ترس و یا بی‌خبری و جهل در مردم تا سلطه استکبار را قبول کنند. یعنی استکبار یا با زور و قلدری و ایجاد ترس و وحشت باید سلطه خود را تضمین کند و یا با جهل و بی‌خبری و تحریف و تحمیق - و البته در اغلب موارد با این هر دو راه - اما انسان مسلمان انقلابی، با غلبه بر ترس خود و دست شستن از جان و قبول ایثار و فداکاری و با هوشیاری و آگاهی، این طلسم را شکسته است.

وقتی مردمی، آماده شهادت شدند و دیگر نترسیدند، دیگر نه از حمله نظامی کاری برمی‌آید و نه از بحران انرژی و جنگ و بمباران هسته‌ای و از گرسنگی و حصر اقتصادی و دیگر ترفندها و توطئه‌های زبون ساز و تحمیل‌گر. و وقتی از توطئه و دسیسه آگاه شوند، فریب جعل و تزویر سردمداران کفر و استکبار را نخواهند خورد و با عدم اعتماد به آنها، به هیچ ترفند و نیرنگی تسلیم نمی‌شوند و از راه مبارزه و مقاومت خود دست برنمی‌دارند.

استکبار وقتی می‌بیند که مردمی پیدا شده‌اند که از او نمی‌ترسند و او را فریبکار و نیرنگ‌باز می‌دانند، خود به وحشت می‌افتد؛ و وقتی می‌بیند که از همه وسائل قدرت و وحشت و تبلیغ و فریب او کاری ساخته نیست، خود دچار تزلزل و اضطراب می‌شود؛ که شده است و هر روز نشانه‌های این حقارت و تزلزل و ترس را می‌توان بوضوح در حرکات و رفتارشان مشاهده کرد. درست در همین جاست که توده‌های سراسر عالم، هم به انقلاب اسلامی - که چنین شگفتی غیر قابل تصویری را آفریده است - دل می‌بندند و ایمان می‌آورند و هم توان مقاومت در مقابل غول عظیم استکبار را در خود می‌یابند و تصمیم

می‌گیرند که در برابر آن بایستند.

و اینگونه است که در يك سو ، استکبار است با همه عوامل قدرت مادی، اما ترس و اضطرابی در عمق جان و دل؛ و از سوی دیگر مستضعفین عالمند که با دست خالی ولی با امید فراوان برای پیروزی و نجات. پیداست که برنده این جنگ گریزناپذیر کیست.

این، منطق محاسبه قدرتهای سیاسی است. اما ما برای این امید، دلائل محکمتری داریم: ایمان مذهبی به راهی که اولیاء دین برایمان ترسیم کرده‌اند.

وقتی که انشاءالله این مرحله تاریخ طی شد و حاکمیت الهی انقلاب اسلامی بر سراسر جهان و بر همه مظاهر انسانی برقرار گردید، آنگاه تصویر جهان، تصویری چنان شگفت آور خواهد بود که توجه به معدودی از عناصر آن، خود سرشار از عظمت و زیبایی است.

در آن روز، هزینه‌های تسلیحاتی کشورها، همگی حذف خواهد شد چون دیگر مبارزه و جنگ و اختلاف و تقار وجود نخواهد داشت. امروز کشورهای مختلف جهان، تحت سلطه دسیسه‌آمیز ابرقدرتها، مخارج هنگفتی را صرف تسلیحات نظامی می‌کنند. می‌گویند چیزی در حدود ۷۰٪ تمامی ثروتهای جهان، آزاد خواهد بود تا راه استفاده دیگری بیابد.

از سوی دیگر، امروز در سراسر جهان، تمامی دولتها، مبالغ هنگفتی خرج می‌کنند تا از نظر تبلیغاتی و آموزشی، این مخارج سرسام‌آور نظامی را توجیه کنند و به مردم بقبولانند که چنین هزینه‌هایی لازم است تا بار آن را مردم تحمّل و حمل کنند. این بخش هم در آینده منتفی می‌شود.

نظام اقتصادی جهان، طوری شکل داده شده است تا آنهمه اسراف و اینهمه جعل و دروغ و تزویر را بتواند تحمّل کند. در کشورهای غربی و

سرمایه‌داری، با سودو سودپرستی و تجمل و رفاه طلبی و شهوت پرستی و تنوع و تبلیغات و غیره و غیره در کشورهای شرقی، با زور و فشار و جبر، همه هزینه‌ها و مخارج غیر معقول و غیر انسانی بر مردم تحمیل می‌شود و وقتی عوامل این بساط نابود شدند، این نظام زور و تزویر هم از بین خواهد رفت و دیگر بطور نظام یافته و برنامه‌ریزی شده، برای مصرف‌گرایی و تجمل و تنوع تبلیغ نمی‌شود.

چون منابع و مراکز و علل اصلی فساد - که همین حکومت‌های موجود عالمند - از بین بروند همه مظاهر فساد هم نابود خواهد شد و دیگر اثری از انواع مواد مخدر، مشروبات الکلی، وسائل بازی مفسد، انواع ابزارهایی که یا مضر بحال مردمند و یا حداقل، لغو و بی‌فایده‌اند، مراکز قمار و عیاشی و انحطاط و امثالهم، همگی نابود خواهد شد و هزینه‌های آن آزاد می‌گردد. استفاده از علوم و تکنولوژی، امکانات فراوانی را در اختیار بشر قرار می‌دهد.

اگر امروز در آمریکا فقط ۴٪ از مردم بکار کشاورزی و دامداری می‌پردازند و علاوه بر تأمین خوراک همه مردم آمریکا، مقادیر عظیمی هم بخارج صادر می‌کنند، در آن روزگاران آینده که موانع رشد ملت‌ها برداشته می‌شود، سراسر جهان می‌تواند حداقل، با همین نسبت مواد غذایی تولید کند و چون در آن دنیای یکپارچه، صادرات معنی ندارد و چون این اسرافکاری عجیب آمریکایی هم وجود نخواهد داشت، پس با درصد کمتری از جمعیت هم می‌توان امر کشاورزی و دامداری را نظم و نسق داد.

از سوی دیگر چون در جهان آینده اسراف حرام است، اینقدر پرخوری و تجمل و تنوع و وسائل زائد برای زندگی لازم نیست و از هر چیزی حداکثر استفاده می‌شود، هیچ چیز تخریب نمی‌گردد، دور ریخته نمی‌شود، هرز

نمی‌رود، بلا استفاده نمی‌ماند و همهٔ اینها چون از جانب خود مردم و براساس ایمان و اعتقاد دینی و بنا بر رسم و عادت اجتماعی عمل می‌شود، رقم بسیار بالایی از صرفه‌جویی را موجب می‌گردد.

در دنیای رفاه پرست امروز، در مقابل چنین تصویری، بلافاصله گفته می‌شود که: «پس ساعات کار را می‌توان کم کرد.» این سخن، نشأت گرفته از روحیه‌ای است که کارکردن را بیگاری می‌داند و دیده است که محصول کار آدمها را دیگران می‌برند و می‌خورند و سوء استفاده می‌کنند. اما در دنیای مورد بحث ما که کار کردن عبادت است و از استثمار خبری نیست و رفاه طلبی و تنبلی و بیکاری و تفریحات مبتذل تبلیغ نمی‌شود و بلکه تقبیح می‌گردد، همه می‌خواهند کار کنند و از کارکردن لذت می‌برند و اینهم باز به تولید عمومی کمک فراوان می‌کند.

امروز، وضع عمومی جهان، آنچنان با بیعدالتی و ناامنی فردی و اجتماعی آمیخته است که بسیاری از استعدادهای ارزنده و شایسته، محکوم بزوال و فناست؛ در حالیکه در دنیای آینده، با فراهم آمدن شرایط انسانی، امکان رشد برای همهٔ افراد ایجاد می‌شود و هیچ استعدادی از بین نخواهد رفت و تمامی ارزشهای بالقوهٔ انسانها با تربیت صحیح و آموزش درست، به منصهٔ ظهور رسیده و امکانات رشد و تعالی برای همگان تأمین می‌گردد. در آن شرایط، درصد کسانی که می‌توانند با نیروها و شایستگیهای خدادادی خود، باری از دوش بشریت برداشته و به حل مشکلات و معضلات جامعهٔ بشری کمک کنند، آنقدر افزایش می‌یابد که جهش بزرگی بسوی ترقی علم و معنویت را - با مرزهای غیر قابل تصور - موجب می‌شوند. علاوه بر این، حاکمیت عدل و قسط و تأمین امنیت روحی و حقوقی، حتی استعدادهای معمولی را هم رشد داده و موجبات ایجاد یک محیط سرشار از معنویت و تعالی علمی و روحی را

فراهم می‌آورند؛ و این خود قدمی بلند در تکامل جامعه جهانی بسوی خیر و صلاح خواهد بود.

نکته دیگر اینکه، در روزگار ما، بشر به چنان دانش و توانایی علمی دست یافته است که می‌تواند با بکارگیری آنها، شرایط فوق العاده‌ای را ایجاد نماید. اگر مشکل امروز بشر، این است که علم و دانش و تکنولوژی در اختیار صاحبان قدرت و ثروت قرار گرفته، در آینده، این همه میراث علمی، در خدمت تمامی انسانها و در جهت نیکیبختی عموم مردم بکار خواهد رفت. شرایط کار سهولتر و محصول تلاش، بسیار فراوانتر و توزیع امکانات عادلانه خواهد بود. حال، با این فضای امن و عدل و با کار همگانی و حذف مخارج زائد و فاسد و اسرافکاری، وضع زندگی اجتماعی به چه صورتی در می‌آید؟

جواب این است که از نظر اقتصادی، با کار درصد کمی از مردم در زمینه‌های کشاورزی و صنعتی، همه نیازهای همگانی، تا آخرین حد مقبول و مطلوب برآورده می‌شود و باقی وقت و انرژی و سرمایه و تولید را می‌توان مصروف بهترین فعالیتهای و شایسته‌ترین کارها کرد یعنی کارهای علمی و هنری و ادبی و طرحهای بسیار عظیم تحقیقاتی و ... و از آنجا که تحصیل علم و ادب و هنر، بالاترین ارزشهای عبادی و انسانی است، بیشترین ساعات روز بیشترین افراد، صرف علم و دانش می‌شود.

همه افراد از بچگی تا بزرگی و بلکه تا لحظه مرگ، تحت تعلیم قرار می‌گیرند و تا عالیترین مدارج علمی و دانشگاهی را طی می‌کنند. تحصیلات عمومی، شامل همه معارف بشری می‌شود و مثل امروز اینقدر تخصصی نمی‌گردد. اطلاعات عمومی افراد از مسائل دینی، علوم تجربی، تاریخ، ادبیات، هنرها، مسائل فنی، ... تا سطوح بسیار بالایی رشد می‌کنند. کسانی که این بخش تحصیلات همگانی را به پایان می‌برند، وارد مشاغل خود می‌شوند که

براساس استعداد و علاقه شخصی افراد انتخاب می‌شود. اما باز هم تحصیل علم و ارتباط با مراکز فرهنگی و آموزشی هرگز تا آخر عمر برای هیچکس قطع نمی‌شود. بر رویهم بخش عمده‌ای از هر شبانه‌روز افراد جامعه صرف عبادات و پیوندهای دینی و اجتماعی و تحقیقات علمی و خلق آثار هنری و ادبی می‌شود و اوقات بسیار کمی از معدودی از افراد مصروف تولید احتیاجات مادی می‌گردد.

طبیعی است که با چنین وضعی، امنیت و سلامت و رشد اجتماعی و فردی، چنان عظیم و وسیع خواهد بود که غیر قابل تصور است. در آن روزگار، عدالت اجتماعی، شکوفایی فرهنگی و رشد و تعالی چنان خواهد بود که نه تنها افراد بلکه کل جامعه بشری رسد بجایی که بجز خدا نبیند.

آنچه ذکر شد، آثار ابتدائی و نتایج اولیه‌ای است که با حذف استکبار و استقرار حکومت عدل الهی بوجود می‌آید و البته بیشتر در زمینه اقتصادی، اما آنچه که پس از این بدست می‌آید، بسیار شگفت انگیز و عجیب است.

وقتی هدایت و رهبری جامعه در دست حاکمان حکیم و با تقوی و عادل قرار گیرد و هنگامی که شیوه صحیح تربیت اسلامی رواج گیرد، چهره جامعه بشری بصورتی درخواهد آمد که شاید تصورش برای ما مشکل باشد. ارزش‌های افراد در دنیای آینده براساس تقوی و علم است، نه قدرت و مقام و شهرت و ثروت. آنها که متقی‌تر و عالم‌ترند، مسؤولیتهای اجتماعی بالاتری را بدست می‌گیرند؛ اما هم اینان، مؤدب‌تر و متواضعت‌تر از دیگرانند و زندگی ساده‌تر و فقیرانه‌تری دارند. از تجمل و اسرافکاری و زرق و برق اثری نخواهد ماند و البته اگر کسی چنین بخواهد، کسی مانعش نمی‌شود اما این عناصر - تجمل و زرق و برق - از عوامل منفی و موجب ملامت و سرشکستگی است. در هیچ امری تا آنجا که غیر شرعی و مضر و مفسد نباشد، هیچ جبر و

زوری وجود نخواهد داشت و همگان و یا اکثریت قریب باتفاق مردم، از جان و دل با ایمان و اعتقاد قلبی و با اختیار و انتخاب آزاد خود، تن به زندگی ساده و کار و فعالیت می‌دهند.

ارزشهای اخلاقی و معنوی در سطحی وسیع و با عمق و اعتباری روزافزون در میان مردم رواج خواهد یافت. همراهی و همدلی، رحم و مروت، همکاری و دستگیری، تعاون و مددکاری، احترام و ادب، تواضع و مهر و محبت، نشاط و سرزندگی، صلابت و قدرت روحی، و خلاصه همه ملکات اخلاقی رایج و شایع می‌شود.

کسی به مال و ناموس و آبروی دیگران چشم طمع نخواهد داشت و دست دراز نخواهد کرد و اگر بندرت چنین سیئاتی دیده شود، بشدت مورد انزجار و نفرت عمومی واقع خواهد شد. امر به معروف و نهی از منکر، نه تنها بعنوان یک وظیفه شرعی بلکه بصورت يك عادت عمومی و سنت در می‌آید. شجاعت اخلاقی و تقید به پاکی روحی و مقابله با زشتی و نادرستی و کجروی، اصلی اساسی در رفتار فردی و اجتماعی خواهد بود و هیچکس هیچگونه تذلل و خواری و پستی و انحراف را بخود و دیگران هموار نخواهد کرد. نفاق و دورویی، دروغ، تملق و چاپلوسی، لذت، بی شخصیتی و گدامنشی بشدت نفی و سرکوب می‌شود.

امنیت در چنان ابعاد وسیعی تأمین می‌شود که چه بسا دیگر قفل و حصار ساخته نشود. دستگاه‌های قضائی و پلیس و آگاهی و جرم‌شناسی و امثالهم بچنان حدّ اقلّی از عرض و طول می‌رسد که گویی وجودشان غیر ضروری است.

عموم مردم از احتیاجات اولیه و لازم زندگی بحدّ کفایت استفاده کرده و همه فروشگاه‌ها و مؤسسات ارزاق عمومی و ضروریات اولیه زندگی، صلواتی

می‌شود و هر امری که مورد استفاده و مصرف عمومی دارد، برایگان در اختیار همگان قرار می‌گیرد.

جوانان، بمحض رسیدن به سن بلوغ امکان ازدواج می‌یابند و هیچ مشکل و مانعی در این مورد نخواهند داشت. در عین حال تعلیمات و آموزش‌های فراوان و عمیق به آنان داده خواهد شد تا با بعهدہ گرفتن مسئولیت خطیر خانوادگی شایستگی و آمادگی کامل داشته باشند. نقش تربیتی پدر و مادر، بعهدۀ اتفاق و ذوق و سلیقۀ شخصی گذاشته نمی‌شود و از آنجاکه شخصیت کودک بطور عمدہ در هفت سال اول و در محیط خانوادہ و بویژہ در دامن مادران شکل می‌گیرد، پدران و مادران آیندہ، افرادی دانا و آگاہ و مربیانی توانا و زبردست خواهند بود و بیشترین وقتشان صرف تربیت فرزندانشان - مخصوصاً در سنین آغازین عمر - می‌شود. مادران جوان، به چنان اعتبار و ارزش اجتماعی عظیمی دست خواهند یافت کہ اگر بهشت زیر پایشان است، در دنیا هم حق واقعیشان اداگردد.

محیط زندگی کودک - چه در خانہ و چه در جامعہ - در نہایت طہارت و پاکی و صفا و صمیمیت خواهد بود. پاکی اخلاقی و طہارت روحی در هر نقطہ‌ای کہ کودکی در آن نفس می‌کشد در حدّ اکثر تأمین می‌شود و از سوی دیگر، نظافت و بهداشت و سلامت، چنان تأمین خواهد شد کہ شہرہا و کوچہ‌ہا و خانہ‌ہا، بہ محیط تمیز و پاک و سالم و شایستۂ پروردن و زندگی افراد بدل شود.

کودکان یتیم، از بزرگترین امکانات روحی و معنوی و تربیتی و اخلاقی برخوردار می‌شوند، آنچنانکہ قرآن می‌گوید واسلام می‌خواہد.

عالیترین درجات احترام و عزّت، مخصوص سالمندان و پیران می‌شود. در مراکز و مؤسّسات آموزشی و تربیتی در مدارس و دانشگاهہا - کہ

بزرگترین و مهمترین تشکیلات اجتماعی خواهند بود - بیشترین وسائل و امکانات از همه نظر در اختیار دانش‌آموزان و دانشجویان و دانش پژوهان قرار می‌گیرد و معلمان و مدرّسان و استادان به بالاترین منزلت اجتماعی و کرامت انسانی دست می‌یابند و محور عمیقترین و اصیلترین تصمیمات اجتماعی و برنامه‌ریزیهای فرهنگی خواهند بود. اینان استوانه‌های حیات بشری و در مقام شایسته خود، یعنی «شغل انبیاء» تثبیت می‌شوند. لذا مهمترین و اساسی ترین مرکز علمی و فرهنگی و اجتماعی جامعه، مراکز تربیت معلّم و مدرّس خواهد بود و معلّمان و مدرّسان و استادان، شایسته‌ترین و برجسته‌ترین افراد جامعه خواهند شد، درست همچون روحانیون. در واقع معلّم - استاد - روحانی، یک تن واحد خواهد بود که در سه بخش تدریس و تحقیق و تبلیغ، به یک وظیفه اساسی دست خواهد یازید.

رشد فرهنگی و علمی و روحانی جامعه و تمرکز اکثریت عظیم نیروهای انسانی در مؤسّسات علمی و فرهنگی موجب می‌شود که با استفاده از تکنیک‌های پیشرفته، تمامی کتابخانه‌ها و مراکز اسناد و موزه‌ها و نمایشگاه‌ها و مجموعه‌های هنری از طریق تلویزیون و ماهواره، در اختیار عموم مردم قرار گیرد و هرکس در هر جا، به هر کتاب و سند و فیلم و اثر هنری و پدیده علمی و ادبی که بخواهد، دسترسی دارد.

یکی دیگر از مراکزی که بالاترین هزینه‌ها و امکانات و طرّاحیه‌ها را بخود اختصاص می‌دهد، مراکز عبادی است. مکه مکرمه و امر حج، مدینه النبی، شهر بیت المقدس، بقاع متبرّکه، زیارتگاهها، مراکز برگزاری نماز جمعه، مساجد و خلاصه هر جایی که به نوعی به مراسم عبادی مربوط می‌شود، از بیشترین امکانات برخوردار خواهند بود آنچنانکه تمامی مردم جهان، بتوانند به باشکوه‌ترین و در عین حال خالصانه‌ترین و عاشقانه‌ترین شکل عبادت و

زیارت و انجام مراسم دینی دست بیابند. چه بسا که شهرسازیه‌ها، راه‌ها، امکانات، تسهیلات، در کاملترین و جدیدترین شکل، در همین مراکز متمرکز شود. همچنین عالیترین پدیده‌های هنری در حول و حوش همین مراکز به ظهور می‌رسند.

کشفیات علمی و تحقیقات و نوآوری‌های جدید از فضای بیکران تا عمق اتم و از سلول تا اعماق دریاها و صحراها، چنان دنیای شگفت‌آوری را پیش روی بشر، و در خدمت او - خواهد گشود که امروز اساساً پیش‌بینی و تجسم آنها غیرممکن است. اما ماهیت قضیه با آنچه که امروز، دنیای صنعتی و مدرن مدّعی آنست تفاوت اساسی خواهند داشت. اگر آنها این کشفیات را نشانه و لازمه قدرت بشری می‌دانند و می‌نامند، دنیای آینده ما همه اینها را در راه رسیدن به توحید و صراط مستقیم و دریافتن عظمت خداوند و خدمت به خلق بکار خواهد گرفت.

اینها همه، آن مقداری است که با تصوّر و اندیشه ضعیف ما می‌تواند قابل تصویر باشد؛ اگر چه هنوز بسیاری از گفتنی‌ها ناگفته مانده است. قطعاً در جهان فردا، بسیاری از پدیده‌های ارزشمند و والا بروز خواهد کرد که اکنون از درك آن عاجزیم.

و اما ...

آیا جامعه امام زمان (علیه السلام) همین‌گونه نیست؟ یا چیزی تا حدودی شبیه به آن؟

جامعه‌ای که همه افراد از همه مواهب می‌توانند استفاده کنند، ارزشهای آدمها تنها براساس تقوی است، درهای امنیّت و ایمان و علم و هنر بروی همه باز می‌شود. روابط انسانی در عالیترین حدّ عاطفه و احترام و آزادی و حرمت انسانها در آخرین حدّ ممکن تأمین می‌شود، اطمینان خاطر و نشاط

روحي و سلامت معنوي و جسمي ، عنصری عمومی می‌شود و تغییراتی اساسی در شیوه زندگی و مظاهر آن بروز می‌کند (مثلاً علم پزشکی با شکل امروزی آن تقریباً بطور کامل عوض خواهد شد چون با رعایت بهداشت و اصول تغذیه و ... اساساً کسی مریض نخواهد شد).... و در چنین جامعه‌ای ، با این امکانات اقتصادی و فرهنگی و آن سطح علم و دانش، رشد و پیشرفت کشفیات علمی تا کجاها می‌تواند برسد؛...

برای آنکه این تصوّرات شیرین را با امید بیشتر و قاطعتری همراه سازیم و بلکه برای تیمّن و تبرّک، این سطور را با تصویری که استاد شهید آیة‌الله مرتضی مطهری رحمه‌الله علیه از جامعه حضرت صاحب‌الزمان (عج) بدست داده‌اند، دنبال می‌کنیم:

آینده‌ای بس روشن و سعادت بخش و انسانی که شرّ و فساد از بیخ و بن برکنده خواهد شد، در انتظار بشریت است. این نظریه، الهامی است که دین می‌کند. نوید مقدّس قیام و انقلاب مهدی موعود در اسلام، در زمینه این الهام است.

- پیروزی نهایی صلاح و تقوی و صلح و عدالت و آزادی و صداقت، بر زور و زر و استکبار و استعباد و ظلم و اختناق و دجالگری و فریب.

- حکومت جهانی واحد.

- عمران تمام زمین، در حدّی که نقطه خراب و آباد نشده باقی نماند.

- بلوغ بشریت به خردمندی کامل و پیروی از فکر و ایدئولوژی و آزادی از اسارت شرایط طبیعی و اجتماعی و غرایز حیوانی.

- حداکثر بهره‌گیری از مواهب زمین.

- برقراری مساوات کامل میان انسانها در امر ثروت.

- منتفی شدن کامل مفسد اخلاقی از قبیل زنا، ربا، شرب

خمر، خیانت، دزدی، آدم‌کشی و غیره و خالی شدن روانها از

عقده‌ها و کینه‌ها.

- منتفی شدن جنگ و برقراری صلح و صفا و محبت و

تعاون.

- سازگاری انسان و طبیعت.^۱

اکنون در برابر ما، منظره‌ای شگفت و با شکوه متجلی است: پیروزی

حتمی بر خصم شیطان صفت و ساختن آینده‌ای سرشار از زیبایی و جلال.

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آن همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود

عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

شکر ایزد که باقبال کله گوشه گل

نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

آن پریشانی شبهای دراز و غم دل

همه در سایه گیسوی نگار آخر شد

و این، تازه اول راه است...

